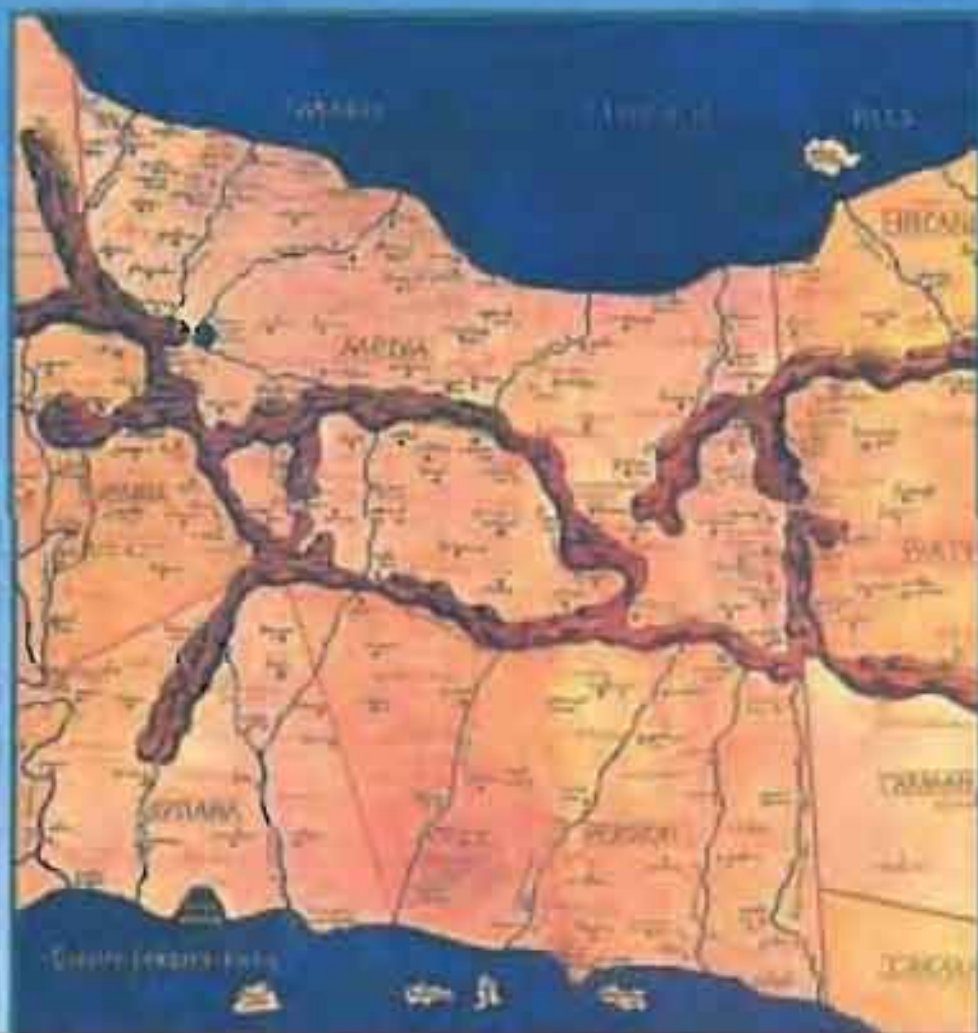




مرکز دانش و اطلاعات بزرگ اسلامی
مرکز پژوهشی ایمانی (اسلامی)

عنایت اللہ رضا

نام دریای شمال ایران



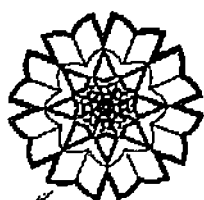
نقشه روی جلد:

نقشه ایران اثر بطلمیوس (۸۷-۱۵۰ میلادی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به احترام و یاد، ممر

و فرزند از دست رفته ام



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)
سلسله انتشارات کتابخانه

۳۲

نام دریای شمال ایران

تألیف
عنایت‌الله رضا

تهران ۱۳۸۲

رضا، عنایت‌الله، ۱۳۹۹-

نام دریای شمال ایران / تألیف عنایت‌الله رضا. - تهران: مرکز دائرةالمعارف
بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)، کتابخانه، ۱۳۸۷.
۱۷۸ص. نقشه. - (مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، سلسله انتشارات
کتابخانه؛ ۳۲)

کتابنامه: ص [۱۵۱]-۱۶۱

نمایه

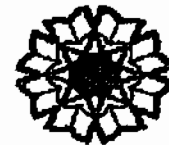
۱. دریای خزر - جغرافیای تاریخی. ۲. دریای خزر - نام‌ها

۹۵۵/۲۴

DSR ۲۱۶۰

۱۶۵۸۶۲۷

کتابخانه ملی ایران



نام کتاب: نام دریای شمال ایران

نام مؤلف: عنایت‌الله رضا

ناشر: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

حروف چینی و صفحه‌آرایی: زهره رمضانپور

لیتوگرافی و چاپ: طلایه ۸۰

صحافی: نفیس

چاپ اول: تهران ۱۳۸۷

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۰۲۵-۶۷-۶

ISBN: 978-964-7025-67-6 شابک:

نشانی: تهران - نیاوران - کاشانک، صندوق پستی ۱۹۵۷۵/۱۹۷

دورنگار: ۲۲۲۹۷۶۶۳

تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶

پست الکترونیک: centre@cgie.org.ir

www.cgie.org.ir

فهرست مطالب

۱. پیشگفتار مرکز	۵
۲. دیباچه	۱۱
۳. دریای مازندران	۱۳
۴. خزران	۳۹
۵. بازگشت و سقوط	۶۳
۶. دریای هیرکان - دریای کاسپی	۷۷
۷. دریای خزر	۹۵
۸. پایان سخن	۱۱۵
۹. معرفی نقشه‌ها	۱۲۱
۱۰. کتابنامه	۱۵۱
۱۱. نمایه	۱۶۳

پیشگفتار

کتابخانه، مرکز اسناد و اطلاع‌رسانی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در خرداد ماه ۱۳۶۳ بنیاد نهاده شد و طی سالیان، با رنج بسیار و به برکت همت و کوشش پیگیر گروهی از دانش‌پژوهان و دوستداران فرهنگ اسلام و ایران، به صورت یکی از بزرگ‌ترین و معتبرترین کتابخانه‌های تخصصی کشور درآمد. در حقیقت تلاش گسترده‌ای که پیش از تأسیس این کتابخانه در راه گردآوری کتابهای چاپی، خطی، عکسی و نیز تهیه مجله‌های معتبر علمی به زبانهای گوناگون آغاز شده بود، همچنان با شتاب ادامه یافت. حضور فعال و بی‌وقفه در نمایشگاههای کتاب، در داخل و خارج کشور، تهیه مستمر کتابها و مجله‌های تازه و چاپهای جدید کتابها و مجله‌های کهن، پرس و جو از سرنوشت مجموعه‌های نفیس خصوصی و کوشش برای خرید یا جذب آنها، تصویربرداری از کتابها و مجله‌های قدیمی کمیاب موجود در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی، از فعالیت‌های پرثمر کارکنان کتابخانه مرکز بوده است. از سوی دیگر انتشار مجلدات دائرةالمعارف بزرگ اسلامی اشتیاق و هیجان و امیدی در دل‌های دوستداران فرهنگ این کشور پدید آورد و سبب شد تا تنی چند از فرهنگ دوستان در پشتیبانی و پاسداری از این جنبش فرهنگی، کتابخانه‌های خصوصی خود را به این مرکز اهداء کنند. کتابخانه شادروان سلطانعلی سلطانی (شیخ‌الاسلامی بهبهانی) از رجال سیاسی و فرهنگی، نخستین مجموعه‌ای

است که به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی اهداء شد (۴ خرداد ۱۳۶۸)، و در میان مجموعه‌های اهدایی، از نظر کمیت و کیفیت بی‌همانند است.

جز این مجموعه، شاهد اهداء گنجینه‌های دیگری به این کتابخانه بوده‌ایم که هریک به نوبه خود ارزش و اعتبار بسیار دارد، مناسب است در همین جا به نام بعضی از صاحبان این مجموعه‌ها اشاره کنیم: فتح‌الله مجتبایی، مهدی روشن ضمیر، ایرج افشار، اسماعیل رائین، جواد حدیدی، صادق کیا (با گذشت از ۲/۳ بهای کتابها)، عبدالحسین زرین‌کوب، منوچهر ستوده، عطاءالله مهاجرانی و جمیله کدیور، عباسعلی صدری، شرف‌الدین خراسانی (شرف)، محمدجواد مشکور و احمد اقتداری.

بدین سان مجموعه بزرگی بیش از ۵۰۰ هزار مجلد کتاب و مجله گرد آمد که هم‌اکنون برای تدوین دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و دیگر دائرةالمعارفهای عمومی و تخصصی که در این مرکز تدوین می‌گردد، مورد استفاده محققان قرار می‌گیرد و بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران داخلی و خارجی هم از آن بهره می‌برند. به طوری که اسناد موجود نشان می‌دهد، آمار این کتابخانه تا پایان سال ۱۳۸۷ بدین شرح است:

۵۱۴۹۱۱ جلد کتاب چاپی (به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، ترکی و دیگر زبانها)، ۱۸۹۳ مجموعه کتاب خطی (به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی)، ۹۱۰۸ مجموعه کتاب عکسی، ۳۹۲۸ عنوان نشریه علمی، ۵۸۸۹ جلد پرونده‌های علمی تجلید شده، ۱۱۶۹۳ برگ اسناد، فرمان و نامه‌های تاریخی، ۴۰۱۰ حلقه اسلاید و عکس، ۲۳۶۲ عدد لوح فشرده،

میکروفیلم ۱۳۱۰ حلقه.

افزون بر این کوششها، کتابخانه و مرکز اسناد از چند سال باز، چاپ و انتشار آثاری تحقیقی یا احیاء میراث پیشینان را آغاز کرد و تاکنون ۲۴ عنوان، از جمله شاهنامه حکیم طوس (در ۸ مجلد) و فهرستواره کتابهای فارسی (در ۱۰ مجلد) و... را به زیور طبع آراسته است. کتاب حاضر، درباره نام و پیشینه تاریخی و خصایص جغرافیایی دریای مازندران، اثر محققانه استاد دکتر عنایت‌الله رضا، هم در مجموعه انتشارات این کتابخانه قرار دارد. اطلاق نادرست «خزر» بر این دریا، منسوب به قوم خزر، که متأسفانه در اسناد و مکاتبات امروز دولت ایران هم به کار می‌رود، مهمترین انگیزه تحقیق حاضر بوده است. نویسنده دانشمند با احاطه‌ای که بر جغرافیای تاریخی ایران دارد، منشأ این اطلاق نادرست را نشان داده و اثبات کرده است که نامهای دریای «هیرکانیا» و سپس «کاسپی» که این یکی تا امروز هم در جهان رایج است، نام واقعی و اصلی این دریاست.

تصحیح مطبعی و تهیه نمایه کتاب، مرهون تلاش صادقانه سرکار خانم شیوا جعفری است که در کمترین فرصت به انجام رسانده است.

کاظم موسوی بجنوردی

رئیس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

دیباجه

دریای شمال ایران در جهان با نام‌های متفاوتی معرفی شده است. در کشورهای اروپا و امریکا و بعضی کشورهای آسیا و افریقا آن را «دریای کاسپی» می‌نامند. ترکی‌زبانان جهان آن را «دریای خزر» می‌خوانند. در کشورهای عربی نیز مدتی عنوان «بحرالخرز» رایج بوده است. از دوسه قرن پیش در گروهی از کشورهای عربی آن دریا را به قزوین منسوب دانسته نام «بحرالقزوین» بر آن نهادند. در ایران از حدود ۷۰ سال قبل آن را «دریای مازندران» نامیدند چنان که تاکنون نیز در نوشته‌ها و نقشه‌های جغرافیایی و دیگر نوشته‌ها به همین نام آمده است.

این چندگونگی در نام دریای شمال ایران دشواری‌هایی را پدید آورده و اعتراض‌هایی را سبب شده است. چندی پیش آقای حیدر علی‌یف رئیس‌جمهور فقید جمهوری نوپای آذربایجان هنگامی که به ایران آمده بودند یکی از نمایندگان مطبوعات نظر ایشان را پیرامون دریای مازندران و اختلاف‌های موجود جويا شد. آقای علی‌یف در پاسخ گفتند «دریایی را به این نام نمی‌شناسم». همین برخورد محرک نگارنده سطور پیرامون جست‌وجوی نام این دریا شد. زیرا می‌دانستم در همان جمهوری آذربایجان درباره نام دریای شمال ایران دوگانگی وجود دارد. هنگامی که مؤلفان و نویسندگان آن جمهوری اثر خود را به زبان ترکی می‌نویسند آن دریا را «خزردنیزی» می‌نامند،

ولی هرگاه به زبان روسی می‌نویسند آن را با عنوان (kaspiskoe more) دریای کاسپی معرفی می‌کنند. در متون اسلامی نیز این دریا با نام‌های متعددی چون دریای هیرکان، دریای گرگان (جرجان)، دریای طبرستان، دریای گیلان، دریای دیلم، دریای گسکر، دریای طالش، دریای رودسر، دریای کپورچال، دریای کیسوم و در نوشته‌های جغرافی‌نویسان اروپا دریای کاسپی، دریای هیرکانیا و دریای آلبانیا آمده است. کدامیک از این نام‌ها را می‌توان پذیرفت. جا دارد نام‌های این دریا با در نظر گرفتن سوابق تاریخی مورد بررسی قرار گیرند. لذا نویسنده سطور بررسی نام‌های متداول و مهم را از نام «دریای مازندران» که در نوشته‌های جغرافیایی معاصر، کتاب‌های درسی و نقشه‌های کشور ما بسیار آمده است آغاز می‌کند.

۱- دریای مازندران

حدود سال ۱۳۱۶ش نام مازندران بر این دریا نهاده شد. متأسفانه از علت این نامگذاری سندی رسمی به دست نیاورده‌ام. از وزارتخانه‌ها و نهادهای مختلف نیز پاسخ روشنی دریافت نشده است. معلوم نیست تغییر نام این دریا به دریای مازندران با مصوبه‌ای همراه بوده است یا نه؟ آیا این نام منطبق بر واقعیت‌های تاریخی است؟ مازندران کجا بوده و چه رابطه‌ای با دریای شمال ایران داشته است؟

نام مازندران در اساطیر ایرانی آمده است، ولی در آثار جغرافیایی که از عهد ساسانی و نخستین سده‌های اسلامی برجا مانده است نامی از مازندران نیست. به عنوان نمونه در نوشته جغرافیایی ارمنی که بعضی آن را به موسی خورنی تاریخنگار سده ۵م و گروهی به آنانیا شیراکاتسی جغرافی‌نگار سده ۷م نسبت داده‌اند و در آن مؤلف به معرفی سرزمین ایران، شهرها و شهرستان‌های کشور ما پرداخته است نامی از مازندران نمی‌بینیم. این اثر از سوی یوزف مارکوارت^۱ دانشمند آلمانی زیر عنوان «ایران‌شهر» مورد بررسی و پژوهشی دقیق قرار گرفته است. از آثار جغرافیایی نخستین سده‌های اسلامی از جمله صورالاقالیم ابوزید بلخی، المسالک و ممالک ابن خردادبه، کتاب الخراج

1. Marquart, J. Eranšahr der Goographie des ps.Moses Xorenasi, Berlin, 1901.

قدامة بن جعفر، مسالك و ممالك اصطخری، صورة الارض ابن حوقل، البلدان ابن فقیه و کتاب حدود العالم و غیره نامی از مازندران نمی‌یابیم. در آثار تاریخی قرن‌های ۱-۴ق از جمله فتوح البلدان بلاذری، اخبار الطوال دینوری، تاریخ سنی ملوک الارض حمزة اصفهانی و تاریخ طبری نامی از مازندران نیست. از سده ۵ق اشاره‌هایی به نام مازندران شده است، ولی مازندران مورد نظر مؤلفان نیمه نخست سده ۵ق چون فردوسی و گردیزی هیچ رابطه‌ای با مازندران کنونی که در میان گرگان و گیلان نهاده شده است ندارد. در این مورد نیز اختلاف نظرهایی مشهود است.

فردوسی به دفعات از مازندران نام برده است، ولی ابومنصور ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم اشاره‌ای به مازندران ندارد. بعضی مؤلفان چون فردوسی، مازندران اساطیری را سرزمینی در کنار هند و بعضی چون گردیزی و ملک شاه حسین سیستانی در یمن و شام نوشته‌اند. برای روشن شدن جایگاه مازندران اساطیری نخست به نظر فردوسی و سپس به نوشته‌های دیگران اشاره می‌کنیم.

بنا به نوشته فردوسی پس از آن که سیمرغ زال را ربود، شبی سام پدر زال در خواب دید که از کوه هند درفشی برافراشته شد و جوانی پدید آمد که فرزندش زال بود.

چنان دید در خواب کز کوه هند	درفشی برافراشتندی بلند
غلامی پدید آمدی خوب روی	سپاهی گران از پس پشت او ^۱

۱. فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۱۶۹.

سام پس از بیداری به همان کوه رفت و زال را در آنجا یافت.

بیامد دمان سوی آن کوهسار که افکندگان را کند خواستار

سراپای کودک همی بنگرید همی تاج و تخت کئی را سزید^۱

جای دیگر: منوچهر فرزند خود نوذر را برای دیدار سام به زابلستان فرستاد و کابل و زابل و مای و هند را به سام وا گذارد. سام و زال به زابلستان روی نهادند تا به سیستان رسیدند. سام در سیستان به بزرگان گفت که شاه فرموده است به گرگساران و مازندران روی آوریم. وی سپس زال را در آنجا گذارد و خود با سپاه عازم مازندران شد.

همه کابل و زابل و مای و هند ز دریای چین تا به دریای سند

ز زابلستان تا بدان روی بست بنوی نوشتند عهدی درست

چنین است فرمان هشیار شاه که لشکر همی راند باید به راه
سوی گرگساران و مازندران همی خواند خواهم سپاهی گران
بماند به نزد شما این پسر که همتای جان است و جفت جگر^۲

بنا به نوشته فردوسی جایگاه فریدون و نواده‌اش منوچهر ساری و آمل و تمیشه بود. وی درباره جایگاه فریدون می‌نویسد:

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندر آن نامور پیشه کرد^۳

۱. همان، ص ۱۷۰، ۱۷۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ فردوسی، شاهنامه، به کوشش ی. ا. برتلس، مسکو، ۱۹۶۳م، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۲.

۳. فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۹۲.

فردوسی هنگام سخن پیرامون جایگاه فریدون و منوچهر به «دریای گیلان» اشاره کرده، ولی نامی از مازندران در این منطقه نبرده است.

سپه را ز دریا به هامون کشید ز هامون سوی آفریدون کشید
چو آمد به نزدیک تمیشه باز نیا را به دیدار او بد نیاز
ز دریای گیلان چو ابر سیاه دمام به ساری رسید آن سپاه
همه گیل مردان چو شیر یله ابا طوق زرین و مشکین گله^۱

فردوسی از ساری، آمل، تمیشه و حتی گیلان یاد کرده، ولی نامی از مازندران در جایگاه فریدون و منوچهر نبرده است. جای دیگر هنگامی که نوذر به سپاه سام رسید نامداران با پیلان به اقبال شتافتند. وجود پیلان در این مراسم قابل توجه است.

جای دیگر: سام پس از آمدن به درگاه منوچهر، در ساری و آمل به احترام او مراسمی برگزار شد. منوچهر در گفتگو با سام از گرگساران و مازندران پرسید.

هرگاه جایگاه منوچهر در ساری و آمل بوده، دیگر چه نیازی می‌رفت که در دعوت از سام فرمانروای زابلستان پیرامون مازندران پرسش کند. زابلی را با مازندران چه کار. این نکته خود می‌رساند که مازندران اساطیری جای دیگری جز از ساری و آمل و تمیشه و به دیگر سخن مازندران کنونی بوده است.

جای دیگر: هنگامی که نوذر از سام یاری طلبید، سام که در سگسار و

۱. فردوسی، شاهنامه، به کوشش ی. ا. برتلس، مسکو، ۱۹۶۳م، ج ۱، ص ۱۳۱، ۱۳۲.

مازندران بود برای کمک به نوذر از گرگسار لشکر آراست و عازم ایران شد.

به سگسار و مازندران بود سام فرستاد نوذر بر او پیام

یکی لشکری راند از گرگسار که دریای سبز اندر او گشت خوار
چو نزدیک ایران رسید آن سپاه پذیره شدندش بزرگان به راه^۱

از این نکته می‌توان دریافت که مازندران و سگسار و گرگسار سرزمین‌هایی خارج از ایران و چه‌بسا در شمال هند نزدیک سیستان و افغانستان بوده‌اند.

هنگامی که زال برای کسب اجازه زناشویی با دختر شاه کابل کسی را نزد پدر (سام) به گرگساران و مازندران فرستاد، فرستاده با دو اسب به راه افتاد تا در گرگساران به سام رسید. فرماندهان و سران سپاه چون دانستند که فرستاده زال است در صدد برآمدند که از ایران جویا شوند.

چو نزدیکی گرگساران رسید یکایک ز دورش سپهبد بدید

فرستاده زال باشد درست از او آگهی جست باید نخست
ز دستان و ایران و از شهریار همی کرد باید سخن خواستار^۲

جای دیگر: شاه مازندران در پاسخ به کیکاوس از وجود ۱۲۰۰ پیل در سپاه خود یاد می‌کند و به شاه ایران می‌گوید که در سپاه تو حتی یک پیل نیست.

۱. همان، ج ۲، ص ۷-۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۹.

وجود پیلان جنگی در سپاه شاه مازندران نشانه دیگری از نزدیکی این سرزمین به هند بوده است.

بیارم کنون لشکری شیرفش برآرم شما را سر از خواب خوش
ز پیلان جنگی هزار و دویست که در بارگاه تو یک پیل نیست^۱

در شاهنامه ابومنصور ثعالبی نامی از گرساران و مازندران نمی‌بینیم، ولی مؤلف نخستین جایگاه هوشنگ پیشدادی را در هندوستان نوشته است.^۲ نویسنده کتاب مجمل التواریخ و القصص از سگساران در نزدیکی هند یاد کرده است.^۳

به نوشته مرحوم دکتر صادق کیا «مازندرانی که در شاهنامه از رفتن سام و کیکاوس و رستم به آنجا سخن رفته است، طبرستان یعنی مازندران کنونی نیست.^۴ مازندران سرزمینی است جدا از ایران با مردمانی نایرانی»^۵. از نوشته محقق دانشمند چنین بر می‌آید که مازندران سرزمینی نزدیک هندوستان بوده است.^۶

فردوسی ضمن اشاره به پیروزی کیکاوس در مازندران متذکر گردید که کاوس بنا به توصیه رستم مازندران را به اولاد سپرد و خود با سپاه به سوی

۱. همان، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲. ثعالبی، ابومنصور، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۶۳م، ص ۸.

۳. مجمل التواریخ و القصص، به کوشش ملک‌الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۸ش، ص ۴۱، ۴۲.

۴. کیا، صادق، شاهنامه و مازندران، تهران، ۱۳۵۳ش، ص ۱.

۵. همان، ص ۷.

۶. همان، ص ۱۹-۲۰.

ایران روی آورد و همین که به ایران رسید به پاس او همگان مراسم جشن و سرور برپا کردند.

ز مازندران مهتران را بخواند ز اولاد چندی سخن‌ها براند
سپرد آن زمان تخت شاهی بدوی وز آنجا سوی پارس بنهاد روی
چو کاوس در شهر ایران رسید ز گرد سپه شد هوا ناپدید

همه شهر ایران بیاراستند می و رود ورامشگران خواستند^۱

از شعر فردوسی می‌توان دریافت که ایرانشهر جز از مازندران بود. در جای دیگر فردوسی ضمن اشاره به سرداران و اسپهبدان که از بی‌خردی کاوس به ستوه آمده بودند، او را نکوهش کردند. در سرزنش گودرز نکته‌ای هست که مؤید نزدیکی مازندران با هند است. وی به کاوس می‌گوید:

تو صنم بودی، اما اکنون برهن شدی بدو گفت گودرز بیمارسان
ترا جای زیباتر از شارسان به دشمن دهی هر زمان جای خویش
نگویی به کس بیهوده رای خویش سه بارت چنین رنج و سختی فتاد
سرت ز آزمایش نگشت اوستاد کشیدی سپه را به مازندران
نگر تا چه سختی رسید اندر آن دگرباره مهمان دشمن شدی
صنم بودی اکنون برهن شدی^۲

۱. فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۶۲، ۶۳.

۲. فردوسی، شاهنامه، به کوشش ی. ا. برتلس، مسکو، ۱۹۶۳، ج ۲، ص ۱۵۴.

فردوسی در بخش تاریخی شاهنامه در عهد ساسانیان جز در دو مورد اشاره به مازندران ندارد. در آن دو مورد نیز مطالب شاهنامه مؤید جدایی مازندران از ایران به‌ویژه از طبرستان است. شاعر بزرگ طوس در نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش چنین می‌گوید:

چو گیلوی طبری و چون ارمنی بجنگند با کیش اهرمنی
چو گلبوی سوری و این مهتران که کوپال دارند و گرز گران
همی سرفرازند کایشان کی‌اند به ایران و مازندران بر چی‌اند^۱

چنان‌که ملاحظه می‌شود فردوسی مازندران را از ایران و نیز از طبرستان جدا می‌نویسد. چنین به نظر می‌رسد که در عهد فردوسی تا اوایل سده ۵ هجری ق مازندران کنونی در سرزمین طبرستان تاریخی هنوز شناخته نبوده است. در این مورد سخن خواهد آمد، ولی برای رفع ابهام ضروری است دو موضوع شبهه‌انگیز مورد بررسی قرار گیرد. یکی از این دو موضوع مربوط به البرز کوه است.

بسیاری البرز کوه را صرفاً در شمال ایران دانسته‌اند. حال آن که فردوسی از البرز کوه در مرز هندوستان یاد کرده و متذکر شده است که فرانک مادر فریدون بر آن شد که فرزند را در زمان شیرخوارگی به منظور رهایی از چنگ ضحاک به البرز کوه در مرز هندوستان برد. فردوسی از زبان فرانک چنین می‌گوید:

۱. فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۸، ص ۴۱۵.

ببرم پی از خاک جا دوستان شوم با پسر سوی هندوستان
شوم ناپدید از میان گروه برم خوب رخ را به البرز کوه^۱

برای رفع شبهه یادآور می‌شوم که تاکنون چند بلندی با نام البرز شناخته شده است. یکی در شمال ایران کنونی که از کوههای تالش تا غرب نیشابور به طول ۹۰۰ کیلومتر امتداد دارد و بلندترین قله آن دماوند (دنباوند) به ارتفاع ۵۶۰۴ متر از سطح دریا است.^۲ دیگری کوه البرز در چهارم استان فارس است که مرتفعترین نقطه آن از سطح دریا ۲۶۵۱ متر است.^۳ سوم رشته کوهی است در شمال قفقاز بزرگ در منطقه قبارطه (کاباردا) - بلغار (بالکار) که در زبان روسی آن را البروس Elbrus می‌نامند و بلندترین قله‌های آن به ارتفاع ۵۶۴۲ متر، ۵۶۲۱ متر و ۵۳۲۵ متر از سطح دریا است.^۴

با اتکاء به نوشته‌های کهن می‌توان دریافت که البرز شامل رشته کوههای درازی است که از شمال قفقاز بزرگ تا مرز هندوستان کشیده شده است. این مطلب در نوشته‌های دینی باستان و پژوهشهای محققان آمده است. استاد پورداود می‌نویسد: «در یشت‌ها از کوه هرا ذکر شده است. کوه مذکور هراثیتی نیز گفته شده است. در ترجمه پهلوی هربرز و در فارسی البرز گوییم. هرچند که امروز البرز کوه مخصوص و دماوند... بلندترین قله آن بشمار است»^۵.

۱. همان، ج ۱، ص ۶۴.

۲. BSE³, Moscow, T. 30, 1978, s. 151.

۳. جعفری، عباس، گیتاشناسی ایران دائرةالمعارف جغرافیایی ایران، تهران، ۱۳۷۹ش، ص ۵۳.

۴. BSE³, T. 30, s. 151.

۵. یشت‌ها، گزارش پورداود، به‌کوشش دکتر بهرام فروشی، تهران، ۱۳۵۶ش، ج ۱، ص ۱۳۱ حاشیه ۱.

در زامیاد یشت کوه هرائیتی (هَرَبَرز - البرز) آمده است که همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است.^۱ در رشن یشت از هربرز (البرز) با عنوان کوهی دارای رشته‌های بسیار یاد شده است و کوه هرائیتی کوهی معرفی شده است که گرد آن ستارگان و ماه و خورشید دور می‌زنند.^۲ در بندهش آمده است نخستین کوهی که از زمین برآمد البرز بود که طی ۸۰۰ سال فرا رست و شامل دو هزار و چهارصد و چهل کوه است. کپکوه (کوه قاف) در زمرة مجموعه کوههای البرز است که «ستاره‌ها و ماه و خورشید بدو فرو گردند و بدو باز آیند».^۳ مارکوارت کپکوه را در محدوده قفقاز دانسته است.^۴

در بندهش آمده است که اوسیندام یکی از مجموعه کوههای البرز است که از گوهر آسمان از دریای فراخکرد (فراخکرت) سر برآورده است.^۵ در همین کتاب آمده است که ابورسین (ابرسین) کوه که از البرز فراز آمده بزرگترین کوه همه پارت است. بن آن به سیستان، سرش به چینستان و تیغهای از آن نیز به خراسان است.^۶

آقای ضیاءپور بر این نظر است که البرز اصلی کوهی است در امتداد رود سند از جنوب به شمال که به کوههای پامیر می‌پیوندد.^۷ در بندهش فصل

۱. همان، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۷۷.

۳. بندهش، فرنېغ دادگی، گزارنده مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹ش، ص ۱.

4. Marquart, J., Eranšahr, Berlin, 1901, ss. 94-96.

۵. بندهش، ص ۷۱.

۶. همان، ص ۷۱، ۷۲.

۷. ضیاءپور، جلیل، «مازندران فردوسی کجا است»، شاهنامه‌شناسی، تهران، ۱۳۵۷ش، ج ۱، ص ۳۶۴.

مربوط به چگونگی دریاها آمده است که «در فراخکرت به ناحیت نیمروز کناره البرز است»^۱.

موضوع شبهه‌انگیز دوم مربوط به دریای فراخکرت است که آن را در کنار البرز نوشته‌اند دریای فراخکرت کجا است و البرزی که به آن اشاره شده است کدام البرز است؟

پیرامون دریای فراخکرت اختلاف نظرهایی وجود داشته است. استاد پورداود محقق برجسته آثار کهن زمانی فراخکرت را دریای شمال ایران «دریای خزر» می‌پنداشت، ولی چندی بعد آن را با اقیانوس هند یکی دانست. وی در یکی از گزارشهای خود فراخکرت را همان دریای خزر نامید^۲ ولی در یشت‌ها حاشیه هفتن یشت ضمن اشاره به تشت یشت متذکر گردید «شاید از تشت یشت بتوان استنباط نمود که از فراخکرت اقیانوس هند که در جنوب ایران واقع است اراده گردیده است»^۳. چه‌بسا نام هند در ارتباط با دریای فراخکرت موجب تجدید نظر استاد بوده است. در تیر یشت کرده ۶ فقره ۲۹ آمده است که «تشت رایومند فرهمند دگر باره از دریای فراخکرت برخیزد، ستویس رایومند و فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود و پس از آن مه از طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت واقع است برخیزد»^۴.

۱. بندهش، ۷۴.

۲. یسنا، گزارش پورداود، تهران، ۱۳۵۶ش، ج ۱، ص ۵۵.

۳. یشت‌ها، گزارش پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۶ش، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

دریای فراخکرت در متون کهن به صورت دریای ورکش نیز آمده است. ورکش یا وروکش به معنای فراخ‌کش یا فراخ‌کنار است. این دریایی است در سرزمین جنوب، کنار البرز که یک‌سوم زمین را در بر می‌گیرد.^۱ در بندهش با وضوح بیشتری از دریای فراخکرت در بخش مربوط به چگونگی دریاها یاد شده و چنین آمده است: «در دین گوید که دریای فراخکرد به ناحیت نیمروز کناره البرز است که یک‌سوم این زمین را در بر دارد. از آن‌رو فراخکرد (نامیده شد) که یک‌هزار دریا در او داشته است».^۲

می‌دانیم نیمروز در نزدیکی سیستان روزگاری مبداء محاسبه طول جغرافیای زمین بوده است. در ایران و هندوستان محاسبه درجات طول جغرافیایی از خط نصف‌النهار ارین در شرق آغاز می‌شد که در زبان عربی آن را قبة الارض می‌نامیدند. بعضی محققان این مبداء را جزیره «جمکوت» مماس به ۹۰ درجه خط نصف‌النهار شرقی دانسته‌اند.^۳ جمکوت تصحیفی از جمکرت یا جمکرد است که بنای آن را منسوب به جمشید جم دانسته‌اند. در بندهش و دیگر متون باستانی ایران بدان اشاره شده است.^۴ کراچکوفسکی جمکوت را «جزیره‌ای افسانه‌ای در شرق مسکون» نوشته است،^۵ که تا حدود زیادی مؤید

۱. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴ش، ص ۶۲ حاشیه ۴ همین صفحه؛ یسنا، ج، ص ۵۵.

۲. بندهش، ص ۷۳.

3. Krachkovskii, I. Iu., *Arabskaia geograficheskaia literature, Izbrannie sochineniia*, T. IV, Moscow-Leningrad, 1957, s. 70.

۴. بندهش، ص ۱۲۷، ۱۲۸.

5. Krachkovskii, I. Iu, *Ibid*, s. 866.

مطالب بندهش است. بدرستی می‌توان دریافت که جمکوت مندرج در متون عربی همان جمکرد و یا جمکرت است. این نام را نخستین بار ابومعشر بلخی و سپس فزاری در متون اسلامی آورده‌اند. ابوریحان بیرونی به جای جمکرت نام گنگ دژ اساطیری را بکار گرفته است که در اقصای مشرق بر خط استوا نهاده شده و در فاصله ۱۸۰ درجه شرقی از جزایر خالدات و ۹۰ درجه از قبه اربین واقع است.^۱ بنا به نوشته بندهش گنگ دژ بر فراز دریای فراخکرد است.^۲ دریای فراخکرد نیز به ناحیت نیمروز است.^۳ در مینوی خرد گنگ دژ در سوی مشرق نزدیک دریاچه سدویس آمده که دریایی است میان فراخکرد و دریای بودیک.^۴ درباره گنگ دژ اختلاف نظرهایی وجود دارد. بعضی آن را در سرزمین خراسان دانسته‌اند.^۵

از متون کهن ایرانی چنین بر می‌آید که مازندران و البرزکوه مورد نظر فردوسی و نوشته‌های دینی باستان در نزدیکی هند واقع بوده است. با این وصف، نظر همه مؤلفان نخستین سده‌های اسلامی پیرامون مازندران یکسان نبوده است. بعضی مؤلفان مازندران را با شام و یمن یکی دانسته‌اند. در دیباچه شاهنامه ابومنصوری شام و یمن، مازندران نامیده شده است.^۶ فردوسی در

۱. Honigman, E. D., *Siben Klimata*, Heidelberg, 1924, s. 140.

۲. بندهش، ص ۱۲۸.

۳. همان، ص ۱۲۹.

۴. مینوی خرد، ص ۸۰ و حاشیه ۲؛ بندهش، ص ۷۳.

۵. یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۲۲.

۶. قزوینی، محمد، بیت مقاله قزوینی، تهران، ۱۳۳۲ش، ج ۱ و ۲، ص ۴۵، ۴۹.

بخش مربوط به رزم کیکاوس با شاه هاماوران می‌نویسد: کاوس در جریان این لشکرکشی از مکران گذشت. نوشته فردوسی در این باب تا اندازه‌ای آشفته می‌نماید. وی در مسیر حرکت لشکر نخست از کوه قاف و باختر (شمال) سخن آورده و سپس به زابلستان و نیمروز اشاره کرده و بار دیگر از تازیان مصر و شام سخن گفته است. فردوسی لشکر کاوس را از هامون به دریا می‌برد و هاماوران را جایی معرفی می‌کند که در سمت چپ آن مصر و در سمت راست آن سرزمین بربر واقع شده است. هرگاه باختر را با بلخ یکی بدانیم نوشته فردوسی در مرحله ابتدایی لشکرکشی کاوس درست می‌نماید، زیرا به نوشته مورخان کیکاوس از بابل به بلخ آمده و در آنجا مکان گرفت، ولی کوه قاف یا کپکوه با مکران چه مناسبتی دارد؟ شاید ضرورت شعری سبب این آشفتگی بوده است. از ایران بشد تا به توران و چین گذر کرد از آن پس به مکران زمین

.....
چو آمد وی از شهر مکران بدر سوی کوه قاف آمد و باختر

فردوسی سپس از ورود سپاه کاوس به زابلستان و نیمروز و در پی آن لشکرکشی به مصر و شام سخن می‌گوید.

سپه را سوی زاولستان کشید به مهمانی پوردستان کشید
همی بود یک ماه در نیمروز گهی رود می‌خواست گه باز و یوز

.....
چو شد کار گیتی بر آن راستی پدید آمد از تازیان کاستی
یکی بدگهر مرد با گنج و نام درفشی برافراخت از مصر و شام

ز کاوس کی روی برتافتند در کهتری خوار بگذاشتند
چو آمد به شاه جهان آگهی که انباز دارد ز شاهنشاهی
بزد کوس و برداشت از نیمروز سپه شادمان شاه گیتی فروز
سپه را ز هامون به دریا کشید بدان سو کجا دشمن آمد پدید^۱

به نوشته طبری، کیکاوس در این سفر جنگی سودابه دختر شاه یمن را به همسری برگزید. وی در ادامه سخن می‌نویسد کیکاوس به پیکار دیار یمن رفت. شاه یمن با گروه حمیر و اعقاب قحطان بر او ظفر یافت و کاوس را اسیر کرد.^۲ مردی به نام رستم با یاران خود از سیستان درآمد و به پندار پارسیان دیار یمن را درنوردید و کاوس را از زندان رها کرد.^۳ مسعودی می‌نویسد نخستین کس از ملوک که مقیم بلخ شد و از عراق برفت کیکاوس بود. وی... رو به یمن نهاد و پادشاه وقت یمن که کیکاوس به جنگ او رفته بود شمر بن فریقس بود. شمر به مقابله او برون شد و اسیرش گرفت. دختر شمر که سَعدا نام داشت بدو دل باخت^۴ ثعالبی همانند مسعودی این دختر را سَعدا نامیده است.^۵ گردیزی درباره کیکاوس می‌نویسد که وی «به زمین مازندران رفت و حرب کرد با سمر بن عنتر... دختر سمر، سوداوه چون کیکاوس را دید خویشتن

۱. فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۶۷، ۶۸، ۶۹.
۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، به کوشش ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۶۰م، ج ۱، ص ۵۰۷-۵۰۸.
۳. همان، ج ۱، ص ۵۰۸.
۴. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۹۶۵م، ج ۱، ص ۲۵۰.
۵. ثعالبی، ص ۱۷۱.

را بروی عرضه کرد». گردیزی درباره رهایی کیکاوس نوشت که «رستم با ۱۲ هزار مرد مسلح بر اشتران نجیب نشستند و از سیستان برفتند و بیابان بگذاشتند و از راه دریا به مازندران در آمدند که او را یمن گویند»^۱. در نام شاه یمن اختلافهایی وجود دارد. مسعودی او را شمربن فریقس (فریقش) و در جایی دیگر شمربن یرعش نوشته، ولی گردیزی او را سمرین عنتر نامیده است. دختر شاه یمن در نوشته فردوسی سودابه، در نوشته مسعودی و ثعالبی سعدا (سعدی) و در کتاب گردیزی سوداوه است. استاد پورداود این زن را سوتاپیه نوشته است.^۲

چنان که پیشتر اشاره شد فردوسی در بخش مربوط به لشکرکشی کاوس به هاماوران این سرزمین را با شام و مصر و سرزمین بربر مرتبط دانسته است. درضمن یمن نیز با هاماوران خلط شده و آشفتگی‌هایی پدید آورده است. هاماوران که فردوسی از آن سخن گفته کجا است؟

چنانکه اشاره شد طبری، مسعودی و گردیزی از لشکرکشی کیکاوس به یمن مطالبی ارائه کرده‌اند، و در نوشته‌های آنان نامی از هاماوران درمیان نیست. بلعمی^۳، ابن اثیر^۴، مطهرین طاهر مقدسی^۵، ابن بلخی^۶ و تنی چند از

۱. گردیزی، عبدالحی، زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ش، ص ۱۰۹.

۲. یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، تكملة و ترجمة تاريخ طبرى، به كوشش محمدتقى بهار، تهران، ۱۳۴۱ش، ص ۶۰۱، ۶۰۲.

۴. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بیروت، ۱۹۷۹م، ج ۱، ص ۲۴۷.

۵. مقدسی، مطهرین طاهر، البدء و التاريخ، پاریس، ۱۹۰۳م، ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۹.

۶. ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش گای لسترینج و رینولد نیکلسن، تهران، ۱۳۸۵ش، ص ۴۱-۴۲.

مؤلفان مشابه، نظر طبری و مسعودی را ارائه کرده‌اند. گردیزی مازندران را یمن دانسته است. ثعالبی در شرح لشکرکشی کیکاوس هاماوران فردوسی را به صورت «هماوران» آورده و آن را نام فارسی سلطان یمن، ذوالاذعاربن ذوالمناربن الرایش دانسته است.^۱ ابن خردادبه در شرح مربوط به راه چغانیان (طریق الصغانیان) از ناحیه‌ای با نام «همواران» در شرق ایران و سرزمین ترمذ و چرمنگان (صرمنجان) یاد کرده مسافت‌های ناحیه مذکور را چنین به شرح آورده است: از بلخ تا ترمذ حدود ۱۲ فرسنگ، از ترمذ تا صرمنجان ۶ فرسنگ، از آنجا تا دارزنجی ۶ فرسنگ، تا برنجی ۷ فرسنگ، تا چغانیان ۵ فرسنگ، تا بوندا ۶ فرسنگ، تا همواران ۷ فرسنگ، میان آن دو رودخانه‌ای است به پهنای سه فرسنگ و دو فرسنگ و کمتر و بیشتر، سپس تا آبان کسوان ۸ فرسنگ، تا شومان ۵ فرسنگ، تا واشجرد (واشگرد - ویشگرد) ۴ فرسنگ و سپس تا راست چهار روز راه است.^۲

قدامة‌بن جعفر همواران را «هموران» نوشته است.^۳ اصطخری گرچه از همواران نام نبرده، ولی همه شهرها و نواحی ارائه شده از سوی ابن خردادبه، از جمله ترمذ، صرمنجان (چرمنگان) صغانیان (چغانیان)، واشجرد (واشگرد) و غیره را در محدوده اراضی ماوراءالنهر نوشته است.^۴ ابن حوقل از دارزنجی به

۱. ثعالبی، ص ۱۵۵.

۲. ابن خردادبه، عیبالله، المسالك و الممالك، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م، ص ۳۳-۳۴.

۳. قدامة‌بن جعفر، کتاب الخراج، ضمیمه کتاب المسالك و الممالك ابن خردادبه، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م، ص ۲۱۱.

۴. اصطخری، ابراهیم، مسالك و ممالك، ترجمه فارسی قرن ۵ و ۶، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷ش، ص ۱۸۳.

عنوان شهری زیبا بر سر راه ترمذ به صغانیان (چغانیان) یاد کرده است.^۱ مؤلف حدودالعالم از «همواران» نام برده و آن را شهرکی نزدیک کسوان نوشته است که مردم آن اندک بوده است.^۲ مکانی را که کاوس در آنجا زندانی شده بود، سمبران Sambaran یا شمبران Sambaran آمده است. این نام را سمران Samaran نیز نوشته‌اند.^۳ مارکوارت ضمن شرح کوست نیمروز نام سمران را با یمن یکی می‌داند و چنین اظهار نظر می‌کند که سمران نام ایرانی یمن است. او با تکیه به نوشته ابن خردادبه ملک یمن را سممدار شاه (سمران شاه) می‌نامد.^۴ شرح کوست نیمروز مفصلترین بخش جغرافیای منسوب به موسی خورنی و یا آنانیا شیراکاتسی است، ولی در آن اثری از نام سمران مشهود نیست.^۵

یمن در سال‌های ۵۶۲ و ۵۷۲م از سوی سپاهیان خسرو انوشیروان مسخر شد. با این وصف مؤلف ارمنی نامی از سمران ارائه نکرده است.

هرگاه جغرافیای مذکور منسوب به موسی خورنی باشد، می‌توان سبب عدم ارائه نام سمران را درک کرد، زیرا مؤلف پیش از عصر خسرو انوشیروان در سده پنجم میلادی می‌زیسته و بنا به نوشته محقق ارمنی کتاب تاریخ ارمنستان،

۱. ابن حوقل، ابرالقاسم، صورة الارض، به کوشش ی. ه. کرامرس، لیدن، ۱۹۲۹م، ج ۲، ص ۵۱۸.

۲. حدودالعالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰ش، ص ۱۱۰.

۳. بندهش، ص ۱۳۲؛ یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۲۸.

۴. Marquart, J., Eranšahr..., 26.

۵. Ibid. 25-29.

تولد موسی خورنی حدود ۴۱۰م بوده است.^۱

با وجود اختلاف نظرها، مؤلفان نخستین سده‌های اسلامی بارها از سمران (سامران) یاد کرده‌اند. ابن فقیه با تکیه به ابن کلبی بربرهای یمن را «سامران» نامیده است.^۲ نوشته ابن فقیه بار دیگر ما را متوجه ابیات فردوسی در لشکرکشی کیکاوس به هاماوران می‌سازد که به بربرها اشاره کرده است.

شبه بربرستان بیاراست جنگ زمانه دگرگونه‌تر شد به رنگ
سپاهی پیامد ز بربر به رزم که برخاست از لشکر شاه بزم^۳

بشاری مقدسی می‌نویسد که سمران نام دیگر عدن است.^۴ مارکوارت به نقل از دارمستتر می‌نویسد که حمیر در زبان عربی جنوب، حومیر Humēr نامیده می‌شده است.^۵

استاد پورداود درباره نزدیکی هاماوران یا هماوران با ممالک متحد مصر و بربر در جنگ بر ضد کیکاوس چنین اظهار عقیده کرده است: «قهرأ منتقل می‌شویم که هاماوران باید مملکت قوم قدیم حمیر و یمن حالیه باشد». در روضةالصفاء نیز مسطور است که یمن به هاماوران تعبیر شده است.^۶ مرحوم

6. Sarkisian, G., «Vvedenie», Movses Khorenatsi Istoriya Armenii, Erevan, 1990, s. IX.

۱. ابن فقیه، احمد، کتاب البلدان، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، ۱۹۹۶م، ص ۱۷.

۲. فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۶۷.

۳. بشاری مقدسی، محمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م، ص ۲۰.

4. Marquart, J. Iranšahr..., 26, NO 1.

۵. یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۲۸.

دکتر صادق کیا خلاف نظر استاد پورداود را متذکر شده و مدعی گشته است که «پذیرفتن بستگی هاماوران با حمیر که در برخی از کتاب‌های کهن یاد شده و گروهی از دانشمندان ایرانی و باختری آن را پذیرفته‌اند و همچنین لشکرکشی از بلخ و سیستان به یمن در روزگار کاوس کیانی با یاد آوردن این نکته که در اوستا نامی از عرب و عربستان و حمیر برده نشده، بسیار دشوار است»^۱.

همین مؤلف در جای دیگر می‌نویسد که «باید شمبران یا سمبرانی‌های بندهش را در خاور ایران جستجو کرد»^۲.

تا آنجا که دانسته‌ایم مازندران اساطیری در طبرستان یا محدوده مازندران کنونی نبوده است. بنابراین نام مازندران بر دریای شمال ایران نه تنها فاقد قدمت تاریخی است، بلکه تا سده پنجم هجری اشاره‌ای به مازندران در محدوده تپوران یا طبرستان در هیچ‌یک از متون جغرافیایی و تاریخی نشده است.

از سده ۵ق اندک‌اندک نام مازندران در اراضی شمال ایران پدیدار گشت. با انتشار نام مازندران رفته رفته نام طبرستان رنگ باخت و مازندران به جای طبرستان به کار گرفته شد چنان‌که یاقوت حموی که در قرن ۷ق می‌زیست طبرستان را سرزمینی در مازندران نامید^۳.

۱. کیا، صادق، شاهنامه و مازندران، تهران، ۱۳۵۳ش، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. یاقوت، معجم البلدان، به کوشش وستفالد، لایپزیک، ۱۸۰۸م، ج ۳، ص ۵۰۲.

ابوالمعالی محمد حسینی علوی مؤلف کتاب بیان الادیان که زمان تألیف آن را سال ۴۸۵ ق دانسته‌اند از مازندران نام برده و چنین نوشته است: «الامامیة الاثنی عشریة: ایشان یک فرقه‌اند از شیعه، هیچ گروه بیش از ایشان نیست و به عراق و مازندران سخت سیارند و به خراسان نیز»^۱.

پیش از قرن ۵ق اشاره ناروشنی را در نوشته زکریای قزوینی مشاهده می‌کنیم. وی به نقل از ابودلف مسعربن مهلهل خزرچی جهانگرد بنام عرب که در نیمه نخست قرن ۴ق می‌زیسته به وجود سرزمینی به نام ماذران میان سمنان و دامغان اشاره کرده است.^۲ دو نام مشابه نیز می‌یابیم که یکی ماذرایا در عراق نزدیک کوت العماره جایی که اروندرود (دجله) از شط‌الحی دور می‌شود واقع بوده و در سده ۷ق از آن به صورت ویرانه‌ای یاد شده است.^۳ دیگری ماذورستان است که آن نیز در عراق و فاصله چهار فرسنگ تا حلوان بوده است. ماذورستان نیز در قرن ۷ق ویرانه‌ای بیش نبود. یاقوت و زکریای قزوینی از وجود ایوانی در ماذورستان یاد کرده‌اند که گویا در عهد ساسانیان بخشی از کاخ بهرام پنجم (بهرام گور) شاه ساسانی بوده است.^۴

اینها نام‌های مشابهی بودند که ارائه شدند و گمان نمی‌رود رابطه‌ای با نام

۱. الحسینی العلوی، ابوالمعالی محمد، بیان الادیان، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۲ش، ص ۴۰.

۲. قزوینی، زکریابن محمدبن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، ۱۹۸۴م، ۴۵۱.

۳. یاقوت، همان، ج ۴، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۴. همان، ج ۴، ص ۳۸۲؛ قزوینی، زکریابن محمدبن محمود، همان، ص ۴۵۱.

مازندران داشته باشند.

یاقوت در معجم البلدان که تألیف آن را سال ۶۲۱ ه‍.ق دانسته‌اند، در شرح مربوط به طبرستان، آن را سرزمینی در بلاد مشهور به مازندران نوشته، گرگان، استرآباد، آمل، ساری و چالوس را از توابع آن نامیده است. وی در ادامه سخن می‌نویسد نمی‌دانم این سرزمین (طبرستان) از چه زمان مازندران نام گرفته است، زیرا این نام را در کتاب‌های پیشینیان نیافتم، بلکه این نامی است که در افواه عامه رواج دارد و این هر دو نام (طبرستان و مازندران) یکی است. یاقوت در ادامه سخن می‌نویسد که این سرزمین در مجاورت گیلان و دیلم میان ری و قومس و دریای دیلم و گیل واقع است.^۱

همین مؤلف در جای دیگر می‌نویسد: مازندران نام ولایت طبرستان است و من چنین نامی را (نام مازندران) در کتاب‌های پیشینیان نیافتم.^۲

یاقوت طبرستان را با مازندران یکی دانسته، ولی حمدالله مستوفی مؤلف قرن ۸ ق در کتاب نزهةالقلوب مازندران و قومس و طبرستان را در دو فصل جداگانه آورده است.^۳ انصاری دمشقی نیز همانند حمدالله مستوفی از مازندران و طبرستان چون دو استان و سرزمین جدا از یکدیگر یاد کرده است.^۴ بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب می‌نویسد: که نام مازندران به

۱. یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۰۲.

۲. همانجا.

۳. حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، به کوشش گای لسترنج، لیدن، ۱۹۱۳م، ص ۱۵۹-۱۶۲.

۴. الانصاری الدمشقی، شمس‌الدین محمد، نخبة الدهر فی عجائب البرو البحر، بیروت، ۱۹۸۸م، ص ۲۹۷.

جای طبرستان از زمان‌های اخیر متداول شده است. وی در تاریخ طبرستان که تألیف آن را سال ۱۳۶۱ ق دانسته‌اند می‌نویسد: «و مازندران محدث است به حکم آن که مازندران به حد مغرب است و به مازندران پادشاهی بود که چون رستم زال آنجا شد، او را بکشت. منسوب این ولایت را «موزاندرون» گفته‌اند، به سبب آن که «موز» نام کوهی است از حد گیلان کشیده تا به لار و قصران که موزکوه گویند و همچنین تا به جاجرم، یعنی این درون کوه موز است»^۱.

سیدظهرالدین مرعشی در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران که به سال ۸۸۱ ق تألیف شده است همانند سلفش محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب نام مازندران را محدث (نوساخته و جدید) و حد آن را مغرب دانسته است. وی درباره نام مازندران می‌نویسد: طبرستان داخل فرشوادگر (پدشخوارگر) است و فرشوادگر آذربایجان و گیلان و طبرستان می‌باشد. سیدظهرالدین مرعشی برای نام فرشوادگر چند معنی ارائه کرده است. طبرستان را در قدیم الایام فرشوادگر لقب بود.^۲ وی می‌نویسد مازندران در اصل موسوم بود به بیشه نارون و بیشه تمیشه هم می‌خواندند و به تجدید مازندران می‌گفتند به سبب آن که ازماز نام کوهی است از گیلان کشیده است

۱. ابن اسفندیار، بهاءالدین محمدبن حسن، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ش، ۵۶.

۲. مرعشی، ظهورالدین، تاریخ طبرستان و دریای مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، با مقدمه محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۴۵ ش، ص دوازده و ۱۰.

تا به لار و قصران و همچنین تا به جاجرم و به قول بعضی آن است که مازیار که از نژاد سوخراییان بود دیوار فرمود ساختن از جاجرم تا به جیلان و هنوز عمارت آن به جای است و چند جا دروازه فرموده ساختند و دربان نشاندند و آن را دیوارماز می خواندند و درون آن را مازندرون می گفتند.^۱

آیا وجه تسمیه مازندران که دو مؤلف تاریخ طبرستان بدان اشاره کرده اند پذیرفتنی است؟ به هر تقدیر بعضی نام مازندران را برگرفته از نام مازندر می دانند.

مازندر در زبان پهلوی به معنای «بزرگ» است و اصطلاحاً برای گروهی از دیوان نیز به کار می رفته است.^۲ دو حرف «ان» در جمع و نیز در معرفی جایگاه به کار می رفته است، چون گیل - گیلان، تیور - تیوران، کرد - کردان و غیره. در تاریخ طبری از «دیوان مازنی» یاد شده است.^۳ در کتاب نهم دینکرد از دیوان مازندر و بیرون راندن آنان از خنیرث (ایرانویج) توسط فریسدون سخن رفته است.^۴

با آنچه از نظر خوانندگان گذشت در یک نکته جای تردید نیست و آن عدم رابطه نام مازندران با دریای شمال ایران است. با وجود نزدیکی این سرزمین با دریای شمال ایران هیچ گاه در متون و آثار مورخان و جغرافی نگاران این دریا

۱. همان، به کوشش عباس شایان، تهران، ۱۳۳۳ش، ص ۱۴-۱۵.

۲. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴ش، ص ۴۴ حاشیه ۲.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.

نام مازندران نداشته است. ما ایرانیان تنها مردمی هستیم که از هفتاد سال باز دریای شمال ایران را دریای مازندران می‌نامیم. هیچ‌یک از اقوام و ملل جهان دریای مذکور را به این نام نمی‌نامند.

آیا درست است که به خلاف مردم جهان این دریا را با نام ساختگی و دلخواه خود معرفی کنیم؟

۲- خزران

در هیچ یک از نوشته‌های مؤلفان شرقی و غربی دوران پیش از اسلام نامی از «خزر» بر دریای شمال ایران دیده نشده است. در نوشته‌های مؤلفان اسلامی این دریا ضمن داشتن نام‌های گونه‌گون، خزر نیز نامیده شده است. برای روشن شدن موضوع نخست باید مطالبی پیرامون خزران و جایگاه تاریخی آنان ارائه شود تا بتوان شواهد مربوط به این نامگذاری را مشخص نمود.

خزران کیستند، از کجا آمدند، در چه سرزمینی سکنی گزیدند، چه سرنوشتی داشتند و رابطه آنان با دریای شمال ایران چگونه بوده است. دریای خزر کجا است و چرا دریای شمال ایران خزر نامیده شد؟ برای روشن شدن موضوع مورد بحث ناگزیر به گذشته‌های دور باز می‌گردیم.

رودنکو در کتاب خود پیرامون فرهنگ سکاه‌ها بر این نظر است که کوچ قبایل آسیای مرکزی از اوایل هزاره نخست پیش از میلاد آغاز شد و در دوره خیون‌ها (هیون‌ها) که در مآخذ چینی «هیونگ - نو» نامیده شده‌اند، از سده ۳م تا قرن ۵م به اوج خود رسید.^۱ در سده‌های ۴-۱م خیون‌ها

1. Rudenko, C. I., *Kultura naseleniya Tsentralnogo Azia v skifskoe vremena*, Moscow-Leningrad, 1960, p. 195.

در دشتهای دامنه کوههای این - شان می‌زیستند. آن زمان سرزمین مذکور سراسر پوشیده از جنگل و چمن‌زار بود. در سده‌های ۲-۳م دشتهای این نواحی دستخوش خشکسالی شدند. این وضع مایه ناتوانی و سرانجام فرو ریختن زندگی خیون‌ها گردید.^۱ افراد قبایل خیونی در جریان این فاجعه به چهار گروه بخش شدند. گروهی در سواحل رود هوانگهو و دامنه‌های آلاشان سکنی گزیدند. این ناحیه از آب فراوان برخوردار بود. گروه دوم در کرانه‌های رود سلنگا Selenga مستقر شدند. گروه سوم با تحمل رنج بسیار خود را به محدوده جونگار Jungar در آلتایی رسانیدند و گروه چهارم به غرب روی آوردند و تا نواحی اورال و کرانه‌های رود ولگا پیش رفتند. در این منطقه با اوگر Ugorها درآمیختند و به هون‌ها بدل شدند.^۲

این تبدل بیش از دو قرن ادامه یافت. خیونی‌ها که در چین و اطراف رود هوانگهو سکنی گرفته بودند تا سال ۱۵۵م جنگ با چین و سیان‌بی، را ادامه دادند، ولی سرانجام شکست یافتند و ناگزیر به غرب روی آوردند و در مسیر وسطای رود ولگا جای گرفتند و تا سال ۳۷۰ م پیوسته با آلان‌ها در کشاکش بودند. بیش از ۲۰۰ سال زندگی در مکان جدید سبب درهم آمیختن و پیوندشان با مردم آن سامان شد. اینان دیگر آن خیونی‌های پیشین نبودند. از

1. Gumilev, L. N., Otkritie Khazari, Moscow, 1966, p. 57.

2. Gumilev, L. N., Hunnu, Moscow, 1960, p. 240. etc.

این‌رو مورخان به منظور جدا کردن این گروه از نخیونی‌های پیشین، آنها را هون نامیدند.^۱

هون‌ها طی جنگ‌های پی در پی که تا سال ۳۷۰م ادامه یافت، آلان‌ها را مغلوب کردند و سپس در سال ۳۷۱م با گذر از رود دُن Don، گت got ها را درهم شکستند. گت‌های شرقی تابع هون‌ها شدند و گت‌های غربی حدود سال ۳۷۶م به سرزمین فرانک‌ها روی آوردند. حدود سال ۳۷۷م هون‌ها با امپراتوری روم متحد شدند و تا سال ۴۵۰م به عنوان متحد روم با ژرمن‌ها پیکار کردند. سال ۴۴۵م آتیلا رهبری هون‌ها را در دست گرفت. او با دولت روم شرقی (بیزانس) صلح کرد و به روم غربی حمله برد، ولی در سال ۴۵۱م شکست یافت و سال ۴۵۳م به مرگی ناگهانی درگذشت.

سال ۴۶۹م هون‌ها به سرزمین فرانک‌ها حمله کردند، ولی در مقابل روم شرقی مغلوب شدند. از این پس نامی از هون‌ها شنیده نشد. بقایای این قوم را بلغارها به سوی شمال راندند، در نتیجه هون‌ها با کوچ به اراضی شمال، اسلاف چوواش‌های کنونی را تشکیل دادند.^۲

هون‌ها با نابود کردن جوامع کشاورزی سکاهای (اسکیت) ساکن کرانه

1. Inostrantsev, K. A., Hunnu i Gunni, Leningrad, 1926; Gumilev, L. N., Nekotorie voprosii Hunov, VDI, 1960, No 4.

2. Barthold, W. V., Vorlesungen ober die Geschichte der Torken Miettelasient, Berlin, 1935.

دریای سیاه، امپراتوری روم شرقی را از تحصیل غله حوالی دریای سیاه محروم کردند. سقوط امپراتوری روم غربی نیز حاصل اختلاف‌های درونی، حمله ژرمن‌ها و فرانک‌ها به سرزمین آنان بود. از اواسط سده چهارم تا سال ۴۶۳م هون‌ها در دشت‌های نزدیک دریای شمال ایران حضور داشتند، ولی اثری از این گروه بر جا نماند، زیرا در این دوره با آلان‌ها که از اقوام ایرانی سرمت بودند، درآمیختند و ویژگی‌های پیشین خود را از دست دادند. بعضی بر آنند که گروهی از هون‌ها با، بارسیل‌ها که منشأ آلانی - سرمتی داشتند، درآمیختند و گویا آغاز این اختلاط از نیمه دوم سده سوم مسیحی بوده است.^۱ در مآخذ ارمنی نام بارسیل Barsil به صورت باسیل Basil آمده است.^۲ به این نام اشاره خواهد شد.

نظر پروفیسور آرتامونف که درآمیختگی هون‌ها و بارسیل‌ها را در نیمه دوم سده ۳م نوشته است درست می‌نماید، زیرا موسی خورنی هجوم آلان‌ها به ارمنستان را که به یاری اقوام کوه‌نشین صورت پذیرفته پیش از سده ۴م ذکر کرده است.^۳ به نوشته موسی خورنی آن زمان کاس‌ها (کاسپی) که در متون ارمنی نامشان به صورت «کاسب» آمده است. مردمی بودند که در کرانه‌های دریای شمال ایران می‌زیستند. اینان نافرمانی در پیش گرفتند، لذا آرتاشس

1. Artamonov, M. I., *Istoriya Khazar*, Leningrad, 1962, p. 131.

2. Movses Khorenatsi, *Istoriya Armenii*, per. Gagika Sarkisyan, Erevan, 1990, II. 65, p. 114.

3. Ibid, II. 50, 58, p. 100, 108.

شاه ارمنستان سردار خود سمبات را با تمامی لشکر به جنگ آنان فرستاد. سمبات در جنگ پیروز شد، سرزمین کاسب را ویران کرد و زردمان Zardman شاه کاسب را به اسارت گرفت.^۱ از مطالب فوق چنین بر می آید که کاس‌ها تا سده ۳م هنوز در کرانه دریای شمال ایران باقی بودند. شاید اینان گروه‌هایی از بقایای کاس‌ها بوده‌اند.

بنا به نظر آکادمیسین بارتولد «واژه کاسب حالت جمع نام مفرد کاس است که گاه قفقاز را به همین نام نامیده‌اند».^۲ در زبان‌های مختلف نام کاسب با علایم و نشانه‌های نسبت در همان زبان‌ها همراه شده است چنان‌که در زبان فرانسوی کاسب همراه با علامت نسبت کاسپین و در زبان روسی کاسپیسکی و در زبان فارسی با یاء نسبت کاسپی می‌تواند باشد.

و اما درباره بارسیل‌ها که بدان اشاره داشتیم متذکر شدیم که در زبان ارمنی این گروه را همراه خزران (در زبان ارمنی خزیران) معرفی کرده‌اند. گردیزی بارسیل‌ها را «برسولا»، و یکی از سه شاخه قوم بلکار (بلغار) بر کرانه رود اتل (ولگا) نوشته است.^۳ این نام در کتاب *مجملة التوارىخ و القصص* «برزیلا» آمده است.^۴ تئوفانس نام ناحیه کهن خزر را «برشولیا» ذکر کرده است.^۵

1. Ibid, II, 53, p. 105.

2. Barthold, V. V., Sochineniya, Moscow, 1963, vol. II(1), p. 662.

۳. گردیزی، عبدالحی، زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ش، ص ۲۷۲-۲۷۳.

۴. *مجملة التوارىخ و القصص*، به کوشش ملک‌الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۸ش، ص ۹۰.

5. Theophanes, p. 338; Moravcsik, Turcica, II, 1943, p. 88.

بلاذری این نام را «برشلیه» نوشته و متذکر شده است که خسرو انوشیروان در برشلیه با خاقان خزر دیدار کرد.^۱ گمان می‌رود این شخص خاقان ترک بوده است، زیرا خاقانات خزر در نیمه سده ۷م پدید آمد.

موسی خورنی در ذکر پادشاهی ولارش (بلاش) فرزند تیگران، شاه ارمنستان که از دودمان پارتی بود، می‌نویسد: «ولارش (واقارش) - وه ارشک» در سی و دومین سال پادشاهی همنام خود ولارش (بلاش) شاه ایران به سلطنت رسید.^۲

به احتمال بسیار شاه ایران بلاش چهارم بود که از سال ۱۴۸ تا ۱۹۲م پادشاهی داشت.^۳ بنابراین پادشاهی ولارش شاه ارمنستان را می‌توان حدود سال ۱۸۰م دانست. موسی خورنی که این بخش از کتاب خود را تحت تأثیر بر دیسان متفکر مشهور نوشته، متذکر گردیده است که در زمان او اقوام شمالی خزرها (khazir) و باسیل‌ها از گذرگاه چور (دربند) و سپس از رود کر (کورا) گذشتند، ولی از سپاه ارمنستان شکست یافتند.^۴ آنانیا شیراکاتسی در اثر جغرافیایی خود بخشی را به سرمت‌های آسیا اختصاص داده و نوشته است «سرمت‌ها در کوهستانی بسر می‌بردند که رودهای بسیار از جمله رود اتیل (ولگا) با هفتاد شاخه از آن می‌گذرد. در آن سرزمین باسیل‌ها سکنی دارند. در

۱. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، به کوشش عبدالله انیس الطباع، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م، ص ۲۷۴-۲۷۵.

2. Movsee Khorenatsi, Istoriya, Erevan, 1990, II, 65, p. 114-115.

۳. مالکوم کالج، پارتیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۵۷ش، ص ۱۵۰-۱۵۱.

4. Movses Khorenatsi, Istoriya, II, 65, 114-115.

منطقه سرمت‌ها اقوام متعددی زندگی می‌کنند که از آن جمله‌اند خزرها (Khzirk)، نوخ‌ها، یارسیل‌ها، اپشیل‌ها، ابخازها و سرمت‌های شاهی^۱.

آن چه بر مشکل می‌افزاید این است که تا اواخر قرن ۵ م در هیچ یک از آثار مورخان نامی از خزر نیامده است، ولی مورخان قرن ۷ م به وجود خزران در سده ۴ م نیز اشاره کرده‌اند که خالی از تشویش نیست. در مورد نوشته موسی خورنی، بعضی محققان از جمله مارکوارت بازنویسی نسخه تاریخ و جغرافیای او را مربوط به سده ۷ م دانسته‌اند.^۲ در این مورد نیز تردیدهایی وجود دارد.

فائوستوس بیزانسی (فاوستوس بوزند) مورخ ارمنی که در سده‌های ۴ و ۵ م می‌زیسته، در کتاب تاریخ خود از کوه‌نشینان قفقاز به‌ویژه قبایل قفقاز شمالی نام برده است. وی ضمن معرفی قبایل هون، نوخ nokh، تواسپار tvaspar، هچمتاک hechmetak، نیزماخ nizhmakh، گت، گلوآر gluar، گوگر gogar، شوچب shuchb، چولب chulb، بلاسیچ balasich، اِگر - سوان eger-svan هیچ نامی از خزر نبرده است.^۳ پروکوپئوس مورخ بیزانسی که در سده ۶ م می‌زیست ضمن اشاره به نام‌های هپتال، گت، هون، به خزران اشاره‌ای نکرده و دربند مشهور را که بعدها بعضی به خطا آن را دربند خزر (دربند خزران) خوانده‌اند، با عنوان «دربند کاسپی» معرفی کرده است.^۴ از مجموع مطالب ارائه

1. Abramian, Nauchnie trudi armianskogo uchenogo VII veka Ananiya Shirakatsi, Erevan, 1944, p. 347.

2. Marquart J., Erānšahr, Berlin, 1901, p. 6.

3. Favstos Buzand, Istoriya Armenii, Erevan, 1953, III(7), p. 15.

4. Procopios, History of the wars, tr. H. B. Dewing, London, 1954, Book I(9, 10), p. 77, 79.

شده می‌توان به درستی نظر مارکوارت، که بازنویسی تاریخ و جغرافیای موسی خورنی و آنانیا شیراکاتسی را مربوط به سده ۷م دانسته است، پی برد. فائوستوس در کتاب خود نه از بارسیل‌ها نام برده است و نه از خزران. موسی کلان کاتواتسی مورخ ارمنی سده ۷م مؤلف کتاب *تاریخ آلبانیا* (اران)، چند بار در کتاب خود از وجود خزران خبر داده است. بعضی از آنها که مربوط به دوران شاپور دوم و خسرو انوشیروان شاهان ساسانی است مشکوک به نظر می‌رسند. شاید خزران که از وابستگان هون‌ها بودند، در شمال قفقاز و مسیر سفلی رود ولگا به صورتی پراکنده می‌زیستند، با این وصف تشکیل خاقانات خزر را محققان مربوط به میانه‌های سده ۷م نوشته‌اند.

مؤلفان بیزانسی خزران را از گروه ترکان دانسته‌اند. مؤلفان عرب و مسلمان نیز به پیروی از مورخان بیزانسی خزران را ترک نامیده‌اند.^۱ اما خزران خود را خویشاوند اوگر ugor ها، آوارها، غزان، بارسیل‌ها، اونوگور Onogur ها و سابیر sabir ها خوانده‌اند.^۲ در نامه یوسف، شاه خزران به حصدای بر (پسر) اسحاق^۳ بر عزرا، بر شیروت (شفروت) مناحم بن شروق نماینده عبدالرحمان سوم، الناصر سلطان اموی اسپانیا (۳۰۰-۳۵۰ق) نسب خزران به شرح آمده است. این نسب‌نامه با افسانه آمیخته است. وی نسب خزران را به یافث بن نوح رسانیده که ظاهراً به عنوان نیای همه اقوام ترک معرفی شده است. وی نیای

1. Moravesik, Zur Geschichte der Ongaeren, Ungarische Jahrbücher, X, s. 87.

2. Artamonov, M. I., Istoriya khazar, Leningrad, 1962, str. 114.

۳. بر در زبان آرامی به معنای پسر است که در زبانهای عبری و سریانی نیز به کار رفته است.

خزران را توجَرْمَه نوادهٔ یافث بن نوح نوشته است. در نسب‌نامه آمده است که توجرمه ۱۰ پسر داشت. ظاهراً هفتمین فرزند او خزر نامیده می‌شد.

دو نسخه خطی از این نامه موجود است. نسخه کوتاه‌تر در آکسفورد و نسخهٔ دوم که تا اندازه‌ای مفصل‌تر است در سن پترزبورگ موجود است. نسخهٔ سن پترزبورگ از مجموعهٔ ویکتورویچ viktorovich متعلق به کتابخانه عمومی شهر سن پترزبورگ است.^۱ بعضی نام‌های مندرج در این نسب‌نامه ناروشن است به عنوان نمونه نام خزر که چینیان آن را به صورت K'osa تلفظ کرده‌اند به کِسَه Kesa ششمین قبیلهٔ اویغور نزدیک است. همین امر سبب شده است، گروهی خزران را از اویغوران بدانند. کسه‌ها در سدهٔ ۶م به اتفاق هون‌ها و یا در پی آنان به اراضی اروپا روی آوردند. این امر سبب شد بعضی محققان خزران را نه با اویغوران، بلکه با هون‌ها نزدیک بدانند و چنین اظهار عقیده کنند که نام خزر از واژهٔ ترکی kas' (کوج) پدید آمده است. در صحت این نظر نیز تردیدهایی وجود دارد.^۲

دنلپ به نقل از پلیو pelliott واژهٔ ترکی kaz' را از ریشه kazmak به معنای کاویدن نوشته است.^۳ نظر مبتنی بر نفی کوچ که دنلپ و پلیو بدان اشاره کرده‌اند نمی‌تواند درست باشد، زیرا دو واژه کاویدن و گردش کردن که ممکن است واژهٔ کوچ برگرفته از آن باشد مشابه یکدیگرند. و در زبان ترکی kāzmāk

۱. Artamonov M. I., *Istoriya Khazar*, Leningrad, 1962, str. 114.

۲. Ibid.

۳. Dunlop, D. M., *The history of the Jewish kazar*, New York, 1967, p. 4.

(قازماق) به معنای کاویدن است. ولی گردش کردن گزمک یا کزمک *kəzmək* است. گمان می‌رود محققان نامبرده به سبب مشابهتی که در تحریر این دو واژه وجود داشته است مرتکب خطا شده باشند. دور نیست 'kaz به معنی کوچ از مصدر *kəzmək* پدید آمده باشد. با این وصف نمی‌توان پذیرفت که نام خزر از 'kaz (کوچ) پدید آمده باشد. هرگاه چنین اظهار نظری را بپذیریم، در اینصورت واژه مذکور شامل گروهی از اویغوران نیز می‌شود.^۱

در متون عربی و فارسی نام این قوم «خزر» آمده است. در متون عبری نیز این قوم را *qazar* نامیده‌اند. نام خزر در ماجرای سفر پریسکوس *priscous* فرستاده امپراتور بیزانس (روم شرقی) نزد آتیلای از مردمی تابع هون‌ها با نام آکاتزیر *akatzir* یاد شده است. دنلپ معتقد است که آکاتزیر تصحیفی از عنوان ترکی «آق خزر» یا خزرهای سفید است. این نظر تا حدودی ممکن است منطبق بر واقعیت باشد، زیرا اصطخری^۲ و در پی او ابن حوقل^۳ از وجود دو گونه مردم، خزران سیاه و خزران سفید یاد کرده‌اند. این هر دو مؤلف خزران سیاه را با نام ترکی «قراخزر» معرفی کرده‌اند، ولی به خزران سفید با نام ترکی «آق خزر» اشاره نشده است. دنلپ مدعی است که قراخزرها فرادست و آق خزرها فرودست بودند. وی با اتکاء به نظر زکی ولیدی طوغان در سفرنامه ابن فضلان آکاتزیر و آغاچری را یکی دانسته و مدعی شده است که آکاتزیرها همان

1. Artamonov, M. I, *Istoriya Kazar*, Leningrad, 1962, ss. 114-115.

۲. اصطخری، ابراهیم، *مسالك الممالك*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۰م، ص ۲۲۳.

۳. ابن حوقل، ابوالقاسم، *صورة الارض*، به کوشش ی. ه. کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸م، ص ۳۹۴.

آغاجری‌ها هستند^۱. متأسفانه این نظر از محدوده حدس و گمان فراتر نرفته است. پروکوپئوس از جنگ قباداول (کواد) شاه ساسانی (۴۸۴-۵۳۱م) با یکی از قبایل وحشی همسایه در قفقاز خبر داده، ولی نامی از خزران نبرده است^۲. آرتامونف احتمال می‌دهد که این قوم همسایه شمالی خزران بوده‌اند، زیرا مآخذ بیزانسی این قوم را سابیر نامیده‌اند^۳. چنان‌که پیشتر اشاره شد سابیرها یکی از قبایل نزدیک به خزران بوده‌اند.

در نوشته‌های مؤلفان اسلامی پیرامون عهد پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹م) با صراحت از خزران یاد شده و چنین آمده است که انوشیروان استحکامات دربند را برای جلوگیری از نفوذ گروه‌های مهاجم پدید آورد. نوشته منسوب به زکریای سخنور Zacharias Rhetor از قدیمیترین نوشته‌هایی است که به وجود خزران در سال ۴۴۸م اشاره دارد^۴.

خزران تا اوایل قرن ۷م به صورت گروه‌های فاقد سازمان اداری و دولتی به حیات خود ادامه می‌دادند. رویدادهای جهانی سده ۶م دگرگونی‌های عمده‌ای در سراسر قاره آسیا و بخشی از اروپا پدید آورد. سال ۵۴۶م تورکیوها (ترکان) که تا آن زمان در دامنه کوه‌های آلتای می‌زیستند، اعلام موجودیت کردند. این گروه در سال ۵۵۲م مقاومت ژوان - ژوان‌ها (ژوژان‌ها) را درهم شکستند و در

1. Dunlop, D. M., The History..., p. 7.

2. Procopius, History of the wars, London, 1954, Book 1, p. 41, 43.

3. Artamonov, M. I., Istoriya Khazar..., 115.

۴. کستر، آرتور، خزران، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۱ش، ص ۲۶-۲۷.

فاصله سال‌های ۵۶۵-۵۶۷م هیتالیان را به پشت کوه‌های پامیر راندند و سرانجام در فاصله سال‌های ۵۶۷-۵۷۱م قفقاز شمالی را تا پشت کوه‌های بزرگ قفقاز مسخر کردند و برابر دو دولت بزرگ آن زمان (دولت‌های روم شرقی و ایران ساسانی) قرار گرفتند^۱. اقوام ابخاز و بنجر و بلنجر به اطاعت ترکان درآمدند^۲. خزران که در آن زمان از همه اقوام شمال قفقاز نیرومندتر بودند^۳، به حمایت از ترکان پرداختند و به یاری ترکان بر دشت‌های پیرامون دریای کاسپی و شمال قفقاز مسلط شدند و راه تجاوز به ایران را درپیش گرفتند تا راه ارتباط و بازرگانی میان آسیای مرکزی و آسیای مقدم گشوده ماند^۴.

خسرو انوشیروان پس از پیکار با رومیان و تصرف انطاکیه و اسکندریه و دیگر شهرها به جنگ خزران رفت و انتقام خون‌هایی را که خزران ریخته بودند گرفت^۵. پس از مرگ خسرو انوشیروان در ۵۷۹م و آغاز پادشاهی هرمزد چهارم ترکان و رومیان طریق اتحاد بر ضد ایران را در پیش گرفتند و در سال ۵۸۹م

1. Hannestad, K., Les relations de Byzance avec la Transcaucasie et l'Asie Centrale au Vet VI siecle II Byzantion. T. XXV-XXVII, Bruxelles, 1957, pp. 421-456.

۲. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، به کوشش ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۶۱م، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳. کستلر، آرتور، خزران...، ص ۲۸.

4. Gumilev, L. N., Otkritie khazar (istoriko-geograficheskii etud), Moscow, 1966, p. 103.

۵. ثعالبی، ابومنصور، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش ه. زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۶۳م، ص ۶۱۴-۶۱۵؛ طبری، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳.

مشترکاً به ایران حمله‌ور شدند. چنان‌که طبری نوشته است در یازدهمین سال پادشاهی هرمز ترکان و خزران و رومیان از دو سوی شمال و مشرق و عربان از سوی دیگر به ایران هجوم آوردند و تاخت و تازشان چنان شد که دیار پارسیان را غربالی پرسوراخ نامیدند و گفته شد دشمنان دیار پارسیان را چنان در بر گرفته‌اند که زه دو سوی کمان را در بر گیرد.^۱ اما سپاه ایران به فرماندهی بهرام چوبینه ترکان را در هرات درهم شکست و خزران و متحدان رومی آنان را دفع کرد. دولت ساسانی شیوخ عرب را با پول از حمله بازداشت و لشکریان روم شرقی را در تنگنا گذاشت و به عقب‌نشینی وا داشت.^۲

شکست تورکیوها (ترکان) برای دولت چین حادثه‌ای بس خوشایند بود. چین که در سال ۵۸۹م به وحدت دست یافته بود، حمله‌هایی را به خاقانات ترک آغاز کرد که حاصل آن بروز اختلاف میان ترکان و تجزیه آن به دو خاقانات شرقی و غربی شد. چنان‌که این دو خاقانات به صورت دشمنانی آشتی‌ناپذیر درآمدند.^۳ امپراتور چین از سال ۶۲۶م با خاقانات شرقی به پیکار دست زد و طی سه سال آن را از صحنه بیرون راند.^۴ نیرومندی سپاه امپراتور چین مایه خرسندی خاقانات غربی شد که متحد چین و دشمن سرسخت خاقانات شرقی بود. بدین روال چین در پایان دهه سوم سده ۷م فرصتی برای

۱. طبری، تاریخ...، ج ۲، ص ۱۷۴.

2. Gumilev, Otkitie khazarii..., p. 104; Voyna 589 g. i Geratskaia bitva, izvestiya otdel obshest, nauk 1960 NO 2(23), p. 62-74.

3. Gumilev, 105.

4. 105-106.

تجدید نیرو به دست آورد و اندک‌اندک ابتکار عمل را از کف ترکان بیرون کرد.^۱ یکی از اقوامی که جا دارد اندک اشاره‌ای بدان شود سابیرها هستند که در آثار بعضی مؤلفان از آنان یاد شده است. پروکوپئوس در اثر خود از خزران نامی نبرده، ولی به سابیرها اشاره کرده و آنان را شاخه‌ای از قبایل هون دانسته است.^۲

مسعودی مورخ سده ۴ق (۱۰م) می‌نویسد «خزران را به ترکی سبیر (سابیری) می‌نامند».^۳ چنین به نظر می‌رسد که بعدها خزران و سابیرها با یکدیگر درآمیختند و بنا به فرضیه دنلپ «خزران سابیرها را در خود مستحیل کردند».^۴ کستلر مدعی است که خزران ابتدا زیر سلطه هون‌ها و سپس زیر سلطه ترک‌ها بودند. پس از انقراض دولت ترک و اواسط سده ۷م نوبت دولت آنان فرا رسید.^۵

پس از شکست هجوم مشترک ترکان، خزران و رومیان در جنگ با ایران به سال ۵۸۹م، حدود ۳۵ سال مطلبی از خزران در نوشته‌های مورخان دیده نشد. اواخر سده ۶م و اوایل سده ۷م در ساختار قبایل شمال قفقاز، دگرگونی‌های عمده‌ای روی داد، چنان که نام گروه‌های قومی چون اوتیگور،

1. Shan Lue, Ocherk istorii kitaya, Moscow, 1959, ss. 199-200.

2. Procopius, History..., book (1), I(15), p.

۳. مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، بغداد، ۱۳۵۷ق، ص ۷۲.

4. Dumlop, D. M., History..., p. 28.

۵. کستلر، آرثور، خزران، ص ۲۸.

سمندر، بلنجر و غیره به فراموشی سپرده شد.^۱

سال ۵۹۰م هرمزد چهارم کور و هلاک شد. پیش از مرگ هرمزد، فرزندش خسرو دوم (پرویز) شتابان از آذربایجان به تیسفون رفت و تاج بر سر نهاد. بهرام چوبینه که از دودمان مهران از شاهان پارتی بود، به فرمان خسرو دوم گردن نهاد و با او به پیکار برخاست. خسرو ناگزیر از مرز روم شرقی گذشت و به موریکیوس امپراتور بیزانس پناه برد و سرانجام با سپاهی مرکب از ایرانیان و رومیان به کشور بازگشت و بهرام را در حوالی آذربایجان به هزیمت وا داشت. بهرام به ترکان پناه برد و عاقبت توسط آنان به قتل رسید.^۲

این زمان امپراتوری روم شرقی نیز گرفتار آشفتگی‌های داخلی شد. خاقانات غربی نیز نگران پیروزی نیروهای چینی در غرب و شرق بودند. سال ۶۰۲م موریکیوس خلع و فوکاس امپراتور روم شرقی شد. سال ۶۰۳م کوشانیان در پشت جبهه ایران سر به شورش برداشتند.^۳ خسرو پرویز توانست در مدتی کوتاه شورش کوشان را آرام کند و به تلافی خلع و قتل موریکیوس با دولت روم شرقی به پیکار دست زند. سال ۶۱۱م انطاکیه، ۶۱۴م اورشلیم و ۶۱۹م اسکندریه از سوی سپاهیان ایران مسخر شد.^۴ سال ۶۲۲م هراکلیوس امپراتور روم شرقی در صدد مقابله با ایران برآمد، ولی در نخستین پیکارهای خود

1. Dunlop, D. M., History..., p. 28.

2. Kulakovskii, Istoriya Vizantii, T. I-III, Kiev, 1910-1915, T. II, s. 437-443, 448-496; T. III, s. 4-12.

3. Sebeos, Historiya imperatora Iraka, sochinenie Sebeosa pisatelya VII v. nep. K. Patkanian, SPB., 1862, s. 72-73.

4. Artamonov, M. I., Istoriya..., s. 142, 143; Kulakovskii, Istariya..., T. III, s. 53-55.

توفیق نیافت. عدم موفقیت در پیکار هراکلیوس را وا داشت که در جستجوی متحدانی برآید. او بار دیگر دست خود را به سوی ترکان و متحدان آنان دراز کرد.

در سده ۷م میان خزران و امپراتوری روم شرقی رابطه سیاسی استواری بر پایه منافع سیاسی مشترک وجود نداشت. آن زمان در دولت بیزانس نگرانی‌هایی نسبت به خزران پدید آمده بود، زیرا خزران نواحی اطراف دریای سیاه را مسخر کردند و به سرزمین‌هایی که زیر سلطه و یا نفوذ دولت بیزانس بود، راه یافتند. در سده ۷م خزران به درون شبه جزیره کریمه نفوذ کردند و نه تنها دشت، بلکه مناطق کوهستانی آن را نیز متصرف شدند و از این رهگذر خرسون kherson را از نواحی کشاورزی شبه جزیره مذکور جدا کردند.^۱

آرتور کستلر مدعی است که در نخستین دهه‌های سده ۷م خزرها هنوز از ترکان غربی فرمان می‌بردند و چه‌بسا قوی‌ترین و مؤثرترین عناصر دولت ترکان غربی بودند. در ۶۲۷م هراکلیوس با خزران اتحادی نظامی منعقد کرد که نخستین پیمان از رشته معاهدات میان رومیان و خزران بود.^۲

جنگ‌های خانگی سال‌های ۶۳۰-۶۳۱م درون جامعه ترکان غربی موجب ضعف خاقانات مذکور شد و در ۶۵۷م به سقوط کامل ترکان غربی منتهی گردید. در فاصله سال‌های ۶۳۰-۶۵۷م سپاهیان چین توکیوهای غربی را

۱. Artamonov, M. I., Istoriya..., s. 195-196.

۲. کستلر، آرتور، خزران...، ص ۳۰.

درهم شکستند و همه سرزمین‌های خاقانات را مسخر کردند.^۱ بر ویرانه‌های خاقانات غربی در غرب آسیا و شرق اروپا چند دولت پدید آمد که دولت‌های اسلاو (سقلاب)، خزر، بلغار و روس از جمله آنها بودند.^۲ حدود اواسط سده ۷م خزر و بلغار از صورت اراضی خاقانات ترک بدر آمدند و طریق استقلال در پیش گرفتند به گونه‌ای که دودمان‌های فرمانروا بر آنان حکمروایی آغاز کردند. با این تفاوت که فرمانروایان هنوز از اخلاف خاقان‌های ترک بودند. آن زمان در بخش اروپایی روسیه دو دولت پدید آمد که یکی دولت بلغار و دیگری دولت خزر بود. خزران که از خاقانات غربی جدا شده بودند، نقش خود را به عنوان دولتی ترکی باقی نگاه داشتند و کوشیدند با الحاق قبایل همسایه و در درجه نخست جذب بلغارها موقعیت خود را تحکیم بخشند.^۳ در نامه یوسف شاه خزر آمده است که خزران تا رود دانوب (به نوشته یوسف Duna) پیش رفتند و اراضی قبایل آن منطقه را تصرف کردند، چنان‌که تاکنون (قرن ۱۰م) باقی است.^۴ نظر بر این است که خزران در سال‌های ۷۰ سده ۷م دشت‌های میان دریای آزوف و دریای کاسپی و سراسر اراضی ساحلی شمال دریای سیاه و بخش بزرگی از شبه جزیره کریمه را مسخر کردند و گاه تا رود دانوب پیش تاختند تا بر بلغارهای آن منطقه نیز دست یابند. بدین روال خزران بر بخش

1. Artamonov, M. I., *Istoriya...*, s. 160.

2. *Ibid*, 157.

3. *Ibid*, 171.

4. *Ibid*, 172; Kokovtsov, P. K., *Evreysko-khazarskaya perepiska v X V. Leningrad*, 1932, s. 92.

بزرگی از اراضی شرق اروپا دست یافتند.^۱ بنا به نوشته دنلپ تاکنون سندی که مؤید وجود خزران پیش از سده ۶م در این مناطق باشد به دست نیامده است. وی مدعی است که در نیمه دوم سده ۶م نامی از خزران آمده است. خزران در نیمه نخست سده ۷م هنوز زیر سلطه ترکان بودند. استقلال خزر مربوط به همین دوره است.^۲

سلطه خزران بر اراضی میان دریای آروف و سرزمین آلان‌ها و سرمت‌ها در قفقاز و حضورشان در شبه جزیره کریمه (قرم) و بخشی از کرانه دریای سیاه موجب بروز تماس میان آنان و امپراتوری روم شرقی شد.^۳

به نوشته طبری، سال ۲۲ق (۶۴۳م) حمله عرب‌ها به قفقاز آغاز گردید. در این جنگ از مردم قُبُق (قفقاز)، ارمن، تفلیس، آلان، موقان، بلنجر و ترکان سخن رفته، ولی از خزران نامی برده نشده است.^۴

مطالبی که دنلپ پیرامون هجوم تازیان به قفقاز نوشته است چندان روشن نیست. وی می‌نویسد سال ۶۴۳م (۲۲ق) هنگامی که مسلمانان برای بار نخست به اراضی شمال باب‌الابواب (دریاند) رسیدند، این سرزمین در تصرف خزران بود.^۵ گمان نمی‌رود این نظر چندان دقیق باشد. زیرا طبری خلاف این نظر را ابراز داشته و در حوادث سال ۲۲ق نوشته است عبدالرحمن بن ربیع

1. Artamonov, M. I., Istoria..., 174.

2. Dunlop, D. M., History..., p. 32-33.

3. Ibid., 45-46.

۴. طبری، ج ۴، ص ۱۵۶-۱۵۸.

5. Dunlop, D. M. History..., p. 46.

باهلی هنگامی که به دربند (باب الابواب - صول - چور) رسید فرمانده آنجا سرداری ایرانی به نام شهر براز بود.^۱ از نوشته طبری می‌توان دریافت که زمان آغاز هجوم تازیان به دربند، شهر و استحکامات آن در دست خزران نبوده، بلکه در دست ایرانیان بوده است. می‌دانیم پس از تسلیم پادگان دربند، خزران با اغتنام فرصت از طریق دربند قفقاز به سرزمین اران حمله کردند، ولی هجوم آنان از سوی جوانشیر فرمانروای اران دفع شد.^۲ گمان می‌رود حمله خزران به منظور غارت و کسب غنیمت بوده است.^۳ سال ۴۴۴ ق (۶۶۴ م) بار دیگر گروهی از اقوام کوچنده به اران حمله کردند که در مآخذ ارمنی با نام هون معرفی شده‌اند، ولی بعضی محققان آنان را سابیر و یکی از شاخه‌های هون نامیده‌اند.^۴ سلطه طولانی عرب‌ها بر قفقاز سبب بروز درگیری‌های آنان با خزران شد. سال ۸۹ ق (۷۰۸ م) مسلمة بن عبدالمک چنند شهر و قلعه را در اران و شروان گشود و تا دربند پیش رفت.^۵ در سال‌های ۹۲-۹۳ ق (۷۱۰-۷۱۱ م) خزران پس از پیکار با پچناک‌ها و تورکش‌ها در شمال، علیه عرب‌ها دست به حمله زدند و دربند را تصرف کردند. ولی پیروزی خزران دیری نپایید. مسلمة بار دیگر دربند را به تصرف آورد و به سرزمین خزران لشکر کشید.^۶ اما موفق به

۱. طبری، ج ۴، ۱۵۸.

2. Movses Kalankatuatsi, *Istoriya strani Aluank*, perevod, Sh. V. Smbatyan, Erevan, 1984, 100-101.

3. Artamonov, M. I., *Istoria...*, 181.

4. Marquart, J., *Eranšahr*, Berlin, 1901, s. 55.

۵. طبری، ج ۶، ص ۴۲۰-۴۴۱.

6. Artamonov, M. I., *Istoria...*, s. 205.

ادامه تصرف دربند نشد. سال‌های ۷۱۷-۷۲۰م (۹۹-۱۰۱ق) در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز خزران بزرگترین حمله علیه لشکریان عرب را آغاز کردند و به همراهی قبیچاق‌ها و دیگر اقوام ترک به اران و ارمنستان تاختند. لشکریان عرب را درهم شکستند و اردوگاه و خیمه‌های عربان را به غارت بردند.^۱ سال ۱۰۴ق جراح بن عبدالله حکمی سردار عرب به پیکار خزران رفت و شهر بلنجر را گشود. طبری همواره به جای خزران از ترکان نام می‌برد، حال آنکه بلنجر یکی از شهرهای تابع خزران بوده است.^۲ مسعودی خزران را جدا از ترکان دانسته و هنگام بحث پیرامون اقوام شمال قفقاز از خزر، آلان طوایف ترک، سریر و دیگر قبایل جدا نام برده است.^۳

سال ۱۰۸ق (۷۲۶م) خزران بار دیگر به اران حمله کردند و سپس درصدد حمله به آذربایجان برآمدند، ولی از لشکریان عرب شکست یافتند.^۴ سال ۱۱۲ق (۷۳۰م) خزران بار دیگر دست به حمله زدند و با سپاهی بزرگ با عرب‌ها روبرو شدند و بسیاری از آنان از جمله جراح بن عبدالله حکمی سردار عرب را کشتند و سرش را از تن جدا کردند و همسر و فرزندش را به اسارت گرفتند. متعاقب آن به کشتار و غارت در شهرهای اردبیل و تبریز دست زدند و تا دیار بکر و موصل همچنان به غارت و کشتار ادامه

۱. رضا، عنایت‌الله، اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول، تهران، ۱۳۸۰ش، ۴۱۰-۴۱۱.

۲. طبری، ج ۷، ص ۱۴-۱۵.

۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب...، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۹۶۵م، ج ۱، ص ۱۹۹.

4. Bunyatov, Z., Azerbaijan v VII-IX vv., Baku, 1966, s. 110.

دادند.^۱ عرب‌ها پس از این شکست به چند پیکار دست زدند که سرانجام به شکست خزران و هزیمت آنان انجامید در نتیجه خزران شهرهای زیر سلطه خود از جمله بلنجر و سمندر را ترک کردند.^۲

خزران که از اواسط نیمه دوم سده ۷م دولتی پدید آورده بودند، نتوانستند متصرفات خود در شمال قفقاز را باقی نگاه دارند و مدتی در آنجا باقی مانند. از این‌رو ناگزیر شهرهای مسخر شده از جمله بلنجر و سمندر را رها کردند و در سال ۷۲۳م به سوی مسیر سفلا و وسطای رود اتل (ولگا) روی نهادند^۳ تا دیگر سرزمین‌های گشوده در شمال و غرب دریای آزوف و دریای سیاه را در اختیار خود باقی نگاه دارند. وجود خزران از بدو تأسیس دولت تا ترک بلنجر، سمندر، تفلیس و دیگر شهرهای مفتوحه در قفقاز از یکصد سال تجاوز نکرد و خزران ناگزیر از ترک این نواحی شدند.

با این وصف خزران یا به قصد انتقامجویی و یا کسب غنیمت گاه و بیگاه به قفقاز حمله می‌کردند و سپس به محدوده خود باز می‌گشتند.

با آغاز خلافت عباسیان دگرگونی‌هایی در قفقاز پدید آمد. منصور خلیفه عباسی در سال ۱۳۶ق راه مبارزه با دولت امپراتوری روم شرقی را در پیش گرفت. رومیان برای بقای خود نیازمند بهره‌گیری از اقوام کوچنده برای

1. Artamonov, M. I., Istoriya..., 213; Dorn, Izvestiya o khazarakh, ZHMNP, 1844, ch. XLII, NO 7, 8, s. 67-71.

۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۳۱۳؛ رضا، عنایت‌الله، اران...، ۴۱۳-۴۱۸.

3. Gumilev, L. N., Otkritie khazarii..., s. 174.

تضعیف عرب‌ها بودند. خلفا و امیران عرب نیز می‌کوشیدند تا رابطه بیزانس با اقوام قفقاز شمالی به‌ویژه خزران را قطع کنند. سال ۱۳۶ق یزیدبن اُسَیدُ سلمی عامل خلیفه باب آلان (داربال) را که مخفف واژه پارسی (در آلان) است گشود و متعاقب آن درصدد دوستی با خزران برآمد. اما نتیجه‌ای حاصل نشد. یعقوبی^۱ و گووند^۲ مؤلف ارمنی سده ۸م (۲ق) و دیگر مؤلفان از جمله طبری و بلاذری این ماجرا و نیز سیاست منصور دوانقی را در بهره‌گیری از خزران به شرح آورده‌اند.^۳ طبری در شرح رویدادهای سال ۱۴۵ق به هجوم خزران اشاره کرده است.^۴ دو سال بعد بار دیگر خزران به قفقاز حمله کردند، دست به غارت و کشتار زدند و غنایم و اسیران بسیار به چنگ آوردند.^۵ سال ۱۵۹ق بار دیگر خزران دست به حمله زدند و تا شمشاط پیش رفتند و اسیران بسیار گرفتند.^۶

بزرگترین درگیری میان خزران و عرب‌ها در ۱۸۳ق (۷۹۹م) روی داد که شامل حمله خزران به قفقاز بود. خزران ۷۰ روز در قفقاز غارت و کشتار کردند

۱. یعقوبی، تاریخ...، ج ۲، ص ۳۲۹.

2. Gevond (Levond), Istoriya khalifov vardapeta, perevod K. Patkanian, SPB, 1862, s. 92-93.

۳. برای آگاهی بیشتر ر. ش. به رضا، عنایت‌الله، اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول، تهران، ۱۳۸۰ش، ص ۴۲۵-۴۳۳.

۴. طبری، تاریخ، ج ۸، ص ۷؛ ابن اعثم کوفی، احمد، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، بیروت، ۱۴۱۱ق، ج ۸، ص ۳۶۴.

5. Gevond, Istoriya..., s. 92-93.

۶. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۰۲.

و سپس با گروه کثیری از اسیران مسلمان و مسیحی به سواحل مسیر سفلاى رود ولگا (اتل) بازگشتند.^۱

۱. طبری، تاریخ، ج ۸، ص ۲۶۹، ۲۷۰.

۳- بازگشت و سقوط

کوچندگان خزر زمانی دشت‌های غرب دریای کاسپی تا رود سولاک در فلات داغستان، مسیر سفلای رود دن Don، تا محل نزدیکی آن با شط ولگا (اتل)، دشت‌های اطراف مسیر سفلا و وسطای رود ولگا، قسمتی از دشت‌های شمال دریای کاسپی و بخش‌هایی از شبه جزیره کریمه و استپ‌های شمال دریای سیاه را در اختیار داشتند.^۱ نخستین بار در سال ۶۲۷م از خزران به عنوان متحد بیزانس در پیکارهای دولت روم شرقی با ایران یاد شده است. تا آن زمان هنوز تختگاه خزران در کنار رود اتل (ولگا) نبود. خزران نخست بلنجر نزدیک رود سولاک در داغستان را به عنوان مرکز خویش برگزیدند. عرب‌ها به فرماندهی سلمان (سلیمان) بن ربیعۃ باهلی در کنار نهر بلنجر با مقاومت خزران مواجه شدند که در این پیکار چهار هزار تن از لشکریان‌ش به هلاکت رسیدند.^۲ این شهر تختگاه خزران بود.^۳ چنین به نظر می‌رسد که بعدها تختگاه خزران به شهر سمندر (زبندر) در شمال

1. BSE¹, T. XXVIII, Moscow, 1978, s. 163.

۲. بلاذری، احمد بن یحیی، کتاب فتوح البلدان، به کوشش عبدالله انیس الطباع، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م، ص ۲۸۵-۲۸۷.

۳. مسعودی، علی بن حسین، التنبیه والاشراف، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، بغداد، ۱۳۵۷ق/۱۹۴۸م، ص ۵۵.

داغستان انتقال یافت و سرانجام از آن شهر که محل سکونت گروه کثیری از خزران بود به شهر اتل واقع در مسیر سفلی رود ولگا منتقل گردید.^۱ انتقال تختگاه خزران به اتل حاصل جنگ‌های ناموفق آنان با عرب‌ها پس از سال ۱۰۱ق/۷۲۰م بوده است.^۲ گرچه هراکلیوس امپراتور روم شرقی در روزگار آشفته پایان کار ساسانیان توانست در پیکار با ایران به پیروزی‌هایی دست یابد، با این وصف به توسعه اراضی تحت سلطه خویش توفیق نیافت. خزران که متحد رومیان بودند گرچه بر سرزمین‌هایی در قفقاز مسلط شدند، اما آنان نیز نتوانستند اراضی مذکور را تمام و کمال در اختیار گیرند.^۳ کبلک (قبله) شهری بود که خزران پس از تصرف نام خود را بر آن نهادند و شهر را «خزر» نامیدند.^۴

پیش از سمندر (زبندر) وراچان (به نوشته مارکوارت وراچان)^۵ در داغستان شهر خزران بود که مسعودی آن را بلنجر نامیده است.^۶ مینورسکی

1. Artamonov, M. I. Istorija..., 183; Karaulov, N. A. Svedeniya arabskikh geografov IX-XVV. Po PKH o Kavkaze..., SMOMPK, XXXVIII, 1908, s. 43.

2. Barthold, V. V., Sochineniya, T. V, Moscow, 1968, s. 510.

3. Ibid, T. IV, s. 478.

برای آگاهی بیشتر پیرامون جنگ‌های خزران با ایرانیان و عرب‌ها نک: رضا، عنایت‌الله، ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول، تهران، ۱۳۸۲ش، ص ۳۷۱-۴۱۸.

۴. بلاذری، همان، ص ۲۷۳.

5. Marquart, J., Osteuropäische und Ostasiatische strefzüge, Leipzig, 1903, s. 16.

۶. مسعودی، علی بن حسین، التنبیه والاشراف...، ص ۵۵.

ورچان یا ورشان را شهری دانسته که در نامه شاه خزر (یوسف) به زبان عبری مقرّ تابستانی او معرفی شده است.^۱ در تاریخ یعقوبی محل درگیری میان خزران و عرب‌ها ورشان آمده است که به احتمال بسیار خطای کاتب است، زیرا ورشان شهری در کنار رود ارس بوده است. حال آنکه یعقوبی از داغستان و سرزمین لکز نوشته است. به نوشته یعقوبی مسلمة بن عبدالمک در بلاد خزر پیش رفت تا به جرزان (گرجستان) رسید و آن را فتح کرد و مردمش را کشت. سپس به شروان روی نهاد. مردم آنجا با وی سازش نمودند. وی سواران خود را به سوی لکز (شمال دربند) گسیل داشت. اهالی آنجا با وی صلح کردند و نیز به طبرسران نیرو فرستاد. اهالی آنجا نیز با وی صلح کردند. آنگاه در بلاد پیش رفت و کسی با وی روبه‌رو نشد تا به سرزمین ورشان؟ رسید و خاقان پادشاه خزر با وی به جنگ ایستاد.^۲

چنان‌که از نوشته یعقوبی بر می‌آید حرکت سپاه مسلمة بن عبدالمک از جنوب به سوی شمال قفقاز صورت گرفت وی با سپاه از گرجستان به شروان و سپس به دیار لکز و طبرسران که در داغستان است رفت و با شاه خزر روبه‌رو شد. بنابراین شهر مذکور نمی‌تواند ورشان در کنار رود ارس باشد. بی‌گمان این شهر ورچان (عربی ورشان) در کنار نهر سولاک در داغستان بوده

۱. مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ترجمه محسن خادم، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۱۶۹.

۲. یعقوبی، تاریخ، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۳۱۸.

است.

به نوشته طبری سال ۱۰۵ق/۷۲۳م جراح بن عبدالله حکمی با لشکریان عرب شهر بلنجر را گشود و بخشی از اهالی شهر را که از مردم آلان بودند، بیرون کرد.^۱ ابن اثیر در شرح رویدادهای سال ۱۱۱ق/۷۲۹م برای نخستین بار البیضاء (شهر سفید) را تختگاه خزران نامید.^۲ مسعودی شهر سمندر را در فاصله ۷ روز راه از دربند قفقاز (باب الابواب) نوشته و مدعی شده است که این شهر متعلق به مملکتی بوده که جیدان نامیده می‌شده است.^۳ جیدان به احتمال همان خیداق یا قیطاق است که خزران آن را مسخر کرده بودند.^۴ در زمان نگارش کتاب مروج الذهب در سال ۳۳۲ق مردمی از خزران در این شهر اقامت داشتند. محتمل است خزران زیر فشار عرب‌ها پایتخت خود را از سمندر به جایی در بالای مصب رود ولگا منتقل کرده باشند. گمان می‌رود وراچان که جایگاه تابستانی فرمانروایان خزر بود از سوی امیران خیداقی (قیطاقی) تابع خزران تصرف شده باشد.^۵ چنان‌که معلوم است خزران بعضی شهرهای تصرف شده را پس از تسخیر به عنوان مراکز خود برمی‌گزیدند. حال آنکه آن شهرها به اقوام دیگری تعلق داشته‌اند.

۱. طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۲۱.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۵۸.

۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴. مینورسکی، تاریخ شروان و دربند...، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۵. مینورسکی، همان، ۱۶۸.

تا اوایل سده ۸م/۲ق شهر سمندر در داغستان تختگاه خزران بود. در نیمه دوم سده ۷م خزران بخشی از بلغارهای ساکن اطراف دریای آزوف (مایطیس = مئوتیس) و نیز سابیرهای حوالی داغستان را تابع کردند و آلبانیای قفقاز (اران) را به پرداخت خراج وا داشتند. در آستانه قرن ۸م سلطه خزران نه تنها بر دشت‌ها و استپ‌های اروپای شرقی، بلکه بر اراضی شمالی استپ‌های مذکور که قبایل اسلاو در آنجا می‌زیستند گسترش یافت.^۱ خزران با پیشروی به سوی غرب استپ‌های اطراف شمال دریای سیاه را متصرف شدند و تا مسیر وسطای رود اتل (ولگا) پیش تاختند. بلغارها را از مناطق اطراف رود ولگا بیرون راندند و بخشی از اطراف دونتس Donets و مسیر وسطای رود دُن و بخش‌هایی از شبه جزیره کریمه را مسخر کردند. از اسناد و مدارک چنین بر می‌آید که حدود ۸۵۹م اسلاوها بی‌آنکه مقاومتی ابراز دارند، تابعیت خزران را گردن نهادند و خراجگزار آنها شدند.^۲ تا سده ۹م در شمال دریای سیاه و استپ‌های اطراف رود دنیپر Dniepr مقاومتی نسبت به خزران ابراز نشد. اوایل قرن ۹م شکافی در حاکمیت خزران پدید آمد و کوچندگان تازه‌ای به اراضی شمال دریای سیاه رخنه کردند که نخستین آنها مجارها و سپس پچناگ‌ها بودند. این زمان در محدوده اسلاوها نیز دولت جدید روس پدید آمد که موقعیت خزران را به مخاطره افکند. از این‌رو خزران برای حفظ اراضی زیر سلطه خویش ناگزیر به تدابیری دست زدند که یکی از آنها بنای استحکامات و دژ

1. Artamonov, M. I. Istoriya Khazar..., 288-289.

2. Ibid..., 294.

سارگل Sargil در کنار رود دن بود.^۱ این دژ با کمک معماران بیزانسی در فاصله سال‌های ۸۳۴-۸۳۷م بنا شد.^۲

با نفوذ عرب در قفقاز دیگر جایی برای بهره‌گیری دولت روم شرقی از خزران باقی نماند. خزران که تا آن زمان سرزمین وسیعی از شمال قفقاز، شرق اروپا، شبه جزیره کریمه و سواحل شمالی دریای سیاه را در اختیار داشتند، چون خود را قادر به باز پس گرفتن اراضی قفقاز ندیدند، ناگزیر به اراضی شمالی‌تر روی آوردند و به جایی در کرانه مسیر سفلی رود ولگا رفتند.^۳ آرتامونف معتقد است که البیضاء (شهر سفید) که در متون عربی از آن یاد شده است، همان شهر اتل واقع در مسیر سفلی رود ولگا است. وی می‌نویسد: بیضا (شهر سفید) به احتمال در جایی بود که بعدها اتل نامیده شد.^۴ مسعودی ضمن بحث پیرامون شهر اتل و سکونتگاه خزران می‌نویسد اکنون (سال ۳۳۲ق) شاه خزر در آنجا مقیم است.^۵ این شهر سه قسمت است و رودی بزرگ این قسمت‌ها را از هم جدا می‌کند که از جنوب دیار ترک می‌آید و یک شعبه آن از دیار برغز (بُرْغَر - بلغار) گذشته به دریای مایطس (آزوف) می‌ریزد. این شهر بر دو سوی رود است و میان رود جزیره‌ای هست که مرکز مملکت آنجا است و قصر شاه میان جزیره است و از زورق‌ها پلی به یک سوی رود

1. Ibid..., 297.

2. Ibid; Vasiliev, A. A., IGAIMK, vs. 222.

3. Artamonov, M. I. Istoriya..., 178.

4. Ibid.

۵. مسعودی، مروج الذهب...، ج ۱، ۲۰۰-۲۰۱.

کشیده‌اند.^۱ ابن خردادبه از شهرهای خلیج، بلنجر و البیضاء به عنوان شهرهای خزر یاد کرده است. هرگاه نظر آرتامونف که بیضاء را همان سمندر

۱. هنگام بررسی کتاب مروج الذهب مسعودی چند نکته شبهه‌انگیز پدید آمد که اشاره بدانها برای رفع ابهام ضروری است. در جریان مطالعه ترجمه فارسی کتاب دیده شد که رود ولگا و تختگاه خزران با نام «آمل» معرفی شده است. تا آنجا که دانسته شد تنها دو آمل یکی در طبرستان و دیگری در فرارود (ماوراءالنهر) شناخته شده است (نک: عنایت‌الله رضا «آمل» دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۱۴). به نسخه عربی کتاب به کوشش یوسف اسعداغر، چاپ بیروت، ۱۹۶۵، ص ۲۰۰ رجوع شد. در آنجا نیز نام رود آمل آمده است. در چاپ قاهره اثر مذکور نیز رود و تختگاه خزران آمل بود (مسعودی، مروج الذهب، قاهره، ۱۳۴۶ق، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۱۱). حال آنکه احمدبن فضلان در رساله خود که پیش از نگارش کتاب مسعودی به سرزمین خزران سفر کرده بود نام رود و تختگاه آنان را «اتل» نامید. اکثر جغرافی‌نویسان ایرانی و عرب رود ولگا و تختگاه خزران را اتل نامیده‌اند. گمان بسیار می‌رود که نام آمل خطای کاتب نسخه خطی بوده است. موضوع شبهه‌انگیز دیگر مربوط به ناحیه اران است که در متن نسخه بیروت، ایران آمده است. با توضیحی که مسعودی ارائه کرده است نمی‌تواند نام این سرزمین ایران باشد. زیرا مسعودی سرزمین مذکور را در جنوب شروان و شمال موقان (مغان) نوشته است. در نسخه بیروت نام منطقه، ایران و فرمانروای آن ایران‌شاه آمده است که بی‌گمان یا خطای کاتب نسخه خطی و یا اشتباه مصحح است. ایران سرزمین کوچکی میان موقان و شروان نبوده است. بی‌تردید این منطقه اران است که میان شروان و مغان (موقان) واقع شده بود. خوشبختانه با مطالعه نسخه چاپ قاهره معلوم شد که این منطقه اران و فرمانروای آن اران‌شاه بوده است. نکته شبهه‌انگیز دیگر نام طبرستان در سرزمین داغستان است که در هر دو نسخه چاپ بیروت و قاهره به خطا طبرستان آمده است. نمی‌دانیم این خطا از مؤلف و یا کاتب و مصحح بوده است! زیرا نام درست این سرزمین طبرسران است. مترجم کتاب المسالك و الممالك اصطخری که در سده‌های ۵ و ۶ هجری آن را به فارسی برگردانده سرزمین مذکور را طبرسران نوشته است (نک: اصطخری، مسالك و ممالك ترجمه از قرن ۶/۵ هجری، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۵۷). این ولایت هم‌اکنون وجود دارد و نام آن تبران Tabasaran است (نک: مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ترجمه محسن خادم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۶۵-۱۶۷ و ۲۰۶). نکته شبهه‌انگیز دیگر جیدان در نسخه چاپ بیروت و جیدان در نسخه چاپ قاهره است. چنین نامی در رساله ابن فضلان و کتاب‌های اصطخری و ابن حوقل دیده نشده است. مینورسکی زیر عنوان «خیداق» به این نام اشاره کرده و آن را با قیتاق (قیتاق) یکی دانسته مردم آن سرزمین را گروهی کوه‌نشین به نام خیداق (قیتاق) نوشته است (نک: مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ص ۱۶۷-۱۶۸).

نامیده است، بپذیریم پس آنگاه باید گفت که بلنجر و سمندر که شهری در شمال بلنجر بوده است پیش از خزران بیرون از دربند وجود داشته‌اند. ابن خردادبه پیرامون سمندر می‌نویسد که بیرون از باب (دربند) سرزمین‌های سَور، لکز، آلان، فیلان و مسقط (مسکوت)، صاحب سریر و شهر سمندر واقع است.^۱ ولی همین مؤلف ضمن اشاره به شهرهای خزر از خملیج یاد می‌کند و می‌نویسد خملیج شهری است در ناحیه خزر بر کنار رودی که از سرزمین صقالبه (اسلاوها) می‌آید و به دریای گرگان (بحر جرجان) می‌ریزد. به گفته بختری شهرهای خزر عبارتند از خملیج و بلنجر و البیضاء.^۲ بنا به نوشته ابن خردادبه بازرگانان روس که گروهی از صقالبه هستند، کالاهای خود (پوست خز و روباه و شمشیر) را از دورترین نقاط سرزمین صقالبه به دریای روم (مدیترانه) می‌برند و در مسیر خویش از رود تانائیس (دُن)، نهر صقالبه (رود ولگا) و خملیج (شهری در سرزمین خزر) می‌گذرند. حاکم خزر از آنان ده یک می‌ستاند، سپس وارد دریای گرگان (بحر جرجان) می‌شوند.^۳

هدف نویسنده سطور از ذکر مطالب مسعودی و ابن خردادبه مشخص کردن همسایگی خزران با اسلاوها در محدوده استپ‌های اطراف دو رود بزرگ ولگا و دُن در سرزمین روسیه است. رود دُن به دریای آزوف (مایطس مئوتیس)

۱. ابن خردادبه، عبدالله، المسالك و الممالك، به کوشش دخریه، لیدن، ۱۸۸۹م/۱۳۰۶ق، ص ۱۲۲-۱۲۴.

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۱۵۴.

می‌ریزد و ما از وجود خزران نه تنها در نواحی اطراف دو رود ولگا و دن، بلکه در ناحیه‌ای که این دو رود به یکدیگر نزدیک می‌شوند نیز خبر داریم. در ضمن اراضی وسیعی از شبه جزیره کریمه در تصرف خزران بود. چه‌بسا حضور خزران در شبه جزیره کریمه (قرم) سواحل شمالی و شرقی دریای سیاه از جمله گرجستان موجب شده باشد که بعضی مؤلفان چنان‌که خواهیم دید دریای سیاه را نیز دریای خزر بنامند. خزران بخش بزرگی از اراضی جنگلی اروپای شرقی را تا حوالی رود دنیپر Dniepr در تصرف داشتند.

سال ۷۳۵ م/۱۱۷ ق عرب‌ها از طریق دربند قفقاز و گذرگاه داریال به خزران حمله کردند و سپاه خاقانات خزر را درهم شکستند. خزران همچنان به زندگی کوچندگی خویش ادامه دادند و بیشتر با دامپروری سر و کار داشتند. حال آنکه آلان‌های ساکن میان اراضی رود دن و دنتس Donets و بخشی از قفقاز شمالی یکجانشین بودند و به کار کشاورزی اشتغال داشتند. با این وصف قدرت و حاکمیت منطقه در دست خزران بود. تا این زمان رابطه استواری میان خاقانات خزر و دولت روم شرقی وجود داشت که موجب نفوذ آیین مسیح در منطقه شد.^۱

وجود خزران در سرزمین‌های یاد شده سرآغاز درگیری‌هایی با بلغارها، مجارها و سپس با روس‌ها گردید. اوایل سده ۹ م (اواخر سده ۳ ق) سرزمین خزر گرفتار اختلاف‌های درونی و جنگ‌های داخلی شد که حاصل ناسازگاری

1. BSE³, T. XXVIII, Moscow, 1978, s. 163.

میان گروه‌های یهودی، مسیحی، مسلمان و بت‌پرست درون جامعه و دشواری‌های اقتصادی و سیاسی بود. دولت روم شرقی که زمانی از خزران به عنوان متحد خویش بهره می‌جست، از تصرف گرجستان توسط خزران که در سال ۷۹۹م/۱۸۳ق روی داده بود نگران شد.^۱ یکی از علل عمده اختلاف‌های داخلی در امپراتوری خزر آن بود که خزران اراضی بسیار وسیعی را در شرق اروپا، روسیه و اوکراین متصرف شده بودند و حاصل آن وجود گروه‌های متعدد خراجگزار بود که از این وابستگی ناراضی بودند. بیرون راندن یهودیان از سرزمین بیزانس در سال‌های ۹۱۹-۹۴۴م تیرگی روابط میان خزر و امپراتوری روم شرقی را فزونتر کرد.^۲

در تصرف شهر کیف پایتخت کنونی اوکراین از سوی خزران جای تردید نیست. پیش از قرن ۹م کیف زیر سلطه خزران بود.^۳ اهالی این شهر بنا بر متن رویدادنامه روسی در نیمه قرن ۹م/۳ق خراجگزار خزرها بودند. مجارها نیز در همین دوران و پیش از آن به خزران خراج می‌دادند. مجارها در غرب رود دُن می‌زیستند و در فاصله سال‌های ۸۴۰-۸۶۰م (۲۲۵-۲۴۵ق) متحد خزران در جریان جنگ‌های داخلی بودند، ولی سرانجام در سال ۸۶۰م به غرب رود دنیپر Dniepr در اوکراین رانده شدند.^۴ اواخر سده ۹م/۳ق پچناگ‌ها اراضی شمال دریای سیاه را مسخر کردند و در سال ۸۹۵م/۲۸۲ق مجارهای تابع خاقانات

1. Artamonov, M. I., *Istoriya...*, 324-325.

2. Barthold, V. V., *Sochineniya*, T. V., Moscow, 1968, s. 599.

3. *Ibid*, 600.

4. Dunlop, D. M., *The History...*, p. 198-200.

خزر را از آن منطقه بیرون راندند. در نتیجه مجارها به سوی کرانه‌های رود دانوب رفتند. دولت روم شرقی (بیزانس) که این زمان خواستار تضعیف خزران بود، کوچندگان تابع خاقانات را به سرکشی تحریک و تشجیع می‌کرد که یکی از آنها گروه روس‌ها بودند.^۱ این زمان اختلاف میان خزران و دولت روم شرقی به درگیری انجامید. یوسف شاه خزر در نامه خود به حصدای بن شفروت از ادامه جنگ میان خزران و دولت بیزانس خبر داد و آن را به مثابه فاجعه برای خزران نامید.^۲ وی در همان نامه از وجود روس‌ها به عنوان نیروی جدید در شرق اروپا یاد کرد.^۳ اواخر سده ۸م و اوایل سده ۹م پولیان‌ها خود را از تابعیت خزران رها کردند. این زمان در اطراف شهر کیف دولت جدید روس پدید آمد.^۴

روس‌ها پس از تأسیس دولت و قوام حکومت به شبه جزیره کریمه و سواحل جنوبی دریای سیاه و جزایر اژه حمله بردند و در اراضی آن سامان دست به غارت و کشتار زدند.^۵ سال ۸۶۰م روس‌ها قسطنطنیه را مورد تهدید قرار دادند. روس‌ها رفته رفته موقعیت خود را تحکیم بخشیدند. سرانجام در سال‌های ۹۱۳-۹۱۴م و سپس ۹۴۳-۹۴۴م لشکریان روس به سوی سرزمین خزران روان شدند و از طریق رود ولگا با زورق‌های بسیار به دریای شمال ایران

1. BSE³, T. XXVIII, ... , 163.

2. Artamonov, M. I., Istoriya..., s. 365.

3. Ibid.

4. Ibid.

5. Mavrodin, V. V., Nachale morekhodstva na Rusi, Leningrad, 1949, s. 22; Artamonov, Ibid.

درآمدند و در نواحی ساحلی آن از جمله گیلان و مازندران و گرگان دست به نهب و غارت زدند.^۱ خزران در آن زمان برای دفع هجوم روس‌ها از نیروی کافی برخوردار نبودند، زیرا گرفتار جنگ‌های داخلی بودند. این جنگ‌های داخلی که سراسر استپ‌های میان دو رود بزرگ ولگا و دن را فرا گرفته بود، گذشته از جنبه‌های قومی و قبیله‌ای دارای رنگ مذهبی نیز بود. فرمانروایان خزر می‌کوشیدند تا با پول، قبایل کوچنده از جمله مجارها، غزها و پچناک‌ها را به سوی خود جلب کنند. حال آن که در گذشته آنان را به دشمنی با یکدیگر تحریک می‌کردند و موجب شعله‌ور شدن آتش جنگ‌های قبیله‌ای می‌شدند. خزران با از دست دادن نیروهای موافق کوشیدند تا سپاهیان مزدوری از روس‌ها، اسلاوها و دیلم و مازندران استخدام کنند. جنگاوران دیلم و مازندران جنگ با کفار را می‌پذیرفتند، ولی حاضر نبودند با همکیشان مسلمان خود که از تابعیت خزران سر برتافته بودند، پیکار کنند. بدین روال دولت خزران قدرت پیشین را از دست داده بود.^۲

در سال‌های ۶۰ سده ۱۰م سویاتوسلاو ایگورویچ Svyatoslov Igorovich فرمانروای روس‌ها به سواحل ولگا لشکر کشید. در سال‌های ۹۶۸-۹۶۹م روس‌ها به شهر اتل تختگاه خزران حمله کردند. اهالی شهر شامل مسلمانان، مسیحیان و یهودان و بت‌پرستان بود. شهر اتل ویران شد و شهرهای سمندر و

1. BSE³, T. XXVIII, s. 163.

2. Gumilev, L. N., Otkritie Khazarii..., s. 107.

سارگل (سارکیل) به تصرف روس‌ها درآمد^۱. بنا به نوشته ابن حوقل مهاجمان روس به همه نواحی رود اتل که سرزمین‌های خزر و بلغار و برطاس بود درآمدند و همه اراضی آن منطقه را تصرف کردند. مردم اتل به دربند (باب الابواب) پناه بردند و گروهی در سیاه کویه (سیاه کوه) مقیم شدند و همچنان از روس‌ها در هراس بودند^۲. سویاتوسلاو فرمانروای روس‌ها پس از درهم شکستن نیروهای خزر و ویران کردن شهر اتل در راه بازگشت به سوی دریای آزوف (مایطس) با آلان‌ها و کاسوگ‌ها (کازاک‌ها) روبه‌رو شد و سپس از طریق مسیر علیای رود دُن به کیف بازگشت^۳.

تلاش خزران در نیمه دوم سده ۱۰م برای نجات خویش که در جریان آن خوارزم به یاری خزران شتافته بود، نتایج مطلوب به بار نیاورد و مایه نجات خزران از چنگال دشمن نشد. سرانجام در اواخر سده ۱۰م دولت خزر ساقط شد و موجودیت خود را از دست داد. پس از سقوط خاقانات خزر، خزران در میان اقوام کوچنده ترک پراکنده و سپس دچار استحاله شدند^۴. به نوشته دنلپ زمانی خزرها از جمیع همسایگان خویش جز از رومیان و عرب‌ها نیرومندتر بودند، با این وصف گروه‌های قومی چون بلغارها و گرجیان که یتابع و یا اسیر ظلم و ستم خزران بودند، هنوز زنده و پابرجا هستند، ولی خزرها از

1. Artamonov, M. I., Istoriya..., s. 426-427.

۲. ابن حوقل، ابوالقاسم، صورة الارض، به کوشش ی. ه. کرامرس، لیدن، ۱۹۳۹م، ج ۲، ص ۳۸۸.

3. Artamonov, M. I., Istoriya..., s. 427-428.

4. BSE^۳, XXVIII, s. 164.

میان رفته‌اند.^۱

خزران نه تنها در دیگر اقوام مستحیل شدند، بلکه از زبان آنان نمونه‌هایی برجا نمانده است. طبق پژوهش محققان تنها یک واژه از زبان خزری برجا مانده که با حروف ینی‌سئی و اورخون نزدیک است. واژه مذکور oquram است. معلوم نیست چرا محققان این واژه را «خوانده‌ام» معنا کرده‌اند که اول شخص مفرد در فعل ماضی است؟! حال آنکه این واژه اول شخص مفرد در فعل مضارع و به معنای «می‌خوانم» در زبان ترکی معاصر است. این مطلب در دائرةالمعارف بزرگ شوروی پیرامون زبان خزران به همان ترتیب اول oquram به معنی «خوانده‌ام» آمده است، واژه دیگر نام شهر و قلعه سارگل (سارکیل) است که بعضی آن را به زبان بلغارهای ساکن کرانه ولگا نزدیک دانسته‌اند. بدین روال چنان که در دائرةالمعارف بزرگ شوروی آمده، نه تنها از قوم، بلکه از زبان خزران نیز اثری برجا نمانده است. بعضی محققان زبان خزران را از گروه زبان‌های ترکی و نزدیک به زبان چوواش‌ها دانسته‌اند.^۲

1. Dunlop, D. M., The History..., p. 222.

2. BSE³, T. XXVIII, ... , s. 163-164.

در پیرامون زبان خزران همه محققان بر یک نظر نیستند.

۴- دریای هیرکان - دریای کاسپی

از روزگاران کهن جغرافی‌نویسان و مؤلفان باستان دریاهای را با نام اقوام ساکن کرانه‌های آن دریاهای مرتبط دانسته و نام‌های اقوام ساحلی را بر آن دریاهای نهاده‌اند، از این‌رو دریاهای نام واحدی نداشتند. تعدد نام‌ها منحصر به دریای شمال ایران نبود، بلکه چنین برخوردی پیرامون دیگر دریاهای جهان نیز مشهود است. به عنوان نمونه دریای مدیترانه با نام‌هایی چون دریای روم و مصر، دریای شام، دریای غربی، دریای طنجه، دریای افریقیه، دریای مغرب و دیگر نام‌ها معرفی شده است.^۱ دریای سیاه و دریای شمال ایران نیز همین حالت را داشته است. به‌ویژه در آثار مؤلفان نخستین سده‌های اسلامی و پس از آن با نام‌های متعددی چون دریای جرجان (گرجان)، دریای طبرستان، دریای گیلان، دریای دیلم و دیگر نام‌ها آمده است که در جای خود بدانها اشاره خواهد شد.

گرچه دریاهای در ارتباط با اقوام ساحلی به نام‌های متعدد قومی نامیده

۱. نک: ابن خردادبه، عبدالله، المسالک و الممالک به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م، ص ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۷؛ قدامة بن جعفر، الخراج، در کتاب المسالک و الممالک ابن خردادبه، ص ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۱، ۲۵۷، ۲۵۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۱م، ص ۸۳، ۸۵، ۹۶، ۹۶، مسعودی، التنبیه و الاشراف، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، بغداد، ۱۹۳۸م، ص ۱۹، ۲۳؛ خوارزمی، محمد بن موسی، کتاب صورة الارض، به کوشش هانس فن مژیک، وین، ۱۹۲۶م، ص ۶۶، ۶۹

می‌شدند، مع‌الوصف با گذشت زمان نام واحدی برای هریک از دریا‌های جهان پذیرفته شد. اما دریایی که هنوز به چند نام خوانده می‌شود دریای شمال ایران است. در جهان ما گروهی از اقوام ترکی زبان (البته نه همه آنها) و فارسی‌زبان و گروهی از عرب‌ها این دریا را خزر دنیزی، دریای خزر و بحرالخزر می‌نامند. گروه دیگری از عرب‌ها نیز این دریا را بحرالقزوین می‌خوانند. گروه کثیری از مردم جهان دریای مذکور را با نام کاسپی معرفی می‌کنند. در بسیاری از نوشته‌های جغرافیایی و تاریخی عهد اسلامی به‌ویژه از سده ۴ق/۱۰م دریای شمال ایران با نام‌های متعدد از جمله «خزر» معرفی شده است. حال آنکه خزران چنان‌که پیشتر اشاره شد، قوم کوچنده‌ای بودند که پس از هجوم قبایل هون به غرب آسیا و شرق اروپا از سده ۴م و شاید بعد از آن در منطقه شمال قفقاز و کرانه‌های مسیر سفلی رود ولگا ظاهر شدند و به سبب فشار پی در پی فاتحان مسلمان ناگزیر مناطق اطراف دریای شمال ایران را رها کردند و در اراضی مسیر سفلی رود ولگا و رود دُن، شبه جزیره کریمه و سواحل شمالی دریای سیاه تا حدود کیف در اوکراین پراکنده گشتند.

چرا این دریا همانند دیگر دریا‌های مشهور جهان نام مشخصی که مورد پذیرش همگان باشد ندارد؟

برای رفع آشفتگی به روزگاران کهن باز می‌گردیم و دو نام ایرانی این دریا را که با اقوام ایرانی عهد باستان پیوند داشته است مورد بررسی قرار می‌دهیم. این دو نام یکی دریای هیرکان و دیگری دریای کاسپی

است.

هکاتیوس میلّتی Hekataios Miletos در گذشته به سال ۴۸۰ پیش از میلاد که از مردم شهر میلّته آسیای صغیر بود، در اثر خود زیر عنوان وصف آسیا می نویسد: «در نزدیکی دریایی که هیرکان می نامند کوه های بلندی با جنگل های انبوه است که در آن رز (گل سرخ) خودرو می روید. خاور این سرزمین، میهن پارتی ها است». این مطلب به نقل از آثنائیس Athenaios مؤلف نیمه دوم سده قم آمده است.^۱ هکاتیوس میلّتی که پیش از هرودوت می زیسته دریای شمال ایران را با دو نام هیرکان و کاسپی معرفی کرده است. ظاهراً دلیل وجود دو نام برای دریای مذکور، آن بوده است که هیرکانیان در جنوب و مشرق و قوم کاسپی در جنوب و مغرب دریای شمال ایران می زیستند. هرودوت ضمن بحث پیرامون شهر بنشین های یازدهم تا پانزدهم دولت هخامنشی از سرزمین های جنوب و جنوب غربی کرانه دریای کاسپی خبر می دهد. وی در پیرامون دریای شمال ایران می نویسد: این دریا به دریای کاسپی معروف است.^۲ در جای دیگر می نویسد: یکی از شاخه های رود آراکسس (ارس) به سوی دریای کاسپی می رود و آب آن به این دریا می ریزد.^۳ به نوشته او این دریا که

۱. آثنائیس، ایرانیات، در کتاب بزم فرزندان، برگردان جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳، بند ۱۱.

2. Herodotus, with an English translation by A. D. Godley, London, 1946, 1, (204), p. 257.

3. Ibid, I, (204), p. 255.

به کاسپی معروف است، در مغرب آن قفقاز واقع است. به دنبال آن دشت پهناوری است که ماساژت‌ها (مسکوت) در آن سکنی دارند.^۱ وی از یکی از بزرگان کاسپی به نام آریومرد Ariomard یاد کرده که بی‌گمان نامی آریایی است.^۲ آریومرد در رأس کاسی‌ها قرار داشت که در سپاه خشایارشا خدمت می‌کردند. پوشاکشان پوست بز و سلاحشان کمانی محلی از نی و شمشیر پارسی بود.^۳ هرودوت پس از هکاتیوس میلتی از زمره نخستین مؤلفانی است که دریای شمال ایران را دریای کاسپی نامیده است. با این تفاوت که هکاتیوس هر دو نام هیرکانیا و کاسپی را در مورد این دریا به کار برده است.^۴ پروفیسور داندامايف مؤلف تاریخ سیاسی دولت هخامنشی در این باره نوشت که «هرودوت می‌دانست که دریای کاسپی و دریای هیرکان هر دو نام دریای واحدی است»^۵.

هیرکان که در کرانه جنوب شرقی دریای شمال ایران و دره‌های رود گرگان و اترک واقع شده بود در زمان نخستین شاهان هخامنشی بخشی از پارت بود. پارت سرزمین وسیعی در ناحیه مرزی ماد بود که بسیاری از نواحی آن چون خوآرن و کومیسن (قومس - قومش) بخشی از اراضی آن محسوب می‌شدند.

1. Ibid, I, (204), p. 251.

2. Ibid, III, (67), p. 381.

3. Ibid, VII, 67.

4. Hekataios, fr. 169, 172, 187.

5. Dandamaev, M. A., Politicheskaya istoriya Akhemenidskoy derzhavi, Moscow, 1985, s. 268.

شاهان ماد در روزگار باستان از جمله در زمان خشتریته (کاشتاریتی) اراضی مذکور را در تصرف داشتند. کتزیاس، هیرکان را «بارکانیا» نامیده است که از واژه «وارکانا» یا «هرکانا» به مفهوم سرزمین گرگ (گرگان) مشتق شده است.^۱ هیرکانیان، تامانیان، پارتیان، آرثیان و خوارزمیان به روایت هرودوت برای استفاده از آب‌های رود تجن پیمانی میان خود منعقد کردند.^۲ داندامايف هیرکان را پیش از عصر هخامنشی بخشی از سرزمین ماد دانسته است. به نوشته او در سال‌های ۵۴۸-۵۴۹ پیش از میلاد پارس‌ها سرزمین‌های تابع ماد، از جمله پارت، هیرکان و به احتمال ارمینیا (ارمنستان) را تابع کردند.^۳ بنا به نوشته کزنفون، هیرکانیان داوطلبانه تابعیت کوروش را پذیرا شدند.^۴ کتزیاس می‌نویسد هیرکانیان پیش از پیروزی کوروش بر استیاگ آخرین پادشاه ماد به پارس‌ها پیوستند، ولی پارت‌ها پس از تصرف هکمتانه از سوی کوروش به پارس‌ها ملحق شدند.^۵ به شهادت کتزیاس کوروش پس از سقوط دولت استیاگ وی را به سمت عامل و جانشین خود به سرزمین هیرکان فرستاد.^۶ در سرزمین هیرکان (گرگان) منطقه‌ای مسکونی به وسعت ۵۰ هکتار از دل خاک بیرون کشیده شد که نمودار صحت نوشته

1. Diakonov, I. M., *Istoriya Midii ot drevneishikh vremen do kontsa IV veka do n. e.*, Moscow-Leningrad, 1956, s. 357-358.

2. Ibid

3. Dandamaev, M. A., Ibid, s. 19.

4. Ibid, V. V. I., 1, 4, p. 7. به نقل از کزنفون.

5. Ibid, IX, 2, 3. به نقل از کتزیاس.

6. Dandamaev, M. A., Ibid, s. 17.

اوستا مبنی بر وجود اتحاد سیاسی آن منطقه است.^۱ طبق مندرجات کتیبه بهیستون در عصر داریوش اول مقام شهرب (ساتراپ) پارت و هیرکان را ویشتاسپ پدر داریوش اول برعهده داشت.^۲ در متن کتیبه نام هیرکان به صورت وارکانا Varkana آمده است.^۳ سال ۳۳۰ پیش از میلاد هنگامی که اسکندر مقدونی هکمتانه را مسخر کرد، داریوش سوم شاه هخامنشی که در رگا (ری) بود به کرانه جنوبی دریای کاسپی رفت تا از آنجا به شرق ایران برود.^۴

پولیبیوس Polybios مورخ سده ۲ ق م ضمن شرح رویدادهای سده ۳ ق م به بعضی ارتفاعات و کوه‌های آذربایجان اشاره می‌کند که از یک سو به پونتوم (بخشی از آسیای صغیر) و از سوی دیگر تا دریای هیرکان کشیده بوده است.^۵ استرابو Strabon از زمره جغرافی‌نویسانی است که دریای شمال ایران را با هر دو نام «دریای هیرکانیا»^۶ و «دریای کاسپی»^۷ معرفی کرده است. این مؤلف بخش شرقی و جنوب شرقی دریای شمال ایران را دریای هیرکانیا و بخش غربی و جنوب غربی آن را دریای کاسپی خوانده

1. Ibid, s. 30.

2. Ibid, s. 66; Kent, P. G., Old Persian, New Haven, 1953, p. 122, s. 92-98.

3. Ibid; Encyclopaedia Britannica Library: Hyrcania.

4. Dandamaev, M. A., X, 1, 2-4.

5. Aliev, I., Ocherk istorii Atropateni, Baku, 1989, s. 53; polibi, V, 55.

6. Strabo, The Geography, London, 1969, (book XI), p. 7, 3; (book XI), p. 8, 1.

7. Ibid, XI, 2, 15; XI, 3, 2; XI, 6, 1.

است. از آن پس در متون یونانی و رومی کمتر از هیرکانیا به عنوان دریا یاد شده است. مؤلفان یونانی و رومی چون بیشتر از غرب این دریا آگاه بودند، لذا نام کاسپی را در آثار خود می‌نوشتند. اندک اندک دریای هیرکانیا نام خود را به دریای کاسپی داد. اما در متون ایرانی نام گرگان که همان هیرکان است فراموش نشد، چنان‌که در بندهش از این دریا با نام دریای گرگان یاد شده است.^۱ محمدبن موسی خوارزمی که در قرن سوم هجری می‌زیست دریای شمال ایران را با چهار نام بحر خوارزم، بحر جرجان و طبرستان و دیلم آورده و نوشته است که این نام‌های دریای واحدی است. وی در کتاب هیچ نامی از دریای خزر نیاورده است.^۲ خوارزمی در مورد جزایر این دریا اصطلاح جزایر بحر جرجان و طبرستان را به کار گرفته است.^۳

اینک به شرحی در پیرامون قوم کاسپی می‌پردازیم.

گروهی از محققان نام کاسپ را برگرفته از نام کاس دانسته‌اند. استاد بارتولد بر این عقیده بود که کاسپ صورت جمع نام مفرد کاس است.^۴ کهنترین نوشته‌ای که در آن از قوم کاس یاد شده مربوط به اواخر هزاره سوم پیش از میلاد است. سنگ‌نبشته مربوط به دوران یوزور اینشوشیناک Pazur Inshushinak، شاه

۱. بنا. هش، فرنیه دادگی، گزارنده مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹ ش، ص ۷۵-۷۶.

۲. خوارزمی، محمدبن موسی، کتاب صورة الارض، ص ۸۰.

۳. همان، ص ۱۰۱.

4. Barthold, V. V., Sochineniya, T. II(1), Moscow, s. 663.

ایلام، در سده بیست و چهارم قم کهنترین سندی است که در آن از کاس‌ها یاد شده است.^۱ آشوریان این قوم را با نام کاسی^۲ Kassī می‌شناختند.^۳ استرابو نیز از این قوم با نام کاسی Cossaea یاد کرده است. وی می‌نویسد: «بالای ماد سرزمین کاسی‌ها است».^۴ وی اندکی پیش از این مطلب در همان بخش متذکر می‌شود «مقصودم از ماد تنها ماد آتروپاتن‌ها نیست، بلکه منظورم سراسر ماد بزرگ است».^۵ همین مؤلف در جای دیگر، می‌نویسد: در بابل چوب و الوار خوب کم و نایاب است، گرچه آنها چوب و الوار لازم و کافی را از سرزمین طوایف کاسی فراهم می‌آورند.^۶ بنا به نظر گیرشمن «ممکن است اصطلاح کاس سی یا کاس پی مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیه قومی واحد باشد».^۷ گروهی از محققان سرزمین کاسپی یا کاسپیان را با ناحیه پایتاکاران Payta karan (کاسپک kaspk) در زبان ارمنی یکی می‌دانند و معتقدند کاسپیان سرزمین میان دو رود ارس و کر، کوه‌های تالش و دریای شمال ایران بوده است.^۸ دیاکونف بر این نظر است که نام کاسپ/ کاسب ترکیبی است از نام کاس به

۱. گیرشمن، ر.، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۴۹ش، ص ۵۵.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. Strobo, XI, 12, 4.

۵. Ibid.

۶. Ibid, XVI, 1, 11.

۷. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام...، ص ۵۵.

۸. Akopyan, A. A., Albanya-Aluank v greko-latinskikh i drevnearmyanskikh istochnikakh, Erevan, 1987, 37 i prim NO 2.

ضمیمه حرف (ب). کاس نام قوم و حرف‌های (ب و پ) پسوند نام است که در زبان ایلامی به کار می‌رفته است. مشابه این نام برای قوم لولو Lulu وجود دارد که ترکیبی است از نام لولو به ضمیمه پسوند ب (lulu + b) که با عنوان لولوبیان مشخص شده است.^۱ هرتسفلد برآن بود که کاسپ صورت تلفظ مادی نام کاس یا کاسپیان است.^۲ استرابو به نقل از اراتوستنس Erotosthenes (۲۷۶-۱۹۴ ق م) می‌نویسد که در محدوده اطراف دریا (دریای شمال ایران) پس از هیرکانیان به ترتیب اقوام آمرد، اناریاک، کادوس (تالش)، آلبانی (اران)، کاسپ، ویتی و شاید دیگر اقوام سکنی دارند.^۳ بعضی محققان برآنند که مقصود از قوم اناریاک (ان آریان - نه آریان) قوم غیرآریایی است، ولی برخی چنین نظری را ابراز نداشته‌اند. علی‌یف ضمن تأیید غیرایرانی بودن نام ان آریان anarian نظری را ابراز می‌دارد مبنی بر اینکه بعضی شاخه‌های آریایی نیز غیرآریایی نامیده شده‌اند. وی می‌نویسد: «نیک می‌دانیم که بعضی شاخه‌های تیره آریایی که با یکدیگر دشمنی داشته‌اند، آن شاخه‌های دشمن را که از تیره آریایی بوده‌اند غیرآریایی می‌نامیدند».^۴ این نظر درست می‌نماید زیرا گروهی از ایرانیان که تورانیان را دشمن می‌داشته‌اند، آنان را غیرآریایی

1. Diakonov, I. M., *Istoriya Midii...*, s. 103, prim. 3.

2. Herzfeld, E., *The Persian Empire, Studies in geography and ethnography of the ancient Near East*, Wiesbaden, 1968, p. 195.

3. Strabo, VI, 8, 8.

4. Aliev, I., *Ocherk istorii Atropateni*, Baku, 1989, s. 14; Grantovskii, E. A., *Rannaya istoriya Iranskikh plemen predney Azii*, Moscow, 1970, s. 73-74.

می‌خواندند. مشابه این نکته در مورد قوم آریایی پارس نیز آمده است. استرابو ضمن اشاره به جنوب غرب و جنوب دریای شمال ایران می‌نویسد: «در بیشتر این اراضی گل‌ها (گیل‌ها)، کادوس‌ها (تالش‌ها)، امردها، ویتی‌ها و اناریاک‌ها زندگی می‌کنند. گفته می‌شود گروهی از قوم پرهیس Parhis با اناریاک‌ها هم‌وطن شده و اکنون پارسی نامیده می‌شوند»^۱. علی‌یف در ادامه نظر خویش می‌نویسد: «به تقریب بی‌گمان همه اقوام مذکور منشأ ایرانی داشته‌اند»^۲. در پاپیروس‌های الفانتین متعلق به سده ۵ ق م که به زبان آرامی است از قوم کاسپی یاد شده است. این پاپیروس‌ها در آکسفورد، اورشلیم و موزه بروکلین امریکا موجودند و از سوی س. گرنفیلد به سال ۱۹۸۰ م ترجمه شده‌اند^۳. به نظر می‌رسد قوم کاسپی در روزگار باستان یکی از گروه‌های قومی بسیار گسترده بوده است. قوم کاسپی گمان می‌رود با کوس‌ها (کیس‌ها) خویشاوندی داشتند^۴. قوم کاسپی و به دیگر سخن کاس‌ها (کاسی‌ها) به همراه اقوام پوس (پوسیک)، پانتی آت و داری (داریتی) جزء شهر بنشینان (ساتراپی) یازدهم عصر هخامنشی بودند^۵. نوشته‌های کتزیاس و استرابو پیرامون وجود اقوام

1. Strabo, XII, 7, 1.

2. Aliev, I., Ocherk..., s. 14.

3. Cowley, A. E., Aramaic papyri of the fifth century, B. C. Oxford, 1923; Porten B., Jews of Elephantine and Arameans of Syene, Jerusalem, 1974; Kraeling, E. G., The Brooklyn Museum Aramaic papyri; New documents of the fifth century B. C. from jewish colony of Elephantine, New Haven, 1953.

4. Aliev, I., Istoriya Midii, Baku, 1960, s. 79, 106.

5. Diakonov, I. M., Istoriya Midii..., s. 344-345.

ایرانی در اراضی جنوب و جنوب غربی دریای شمال ایران از سوی فائوستوس بیزانسی (بوزند) مورخ ارمنی عهد ساسانی تأیید شده است.^۱ از نوشته فائوستوس چنین برمی آید که کاسی‌ها زمانی در منطقه پایتاکاران Paytakaran سکنی داشتند. زیرا در زبان ارمنی نام این شهر به صورت کاسپک Kaspk آمده است.^۲

عادات و رسوم کاسی‌ها با رسم و آداب ایرانیان از جمله مادها شباهت بسیار داشت. آنها آب و آتش و خاک را با اجساد مردگان آلوده نمی‌کردند.^۳ مشخص نیست این رسم را از اقوام ایرانی آموخته بودند یا اینکه خود نیز همانند ایرانیان از چنین رسم و عادت‌ی برخوردار بودند. نکته قابل توجه در نزدیکی قوم‌های نامبرده، مشابهت نام‌های کاسی با نام‌های ایرانی است. به تقریب همه نام‌های کاسی منشأ ایرانی دارند. چنین بر می‌آید که قوم کاسپی در عهد باستان جلوه‌های ایرانی داشتند.^۴ آریان شخصی به نام آوتو فرادات Avto fradat را ساتراپ (شهرب) هیرکان، مردها (آمردها) و تاپیرها (تپورها) نامیده است. وی می‌نویسد اسکندر فرادات فرن را به سرزمین مردها و تاپیرها فرستاد.^۵

1. Favstos Buzand, Istoriya Armenii, Erevan, 1953, Kn. I, LI, s. 124, kn. II, XIV, s. 162.

2. Ibid.

3. Diakanov, I. M., Vostochnii Iran do Kira; Istoriya Iranskogo gosudarstva i kulturi, Moscow, 1974, s. 131, 132.

4. Aliev, I., Ocherk..., s. 11.

5. Arrian, Anabasis, IV; 18, 2; III, 8, 4; V, I, London, 1978.

هاکوپیان با اتکاء به نوشته کورتسی روف kurtsi ruf پیرامون شرح لشکرکشی اسکندر و جنگ گوگمل از وجود سپاه کاسپی (Caspioram agmine) به فرماندهی فرادات Fradat شهر ب هیرکان، مردها و تیورها خبر داده است.^۱ پلینیوس از چهار رود در شرق قفقاز یاد کرده است که به دریای کاسپی می‌ریخته‌اند. وی نام این رودها را کور (کر، کامبیز، آلبان و کاس نوشته است)^۲. در بعضی نوشته‌های قدیمی شمار این رودها به شش می‌رسیده که رود کاس یکی از آنها بوده است. از وجود نام کاس می‌توان به صحت نظر استاد بارتولد و استاد دیاکونف که حروف (پ) و (ب) را پسوند نام کاس دانسته‌اند پی برد.

پلینیوس ضمن ذکر نام رودهایی که از آلبانیای قفقاز به دریای کاسپی می‌ریزند چنین می‌نویسد: «از محل (مصب) کورا (کر) این دریا کاسپی نامیده می‌شود. کرانه دریا محل سکونت قوم کاسپی است»^۳. همین مؤلف ضمن اشاره به نواحی شمالی دریا متذکر می‌شود که در کرانه این دریا اسکیث‌ها (سکاها) سکنی دارند، از این‌رو کرانه آن دریا را به نام اسکیث‌ها نامیده‌اند.^۴

از نوشته پلینیوس که دریا را با دو نام کاسپی و اسکیث معرفی کرده است چنین بر می‌آید که مؤلفان غربی نیز همانند مؤلفان شرقی دریاها را به چند

1. Akopyan, A. A., Albaniya-Aluank..., Erevan, 1987, s. 47.

2. Plini, Nat. Hist, London, 1967, VII, VI, 39, p. 365-366.

3. Ibid, VI, 39, 46, p. 371.

4. Ibid, VI, 38.

نام متعدد اقوام ساکن کرانه‌های آن دریا می‌نامیدند و این شیوه نامگذاری چنان‌که خواهیم دید میان مؤلفان غرب و شرق معمول بوده است. دلیل دیگر این مدعا نوشته همان مؤلف است که جز ار دریای کاسپی و اسکیت از دریای آلبانیا Mare Albanum نیز نام برده است.^۱ وی همچنین از وجود کادوس‌ها، مردها (امردها)، تاپیرها (تپوران) و اناریاک‌ها در کرانه دریای کاسپی خبر داده است.^۲

استرابو گرچه از دریای شمال ایران با دو نام دریای هیرکانیا و دریای کاسپی یاد کرده است، ولی از نوشته او به نقل از آریستابولوس Aristabolus به روشنی می‌توان دریافت که منظور از هر دو نام، اشاره به دریای واحدی بوده است. آریستابولوس به نکات جالبی اشاره کرده که درخور توجه است و ما را برآن می‌دارد که نام‌های نهاده از سوی یونانیان را با اندکی احتیاط بنگریم. وی ضمن نامیدن رودی که از سغدیانا می‌گذرد، می‌نویسد «این نام را یونانیان تحمیل کردند، چنان‌که نام‌های مکان‌های بسیاری را تحمیل و با نام‌های تازه نامگذاری کردند و در شیوه نوشتن نیز دست بردند.^۳ وی در ادامه سخن به دو رود اوخوس Ochus و اکسوس Oksus اشاره می‌کند و متذکر می‌شود که این هر دو رود در هیرکانیا به دریای کاسپی می‌ریزند.^۴ از این نوشته به سهولت

1. Ibid, VI, 38, 39, p. 365-367.

2. Ibid, VI, 39, 46, p. 371.

3. Strabo, XI, 11, p. 5.

4. Ibid.

می‌توان دریافت که دریای واحدی موردنظر بوده است و این دریا گاه با دو نام هیرکانیا و کاسپی و گاه با چهار نام دریای هیرکانیا، دریای کاسپی، دریای آلبانیا و دریای اسکیت‌ها (سکاها) معرفی شده است. استرابو به نقل از اراتوستنس Eratostenes در جای دیگر به کوهی با نام کاسپیوس اشاره کرده و فاصله آن را با رود سیروس (کر - کورا) ۱۸۰۰ استاد و از آنجا تا دروازه کاسپی (در بند قفقاز = باب‌الابواب) را ۵۶۰۰ استاد نوشته است.^۱ گمان می‌رود منظور از کوه کاسپی، کوه‌های بزرگ قفقاز در شمال آن سرزمین بوده است. بنابراین هم کوه کاسپیوس و هم دریای کاسپی با قومی به همین نام مرتبط بوده است. مؤلفان باستان دریای کاسپی را با قوم کاسی مرتبط دانسته و چنین اظهار نظر کرده‌اند که نام کاسیتروس Kassiteros یا خاسیتروس Xassiteros از نام کاسی منشأ گرفته است. کاسی‌ها در سرزمین ماد و کرانه دریای کاسپی می‌زیستند. اینان به همراه مادها تابع شهر بنشین (ساتراپی) هشتم دولت هخامنشی بودند. از وجود کاسی‌ها در اطراف دروازه کاسپی (در بند قفقاز) یاد شده است.^۲

با آنچه از نظر خوانندگان گذشت، نظر استاد بارتولد که کاسپ را صورت جمع نام مفرد کاس دانسته است، خردپذیر می‌نماید. حرف (ی) نیز نشانه نسبت است. از نام این دریا در زبان‌های مختلف اروپایی می‌توان به صحت نظر استاد

1. Ibid, XI, 8, 9.

2. Aliev, Igrar, Istoriya Midii, Moscow, 1960, s. 79.

بارتولد پی برد. زیرا در همه آنها نام کاسپی به ضمیمهٔ پسوندهای همان زبان‌ها آمده است. نام دریای کاسپی در زبان یونانی کاسپیا تالاسا *kaspia thálassa*، *Κασπία Θάλασσα* لاتینی *Mare Caspium*، ایتالیایی *Mar Caspio*، اسپانیایی *Mar Caspio*، آلمانی *Kaspische Meer*، انگلیسی *Caspian see*، فرانسوی *Mer Caspienne* و دانمارکی *Mare Caspium* است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این زبان‌ها و نیز دیگر زبان‌های اروپا، کاسپی به عنوان نام شناخته شده همراه با نشانه‌های نسبت در همان زبان‌ها پس از نام کاسپی آمده است. این نسبت‌ها همگون نیستند، تنها دو نام ایتالیایی و اسپانیایی مشابه یکدیگرند.

بعضی محققان چون ایلرز نام قزوین را برگرفته از نام کاسپین *Kaspien* دانسته‌اند.^۱ در صحت این نظر جای تردید است، زیرا مشخص نیست رابطه قزوین با *kaspien* (در نوشتهٔ آلمانی مؤلف) بر پایهٔ چه مدرکی است؟

حمدالله مستوفی قزوینی در شرح نام قزوین می‌نویسد: «شهر قزوین را شاپوربن اردشیر بابکان ساخته و شاد شاپور نام کرده».^۲ وی در ادامهٔ سخن نوشت: «در زمان یکی از اکاسرهٔ قدیم این شهر کشوین خوانده شد».^۳

قدامة بن جعفر (قرن سوم ق) در کتاب *الخراج* به صراحت نوشت که قزوین

1. Eilers, W., *Geographische Namengebung in und um Iran*, Munchen, 1962, s. 18.

۲. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۱۰م، ص ۸۳۰.

۳. همانجا.

در زبان فارسی کَشوین نامیده می‌شد «کسان قزوین یسمی بالفارسیه کَشوین»^۱.

چند سده است که دریای کاسپی در بعضی نوشته‌های عربی به صورت «بحر قزوین» معرفی شده است. با آن چه از نظر خوانندگان گذشت نمی‌توان برگرفته شدن نام قزوین از نام کاسپی را ثابت شده دانست. نویسندۀ سطور تاکنون مدرکی در اثبات این نظر نیافته است.

در پایان این بخش به چند نکته اشاره می‌شود که تا اندازه‌ای زیستگاه قوم کاس را معلوم می‌دارد.

بطلمیوس ضمن شرحی دربارهٔ سرزمین ماد متذکر شده است که بخش غربی ماد در نزدیکی آرمنیا (ارمنستان) جایگاه کاسپیان *kaspioi* است. پایین‌تر از آن در جهت سرزمین آشور و دریای کاسپی، کادوس‌ها و گل‌ها (گیل‌ها) سکنی دارند. در پی آنها سرزمین مادها (امردها) است. در همسایگی کادوس‌ها کردوخ‌ها *kardukh* (کردان) زندگی می‌کنند.^۲

یادآور می‌شود که آرمنیا در روزگار باستان به مراتب وسیع‌تر از ارمنستان کنونی بود، چنان‌که آثار آن هنوز برجاست. جالب این نکته است که بطلمیوس از وجود کردوخ در همسایگی کادوس خبر داده است.

نکتهٔ دیگر نام سفیدرود است. هاگوپیان محقق ارمنی می‌نویسد: «در متون

۱. قدامت‌بن جعفر، ص ۲۶۱.

2. Ptolemaios, Geography, V. 2, 5.

کهن مسیر سفلائی سفیدرود را (آمرُود رود) می‌نامیدند^۱. همین مؤلف با اکتفاء به نوشته آئلیانوس Aelianus دربارهٔ جانوران دریای کاسپی به نکتهٔ جالبی اشاره می‌کند مبنی بر اینکه «شنیده‌ام در سرزمین کاسپی دریاچه بزرگی هست که در آن ماهی‌هایی با پوزه دراز وجود دارند که طول آنها به هشت وجب می‌رسد. مردم کاسپی این ماهی‌ها را صید و سپس نمک سود می‌کنند و می‌خشکانند و پس آنگاه بر اشتران بار می‌کنند و برای فروش به هکمتانه می‌برند^۲».

محتمل است نام ترکی «اوزون بورون» به همین معنا برگرفته از نام پارسی «پوزه دراز» باشد.

۱. Akopyan, A. A., Albaniya-Aluank v greko-latinskikh i drevnearmyanskikh istochnikakh, Erevan, 1987, s. 47.

2. Ibid, s. 48, 64, 65.

۵- دریای خزر

چنان‌که پیش‌تر به کوتاهی اشاره شد مؤلفان قدیم از جمله تاریخ‌نویسان و جغرافی‌نگاران نام دریاها را با نام اقوام ساکن اراضی ساحلی آن دریاها مشخص می‌کردند. این شیوه، نه تنها در ایران بلکه در غرب آسیا و قاره اروپا نیز رایج بود. بعدها با پیشرفت‌هایی که در دانش جغرافیا پدید آمد از تعدد نام‌ها کاسته شد. در نوشته‌های مؤلفان یونان و روم جز از نام مشهور هیرکان، به سبب آشنایی بیشتر آنان با نواحی غربی دریای شمال ایران، آن را کاسپی، گاه دریای اسکیت‌ها (سکاها) و دریای آلبانیا نامیدند، ولی جغرافی‌نویسان ایران و سرزمین‌های نزدیک به آن جز از نام شهر هیرکان (ورکان - گرگان) به سبب آشنایی بیشتر با اقوام ساکن کرانه‌های جنوبی دریا، آن را با نام‌های اقوام ساحلی مشخص کردند. تاریخ‌نویسان به‌ویژه مؤلفان تاریخ‌های محلی به پیروی از جغرافی‌نویسان شیوه این گروه را برگزیدند.

از آثار جغرافیایی ایران در روزگار باستان جز اندکی برجای نمانده است. تنها از نوشته‌های جغرافی‌نگاران و مؤلفان نخستین سده‌های اسلامی، مکتب اسکندریه می‌توان نام‌های دریای شمال ایران را معلوم داشت. نوشته علی بن حسین مسعودی مؤلف نیمه نخست قرن ۴ ق مؤید این شیوه نامگذاری است وی در ذکر نام‌های دریای شمال ایران از دریای

خزری همان دریای خزر، باب و ابواب (دربند قفقاز) و دریای ارمنیه (ارمنستان)، آذربایجان، موقان، گیل (گیلان)، دیلم، آبسکون و به دیگر سخن ساحل گرگان و طبرستان و دیگر قلمرو اقوام غیرعرب (عجمان) نام می‌برد که بر کرانه‌های آن سکنی دارند. وی در ادامه سخن متذکر می‌شود که بعضی آن را دریای خراسان نامیده‌اند، زیرا به ولایت خوارزم خراسان پیوسته است.^۱ همین مؤلف در کتابی دیگر ضمن بحث از دریای اقوام غیرعرب (بحرالاعجم) که زیستگاه و سکونتگاه‌هایشان بر کرانه آن است یاد می‌کند و می‌نویسد که دریا معروف به بحر باب و الابواب (دربند) و خزر و گیل (جیل) و دیلم و گرگان (جرجان) و طبرستان است و اقسام طوایف ترک بر کرانه‌های آن سکنی دارند.^۲ مسعودی از معدود دانشمندانی است که دریای شمال ایران را دریاچه (بحیره) نامید و متذکر شد که این دریاچه (بحیره جرجانیه - دریاچه گرگان) بزرگترین دریاچه جهان است.^۳

محمدبن موسی خوارزمی که در سال‌های ۱۶۴-۲۳۳ق/ ۷۸۰-۸۴۷م می‌زیسته در نقشه جهان دریای شمال ایران را بحر جرجان نامیده است.^۴

۱. مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، بغداد، ۱۳۵۷ق، ص ۵۳.

۲. مسعودی، مروج الذهب، به کوشش محمد محی‌الدین، قاهره، ۱۳۸۴ق، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳. مسعودی، التنبیه و الاشراف...، ص ۵۷.

4. Persian Gulf, Atlas of Old and Historical Maps by The Editorial Board, V. I., Tehran, 2006, p. 50-51.

همین مؤلف دریای مذکور را با نام‌های دریای خوارزم، دریای گرگان، دریای طبرستان و دریای دیلم معرفی کرده و این نام را متعلق به دریای واحدی دانسته است «بحر خوارزم و بحر جرجان و طبرستان والدیلم واحد»^۱. وی ضمن اشاره به جزایر دریای شمال ایران اصطلاح جزائر بحر جرجان و طبرستان را به کار برده است.^۲

با گذشت زمان نام خزر نیز بر این دریا نهاده شد و در ردیف نام‌های متعدد این دریا قرار گرفت. حال آنکه خزر نام قوم واحدی نبوده است. مسعودی در اشاره به خزران می‌نویسد قوم پنجم طوایف ترک، خرلخ (قارلوق)، طغز غز (تفرغز - توغوزاوغوز) و خزر است که آنها را به ترکی «سبیر» (سابیر) و به فارسی خزران گویند و قبیله‌ای مقیم‌اند و نامشان را معرب کرده الخزر گفته‌اند.^۳

ابن فضلان که پیش از مسعودی در ماه صفر سال ۳۰۲ از بغداد حرکت کرد و با گذر از کرمانشاه، همدان، ساوه، ری، سمنان، دامغان، نیشابور، مرو، کشمیهن، بیکنند و بخارا دریای شمال ایران را از شرق و شمال دور زد و سرانجام به سرزمین خزران رسید، متأسفانه هیچ نامی از این دریا در رساله خود ارائه نکرده است، ولی در نوشته اصطخری^۴،

۱. خوارزمی، محمدبن موسی، صورة الارض، به کوشش هانس فن مزیک، وین، ۱۹۲۶م، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. مسعودی، التنبیه و الاشراف...، ص ۷۲.

۴. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی قرن ۵ و ۶، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷ش، ص ۱۵۵.

ابن حوقل^۱، کتاب حدود العالم^۲ و بسیاری دیگر نام خزر در ردیف دیگر نام‌های این دریا آمده است. نسبت نامگذاری دریا به نام سرزمین‌های ساحلی چنان بالا گرفت که بعضی مؤلفان دریای شمال ایران را به نام روستاها و سرزمین‌های کوچک نیز نامگذاری کردند. این نام که زمانی با نام‌های بزرگتر گرگان (جرجان)، طبرستان، گیلان و دیلم معرفی می‌شد در نوشته تاریخ‌نویسانی چون مؤلف تاریخ گیلان در ذکر و قایع سال‌های ۹۲۳-۱۰۳۸ ق با نام‌های دریای رودسر، دریای کپورچال، دریای گسکر و حتی به خطا دریای قلزم نیز آمده است.^۳ بدین روال نام دریای شمال ایران با آشفتگی‌هایی همراه شد. بعضی نام‌ها جای خود را به نام‌های بزرگتری دادند. رفته رفته در بعضی کشورها نام‌هایی برگزیده شدند که منطبق با نام‌های تاریخی و جغرافیایی نیستند. متأسفانه این گونه نامگذاری‌ها هنوز از میان نرفته و مایه آشفتگی و سردرگمی شده است. یکی از این نام‌ها عنوان «خزر» بر دریای شمال ایران است.

چنان‌که خواهیم دید سه دریا با این نام در آثار گذشتگان معرفی شده است. پیش از بررسی این مشکل نخست باید بدانیم که نام خزر چگونه بر دریای شمال ایران نهاده شد؟

۱. ابن حوقل، ابوالقاسم، صورة الارض، به کوشش ی. ه. کرامرس، لیدن، ۱۹۳۹ م، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲. حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۳.

۳. نک: فومنی گیلانی، ملا عبدالفتاح، تاریخ گیلان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۹ ش، ص ۱۳۲، ۲۰۵، ۲۰۶.

برای روشن شدن مطلب فهرست‌وار به گذشته‌های تاریخی باز می‌گردیم. سال ۶۲۸م پس از کشته شدن خسرو دوم (پرویز) و آغاز پادشاهی قباد (کواذ) دوم (شیرویه)، خزران به قفقاز حمله کردند. هدف مهاجمان نهب و غارت بود. این حمله به تحریک هراکلیوس و با همراهی رومیان صورت گرفت که به صلح میان ایران و روم منتهی گشت و شیرویه همهٔ سرزمین‌هایی را که پدرش از رومیان گرفته بود، بازپس داد.^۱ سال ۶۶۲م/۴۲ق خزران از طریق دربند قفقاز به اران حمله کردند که به احتمال بسیار هدفی غارتگرانه داشت. سال ۶۶۴م/۴۴ق بار دیگر حمله خزران به اران تکرار شد. خزران از طریق رود کر (کورا) به قفقاز درآمدند و تا سواحل رود ارس پیش تاختند.^۲ قفقاز صحنهٔ کشاکش میان سه نیروی روم شرقی، فاتحان عرب و خزران شد، چنان‌که وراز تیرداد فرمانروای اران و ارمنستان ناگزیر از پرداخت خراج به سه قدرت در منطقه شد.^۳

وجود خزران و نزدیکی آنان با امپراتوری روم شرقی عامل عمده‌ای در مصونیت بیزانس از حملهٔ فاتحان عرب به شمار می‌رفت. حاکمیت عرب‌ها در قفقاز موجب بروز برخوردهایی در این سرزمین شد. خزران به عنوان متحد امپراتوری روم شرقی وارد عرصهٔ کارزار شدند و درواقع امپراتوری بیزانس را از سقوط حتمی نجات دادند. سال ۷۲۲م/۱۰۴ق خزران به اران و ارمنستان

1. Movses Kalan Katuatsi, Movses, Istoriya strain Aluank, per. Smbatiana, kn. II, gl. 37, s. 121-122.

2. Artamonov, M. I., Istoriya Khazar..., s. 181.

3. Movses Kalan katuatsi, kn. M, gl. 12, s. 156.

تاختند و لشکریان عرب را درهم شکستند^۱. پیکار میان خزران و عرب‌ها تا سال ۱۳۲ق/۷۳۹م ادامه یافت. در این سال‌ها مروان بن محمد که در سال ۱۲۵ق به خلافت رسید، خزران را درهم شکست و تابخشی که به باب‌اللان (گذرگاه داریال) معروف است پیش رفت. طبری در شرح حوادث سال ۱۲۱ق از پیکار مروان بن محمد در ولایت سریر داغستان و گشودن قلعه‌ها و ویران کردن آن سرزمین خبر داده است^۲.

عرب‌ها در طول جنگ با خزران شهرهای بلنجر و سمندر در داغستان و نیز البیضاء در مصب رود ولگا (اتل) را ویران کردند و تا نواحی شمال کوه‌های قفقاز از جمله سرزمین آلان پیش رفتند، ولی به سبب تحمل شکست‌هایی در غرب اروپا از ادامه پیشروی در شمال قفقاز بازماندند. خزران نیز قفقاز جنوبی را ترک گفتند و به نواحی شمالی روی آوردند و اراضی وسیعی را در شمال دریای سیاه، شبه جزیره کریمه و محدوده رودهای ولگا (اتل) و دُن (تانائیس) در اختیار گرفتند.

وسعت متصرفه‌های خزر در اراضی شمال دریای سیاه، شبه جزیره کریمه و محدوده دو رود اتل و تانائیس موجب بروز نگرانی‌هایی در امپراتوری روم شرقی شد و نزدیکی خزر و بیزانس را دچار تزلزل نمود.

با آنچه از نظر خوانندگان گذشت، خزران که اغلب از راه رود کورا (کر)

1. Bunyatov, Z., Azerbaijan v VIII-IX vv., Baku, 1966, s. 108.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، به کوشش ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۶۶م، ج ۷، ص ۱۶۰.

قفقاز جنوبی از جمله گرجستان، ارمنستان، اران و شروان را مورد حمله قرار می‌دادند، این تصور را در ذهن فاتحان عرب پدید آوردند که دریای شمال ایران را «دریای خزر» بنامند. تا پیش از حمله عرب به قفقاز در هیچ‌یک از اسناد موجود دیده نشده است که این دریا را «دریای خزر» بنامند. زیرا دوران حاکمیت خزران بر سواحل اطراف دریا کوتاه بود. واقعیت آن است که اقوام غیرعرب از جمله ایرانیان، ترکانی که به کرانه‌های دریا کوچ کرده بودند و نیز مردم خوارزم و سغد (اهالی سمرقند و بخارا) آن را دریای خزر نمی‌نامیدند. نوشته‌ی علی بن حسین مسعودی ما را در این زمینه یاری می‌کند تا به نام دریا میان اقوام غیرعرب پی ببریم. مسعودی چنین نوشته است: «فلما وردت مراکب الروس الی رجال الخزر المرتبین علی فم الخلیج راسلوا ملک الخزر فی أن یجتازوا البلاد و ینحدروا فی نهرة فیدخلوا نهر الخزر و یتصلو ببحر الخزر الذی هو بحر جرجان و طبرستان و غیرهما من بلاد الاعاجم»^۱. (چون زورق‌های روس به مردان خزر که در دهانه خلیج آماده بودند، رسیدند به شاه خزر نامه نوشتند تا اجازه‌دهد از آن ناحیه بگذرند و به رود خزر درآیند که به دریای خزر که همان دریای گرگان و طبرستان از بلاد مردم غیرعرب است داخل شوند).

از این نوشته مسعودی دو نکته را می‌توان دریافت. یکی آن که نام دریا در نزد ایرانیان و مردم غیرعرب (اعاجم) دریای گرگان و طبرستان نامیده می‌شده است. دو دیگر آنکه اقوام دیگر پیرامون دریا از ترکان و خوارزمیان و سفدیان

۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معاون الجواهر، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶.

نیز دریای مذکور را با نام دریای گرگان و طبرستان می‌شناختند. بنابراین می‌توان دریافت که نام خزر از سوی عرب‌ها بر این دریا نهاده شده است، زیرا یوسف شاه خزران در قرن ۴ق/۱۰م در نامه به حصداى بر اسحاق بر عزرا بر شپروت (شفروت) نماینده عبدالرحمان سوم (الناصر) سلطان اموی اسپانیا (۳۰۰-۳۵۰ق/۹۱۲-۹۶۱م) با صراحت تمام دریای شمال ایران را «دریای هیرکانیا» نامیده و آن را با نام دریای خزر معرفی نکرده است. اینکه نام خزر به چه دریاهایی اطلاق می‌شده است، موضوعی است که بدان اشاره خواهد شد، ولی اکنون به شرح محدوده خزر بر پایه نامه شاه خزر موجود در کتابخانه شهر سن پترزبورگ می‌پردازیم.

یوسف شاه در نامه جز از اراضی زیر سلطه خزران جایگاه خویش، به دیگر سخن جایگاه اصلی خزران را چنین وصف کرده است: در شرق تا ۲۰ فرسنگ فاصله از دریای هیرکان، در جنوب با ۳۰ فرسنگ فاصله از رود اوگری (موازی رود سولاک در سریر داغستان نزدیک شهر سمندر - م)، در غرب با ۳۰ فرسنگ فاصله از رود بوزان (محققان این فاصله را ۴۰ فرسنگ دانسته‌اند - م) در شمال با ۲۰ فرسنگ فاصله تا همین رود بوزان و شیبی که به رودما منتهی می‌شود و از شرق به غرب به دریای هیرکان می‌ریزد (محققان این فاصله را ۳۰ فرسنگ نوشته‌اند - م).^۱

در نامه یوسف «رودما» که بدان اشاره شده رود ولگا است. از متن نامه

1. Artamonov, M. I., *Istoriya...*, s. 387.

می‌توان دریافت که خزران پیرامون این رود «رود خودشان» آگاهی کافی نداشتند. این خود نموداری از بیگانگی خزران با سرزمینی بوده است که بدانجا کوچ کردند، سکنی گزیدند و به خطا سرزمین خود نامیدند. رودی که یوسف آن را «رودما» نامید دارای پیشینه و نام‌های متعددی بوده که وی از آن آگاهی نداشته است.

نام باستانی این رود در جغرافیای رومی «را» Ra آمده است.^۱ موردواهای فنلاند Mordva اکنون نیز رود ولگا را «راو» Raw و رائو Rau می‌نامند.^۲ در روم شرقی رود ولگا را روس Rös می‌نامیدند.^۳ در آثار مؤلفان اسلامی این رود با چند نام شناخته شده است یکی از این نام‌ها اتل یا اتیل است. ابن فضلان آن را اتل^۴ و ابن حوقل^۵ و ادریسی^۶ «نهرالروس» نوشته‌اند. ریشه این نام از زبان فنلاندی است. اسکیث‌ها (سکاها) جنوب روسیه برای این رود نام خاصی داشتند. یونانیان اطراف دریای پونتوس (دریای سیاه) در سدهٔ ۶ ق م این رود را می‌شناختند و آن را «اوآروس» Oaros می‌نامیدند. در اوستا رود مزبور «وئورو» Vouro آمده که به معنای پهن و گسترده است. بعدها ترکان آن را به اتل

۱. BSE², VIII, Moscow, 1951, s. 603; Marquart, J., Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge, Darmstadt, 1961, s. 378, Pauly, München, 1972, v. 50, s. 1-9.

۲. Ibid.

۳. Ibid.

۴. ابن فضلان، احمد، رساله، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، ۱۳۴۵ ش، ص ۱۱۵.

۵. ابن حوقل، ابوالقاسم، صوره الارض، به کوشش ی. ه. کرامرس، لیدن، ۱۹۳۹ م، ج ۲، ص ۳۸۸.

۶. ادریسی، محمد، نزهة المشتاق، بیروت، ۱۹۸۹ م، ج ۲، ص ۸۳۱.

ترجمه کردند. واژه فنلاندی «را» از واژه سکایی - ایرانی «راها» Raha گرفته شده که در اوستا «رانها» Ranha و در «ریگ ودا» «راسا» Rasa آمده است.^۱

این نام در متون عربی و فارسی به صورت اتل و اتیل و در منابع عبری به چند شکل نوشته شده است.^۲ مسعودی این رود را «نهرالخرز» نامیده وی نام دیگر این رود را «اوم» نوشته است.^۳

نام رودها همانند نام دریاها در آثار مؤلفان قدیم گاه با نام اقوام ساکن کرانه‌های آنها نامگذاری شده است چنان که ابن خردادبه در بخش مربوط به بازرگانان روس، آنان را قومی از صقالبه (اسلاوها) نامیده است که در ناحیه تنیس (تانائیس - دن Don) به رود صقالبه می‌روند و از ناحیه خملیج که شهری در خزر است می‌گذرند و سپس وارد بحر جرجان (دریای هیرکان) می‌شوند.^۴

آنچه از نظر خوانندگان گذشت مربوط به سرزمین‌هایی است که یوسف شاه خزران آن را سرزمین اصلی و جایگاه خود دانسته است. جز از سرزمین اصلی، اراضی زیر سلطه خزران که در نامه یوسف آمده است نشان می‌دهد که در نیمه دوم سده ۱۰م/۴ق دولت خزر گرچه دچار تزلزل شده بود، ولی هنوز دولتی بزرگ به شمار می‌رفت. یوسف مرزهای دولت خزر را چنین شرح داده

۱. نک: Marquart, Pauly زیرنویس شماره ۱۹.

2. Dunlop, D. M., The History of the Jewish Khazars, New York, 1967, p. 91.

۳. مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، بغداد، ۱۳۵۷ق، ص ۵۵-۵۶.

۴. ابن خردادبه، عیبدالله، المسالك و المعالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م، ص ۱۵۴.

است:

در شمال بُرطاس‌ها، بلغارها، سووارها Suvar، آریسوها Arisu، چرمیس‌ها Cheremis، ویاتی‌چی‌ها Vyatichi، اسلاوها و اهالی شمال (که شاید منظور دیگر قبیله‌های اسلاو باشد) تابع خزرها هستند. در شرق محدوده خاقانات خزر در مسیر خوارزم تا هیرکانیا یعنی سواحل جنوب شرقی این دریا کشیده شده است. جنوب خزر شامل سمندر تا ناحیه چور (در بند قفقاز) است. متعاقب آن مرز خزر در جهت کوهستان امتداد دارد که شامل قفقاز شمالی و نواحی سریدی (سریر)، کاساس و آلان است. در غرب یوسف از ۱۳ شهر و ناحیه تابع خاقانات خزر نام می‌برد که شرکیل (سارکل)، سام‌کرتس Samkerts، کرتس krts (کرچ)، سوداک Sudak، الوبیخا (آلوپکا Alupka)، مانک - ت (منقوط - منگوت)، مالکالاوا، آلمان، گورزوف (گرجستان) از آن جمله‌اند.

همه این شهرها و نواحی جز از سارکل و سام‌کرتس در شبه جزیره کریمه (قرم) واقعند. در مسیر رود دنیپر Dniepr منطقه پچناک‌ها واقع بود که در غرب تا محدوده سرزمین مجارها امتداد داشت. بنا به نوشته یوسف تمام مردم و سرزمین‌های یاد شده به خاقانات خزر مالیات می‌پرداختند و تابع دولت خزر بودند. گذر از یک سوی سرزمین خزر به سوی دیگر آن چهار ماه به درازا می‌کشید.^۱

پیرامون مستملکه‌های شرقی خزر جای تردید است، زیرا این مسیر شامل

1. Artamonov, M. I., Istoriya Khazar, 385-386.

بیابان‌های خشک و سخت‌گذر نیز می‌شد. بخشی از این اراضی را خزران در اختیار داشتند. قدامه بن جعفر اراضی میان جایگاه خزران و جرجانیه (هیرکان) را بخشی از توابع خزران می‌داند، ولی مسعودی مانقشلاق را انتهای محدوده شرقی خزران می‌شمارد^۱. مانقشلاق در جنوب غربی قزاقستان نزدیک ساحل دریای شمال ایران واقع است.

نکته دیگری که جا دارد پیرامون نام خزر مورد بررسی قرار گیرد آن است که آیا تنها دریای شمال ایران نام خزر داشته است؟ آیا دریا‌های دیگری با این نام معرفی نشده‌اند.

برای روشن شدن این پرسش ناگزیر غرب آسیا و جنوب قاره اروپا را از نظر می‌گذرانیم. نخست دریای سیاه را مورد توجه قرار می‌دهیم، زیرا خزران در مناطق اطراف این دریا استقرار داشتند که با موضوع بررسی و تحقیق نویسنده سطور در ارتباط است.

یادآور می‌شویم که پیرامون نام دریای سیاه نظر واحدی وجود ندارد. در سده‌های ۶ و ۵ ق م دریانوردان یونانی آن دریا را پونتوس آکسینوس Póntos Axeinos می‌نامیدند که به معنای «دریای میهمان‌پذیر» است.

اوایل عصر مسیحیت این دریا پونتوس یوکسینوس Póntos Euxéinos نامیده شد که به مفهوم «دریای میهمان‌ناپذیر» است.

ایرانیان عهد باستان آن دریا را آخشا‌نا Akhshaena (دریای تیره)

می‌نامیدند. آخشائنا در زبان اوستایی به معنای تیره است.^۱

1. BSE³, Moscow, V. XXIV, 1978, s. 98.

مشخص نیست نام آخشائنا متعلق به گویش پارسی عصر نخستین شاهان هخامنشی از جمله داریوش یکم و خشایارشا بوده است یا اینکه پیش از ورود سپاهیان ایرانی به کرانه دریای سیاه سکاها یا اسکیت‌های ساکن حوالی این دریا که خود از اقوام ایرانی بودند، دریای سیاه را بدین نام می‌خواندند. به هر تقدیر تا آنجا که آگاهی داریم بسیاری از نواحی کهن اطراف دریای سیاه و قفقاز نام‌های ایرانی داشتند که تا زمان ما نیز همچنان باقی است. قبایل سکایی در کرانه‌های شمالی دریای سیاه و قفقاز از سوی مؤلفان یونانی با نام‌های اسکیت و سمرت معرفی شده‌اند. در کتیبه نام قبایل سکایی مزبور پس از نام ایونیا Yauna (یونان) و پیش از اسکودارا Skudara که گمان می‌رود «تراکیه» و «مقدونیه» باشد به صورت سکاتیایی پارادرایا Saka tayay paradraya آمده است. قبایل اسکیت تا کرانه چپ رود دانوب که در منابع باستانی ایستر Ister نامیده می‌شد پیش رفتند. اینان در سال ۵۱۲ ق م برابر سپاه داریوش یکم ایستادگی کردند و داریوش نخستین بار طی درگیری با سکا‌های شمال دریای سیاه، طعم شکست را چشید. در منابع هندی به زبان سانسکریت این قوم با نام شکا shaka و در چین sa suk و sai معرفی شده است. در نواحی مجاور دریای سیاه شماری از واژه‌های سکایی محفوظ مانده است که محققان آنها را از واژه‌های سکایی - سمرتی دانسته‌اند. به عنوان نمونه واژه‌های آرستی، آلان، آلانی «āriyana» (در بعضی گویش‌های سکایی ry به l - Ł و d بدل می‌شود) و روکسولانوی roksolanoi است. آلان‌های سفید را با این نام می‌نامیدند. روکسولان با واژه raukhshana در پارسی باستان هم‌ریشه بوده و به معنای روشن در زبان فارسی معاصر است. آمیانوس مارسلینوس ضمن اشاره به حمله هون‌ها، آلان‌ها و ماساژت‌ها (ماساگت) را قومی واحد می‌داند. گمان می‌رود آلان‌ها یکی از قبایل سکایی وابسته به اتحادیه ماساژت‌ها بوده‌اند. بسیاری از رودهایی که به دریای آزوف (متوتیس) و دریای سیاه می‌ریزند چون دُن Don، دونتس Donets، دنپِر Dniepr، دنیستر Dniestr، دونای (دانوب) Dunay (Danub) ریشه ایرانی دارند. در زبان اوستایی دانو - ی danu به معنای رود است. واژه یونانی pontan در پارسی باستان به معنای «راه» بوده است. گمان می‌رود نام یونانی پونتوس بر دریای سیاه برگرفته از نام ایرانی pontan باشد. تنگه کرچ kerch در دهانه میان دو دریای آزوف و سیاه در قدیم پتی - کپه ponti-kapa نامیده می‌شد که پتی به معنای راه و کپه ماهی بوده است. بدین روال می‌توان گفت که پتی - کپه به مفهوم «گذرگاه ماهی» راه و یا معبر ماهی بوده است. اورانسکی نام سوداک sudak یکی از شهرهای شبه جزیره کریمه را که پیشتر از آن یاد شد مأخوذ از واژه باستانی سوغدک sugdak دانسته که در اوستا به صورت سوغدا sugda و در زبان پارسی باستان سوگودا Suguda آمده که همان سفد یا سفدیانا بوده است. برای آگاهی بیشتر نک:

Oranskii, I. M., Vvedenie v Iranskuyu filologiyu, Moscow, 1950, ss. 57-67.

استرابو از پونتوس Pontos و پونتس Pontes با عنوان سرزمین و دریا یاد کرده است.^۱ نام پونتس در متون عربی به صورت بنطس آمده است. در آثار بعضی مؤلفان نام مذکور به صورت‌های بَنْطُس، بنطیس^۲ ابن خردادبه، ابن رسته بنطس^۳، مسعودی، نبطش^۴، قدامة بن جعفر، بنطوس^۵، حافظ ابرو و ابوالفداء نبطش^۶ نوشته شده است که شاید خطای کاتبان اندک نباشد.^۷ بعضی آن را دریای روس نیز نامیده‌اند.^۸ از قرن ۹/۱۵م ق ترکان عثمانی به تبعیت از نام ایرانی و باستانی این دریا آن را «قرادنیز» (دریای سیاه) نامیدند. از آن پس رفته رفته نام‌های کهن از میان رفت و جای خود را به دریای سیاه داد که در همه کشورهای با در نظر گرفتن زبان‌ها با عنوان متفاوت دریای سیاه شناخته شده است.

دریای دیگری که جا دارد مورد توجه قرار گیرد دریای آزوف Azow در شمال دریای سیاه است. این دریا در زبان یونانی باستان مایوتیس لیمنه

1. Strabo, The Geography, XII, 3, 4; XII, 2, 8, London, 1969.

۲. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۲۸۴.

۳. ابن خردادبه، ۱۰۳؛ ابن رسته...، ۳.

۴. مسعودی، مروج...، به کوشش عبدالامیر علی مهنا، چاپ بیروت، ۱۴۱۱/۱۹۹۱م، ج ۹، ص ۲۰۴.

۵. قدامة بن جعفر، ص ۲۰۳.

۶. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، جغرافیای حافظ ابرو، به کوشش صادق سجادی، تهران، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۴۹، ۱۵۰.

۷. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، تقویم البلدان، به کوشش رنو و دوسلان، پاریس، ۱۸۴۰م، ص ۳۱.

۸. مسعودی، مروج...، همان، ص ۲۰۴.

Maiōtis Limne (دریاچهٔ مئوتیس) و در زبان لاتینی پالوس مئوتیس Palus Maeotis نامیده می‌شد که همان دریاچه مئوتیس است.^۱

چون این هر دو دریا در روزگار فعالیت خاقانات خزر به نام آنان دریای خزر نامیده شدند، ناگزیریم اشاره کوتاهی در این زمینه داشته باشیم و توضیح دهیم که سه دریا به نام خزر نامیده شده‌اند. با این وصف آیا می‌توان دریای شمال ایران را دریای خزر نامید؟

در متون عربی و فارسی دریای مئوتیس را که در تلفظ یونانی Maiotis Limne و در لاتینی Palus Maiotis (دریاچهٔ مئوتیس) آمده است و در زبان روسی قدیم Suprozhscoe (سوپروژسکویه) نامیده می‌شد به صورت‌های مایطیس، مایطس (خزر)^۲، ماوطش^۳، دریاچهٔ مایطس^۴، ماوطس^۵، مانیطش^۶ نوشته‌اند. ابوالفدا که در سده‌های ۸ و ۹ ق/۱۴ و ۱۵ م می‌زیسته، این دریا را با نام دیگری نیز آورده است. وی می‌نویسد: دریاچهٔ مانیطش در زمان ما به آزق معروف است.^۷ به احتمال بسیار این همان نام روسی آزف Azov است که مؤلف یا کاتب آن را آزق نوشته است.

نویسنده این مختصر را برای دو دریای مذکور ضرور دانسته است. اکنون

۱. BSE^۱, V. I., Moscow, 1970, s. 295.

۲. ابن خردادبه، ۱۰۵.

۳. ابن رسته، ۸۵-۸۶.

۴. مسعودی، التنبیه، ۶۴.

۵. حدودالعالم، ص ۱۴۰.

۶. ابوالفدا، ص ۳۱.

۷. همانجا.

به نامیده شدن این دو دریا یا با عنوان «دریای خزر» اشاره می‌شود. نخست نوشته ابن خردادبه در این زمینه از نظر خوانندگان می‌گذرد. زیرا اثر او قدیمیترین اثر جغرافیایی عهد اسلامی و متعلق به نیمه نخست قرن ۳ ق است.

ابن خردادبه حدود سال ۲۰۵ ق/۸۲۰ م تولد یافت. رونویس اول کتاب او متعلق به سال ۲۳۲ ق/۸۴۶ م و رونویس دوم سال ۲۷۲ ق/۸۸۵ م بوده است. کتاب *المسالك و الممالك* او از این نظر واجد اهمیت است که وی رئیس دیوان برید (پست و ارتباط) بود. در کتاب او قواصل و مسافات با دقتی درخور توجه آمده است که در دیگر نوشته‌ها کمتر مسافت‌ها با چنین دقتی مورد توجه بوده است. گرچه ابن خردادبه دریای شمال ایران را «بحرالخزر» نامیده است، ولی از نوشته او پیرامون مسافت‌ها چنین برمی‌آید که مؤلف دریاهای بنطس (سیاه) و مئوتیس (آزوف) را نیز دریای خزر «بحرالخزر» نامیده است. به عنوان نمونه ابن خردادبه در فصل مربوط به قسطنطنیه (استانبول کنونی) و شرح مسافت خلیجی به همین نام می‌نویسد: «خلیج قسطنطنیه دریایی است که آن را بنطس خوانند که از دریای خزر می‌آید»^۱.

می‌دانیم دریای شمال ایران راهی به اقیانوس و دریاهای آزاد ندارد. پس دریایی که ابن خردادبه آن را «بحرالخزر» نامیده کجا است؟ در ضمن می‌دانیم رود بزرگ دن به دریای آزوف (مئوتیس) می‌پیوندد. دریای آزوف نیز از طریق

۱. ابن خردادبه، *المسالك و الممالك*، ص ۱۰۳.

تنگه کرچ Kerch به دریای سیاه متصل است. لذا از نوشته ابن خردادبه می‌توان دریافت که مقصود از «بحرالخرز» در اینجا دریای مئوتیس (آزوف) است.

همین مؤلف در جای دیگر ضمن شرح نواحی روم شرقی (بیزانس) به ۱۴ ناحیه این کشور اشاره می‌کند و ضمن شرحی پیرامون قسطنطنیه حد آن را از جنوب به خلیج قسطنطنیه تا دریای شام (مدیترانه) و از شمال به دریای خزر می‌داند.^۱

این دریای خزر که در شمال خلیج قسطنطنیه قرار گرفته است کدام است؟ آیا جز از دریای سیاه که در شمال قسطنطنیه واقع شده است، دریای دیگری می‌تواند باشد؟

شاید خواننده این نکته را خطایی از سوی مؤلف تلقی کند. چنین نمی‌تواند باشد. زیرا شرح آن در وصف فواصل و مسافات به وضوح آمده است. مؤلف در شرح دیوار قسطنطنیه و فاصله آن از شرق خلیجی به همین نام می‌نویسد: فاصله قسطنطنیه تا دریای خزر (لطفاً دقت فرمایید نوشته مؤلف پیرامون فاصله خلیج قسطنطنیه از دریای خزر است - م) و از آنجا تا دریای شام (مدیترانه) چهار روز راه است.^۲

برای روشن شدن محل دریای خزر با مسافتی که ابن خردادبه ارائه کرده است می‌توان به نظر مؤلف پیرامون دریای خزر پی برد.

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. همانجا.

ابن فقیه مسافت شهر البیضاء در مصب رود ولگا (اتل) تا دربند قفقاز (باب الابواب) را دو ماه راه دانسته و چنین نوشته است: «من بیضاء الخزر الى السدّ (سد دربند) الذی سدّ اسفندیار بالحديد مسيره شهرين»^۱. همین مؤلف فاصله موضع سد دربند تا سرزمین خزران را دو ماه راه نوشته است: «من بلاد الخزر الى موضع السدّ شهران»^۲.

ابن خردادبه که مسافت‌ها را به سبب شغلی که داشته به دقت بیان کرده است فاصله شرق خلیج قسطنطنیه تا دریای خزر از آنجا تا دریای شام را چهار روز راه ذکر کرده است. هرگاه مقصود او دریای شمال ایران می‌بود، طی این مسافت ماه‌ها به درازا می‌کشید. اکنون با وسائط نقلیه موتوری نیز طی راه مذکور کمتر از چهار روز نمی‌تواند باشد. زیرا از ساحل دریای خزر باید راه درازی را از اران و آذربایجان و سراسر ترکیه کنونی طی کرد تا به خلیج قسطنطنیه موردنظر ابن خردادبه رسید. با دقت نظری که ابن خردادبه داشته است، می‌توان دریافت که بحرالخزر موردنظر مؤلف دریای سیاه بوده است. به‌ویژه آنکه وی با صراحت سرزمین روم (بیزانس) را در کنار دریای خزر نوشته است: «فی بلاد روم علی بحرالخزر بلاد تدعی المستطله» (در بلاد روم کنار دریای خزر که مستطیله خوانده می‌شود)^۳. بی‌گمان مقصود مؤلف از

۱. ابن فقیه، احمد، کتاب البلدان، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، ۱۹۹۶م، ص ۵۸۵.

۲. همان، ص ۵۹۳.

۳. ابن خردادبه، المسالك و المعالک...، ص ۱۵۶؛ ترجمه فارسی همین کتاب به کوشش حسین قره چانلو، تهران، ص ۱۳۲.

«بحرالخزر» در این نوشته دریای سیاه است، زیرا روم شرقی هیچگاه در کنار دریای شمال ایران نبوده است.

قدامة بن جعفر مؤلف كتاب الخراج حدود خليج قسطنطنيه را از جنوب به بحرالشام (دریای مدیترانه) و از شمال بحرالخزر نوشته و در این محدوده از تراقیه (تراکیه)، صور، مقدونیه و برجان نام برده است.^۱ بی‌گمان بحرالخزر از دیدگاه قدامة بن جعفر همان دریای پونتوس یا دریای سیاه است. زیرا هرگاه مسافتات و نواحی ارائه شده را از نظر بگذرانیم معلوم می‌شود اراضی موردنظر او ترکیه کنونی، یونان و سواحل غربی دریای سیاه بوده است.

جای تردید نیست که منظور مؤلفان نامبرده از «بحرالخزر» جز از دریای شمال ایران دریای دیگری نیز بوده که همان دریای سیاه است. زیرا سرزمین خزران در کرانه‌های شرقی دریای سیاه، مناطق نزدیک دو رود اتل (ولگا) و تانائیس (دن)، شبه جزیره کریمه (قرم) و سواحل شمالی دریای سیاه گسترده بوده است.

علی بن حسین مسعودی در نقد نوشته بعضی مؤلفان پیش از خود نوشت: «بعضی کسان که درباره دریاها و معموره زمین کتاب نوشته‌اند به خطا پنداشته‌اند که دریای بنطس و دریاچه مایطس و دریای خزر یکی است».^۲

۱. قدامة بن جعفر، الخراج، در كتاب المسالك و الممالك ابن خردادبه، به كوشش دخویه، لیدن، ۱۳۰۶ق/۱۸۸۹م، ص ۱۵۶.

۲. مسعودی، علی بن حسین، التنبيه و الاشراف، به كوشش عبدالله اسماعيل الصاوي، بغداد، ۱۹۳۸م، ص ۶۴.

این مؤلف دانشمند که نظر درستی پیرامون جدایی دریای شمال ایران از دو دریای سیاه (بنطس) و آزوف (مایطس) ابراز داشت، همانند پیشینیان خویش ابن خردادبه و قدامة بن جعفر دو دریا را با نام خزر معرفی کرد، با این تفاوت که آنان دریای سیاه را خزر نامیدند، ولی مسعودی دریای مئوتیس یا دریای آزوف را با دریای خزر یکی دانست. وی پیرامون ولایت بقلار و آنقره (آنکارا) چنین نوشت:

«اول ولایت آنقره رود آلیس (هالیس، قزل ایرماق کنونی...) است که انتهای ولایت قبادق (کوادک) نیز هست و آخر ولایت بقلار دریای خزر یا همان دریای مایطس است»^۱.

در این نوشته مسعودی با صراحت دریای مئوتیس (مایطس) یا دریای آزوف را با دریای خزر همنام دانسته است و دو دریا را به یک نام خوانده است. به نظر می‌رسد وجود بخش بزرگی از اراضی زیر سلطه خزران که در محدوده کرانه‌های دریای سیاه و دریای آزوف واقع بوده‌اند، موجب شده باشد که مؤلفان نخستین سده‌های اسلامی بنا بر معمول گذشتگان، دریاها را به نام اقوام ساکن پیرامون آن دریاها بنامند و درباره دریاهای پونتوس و مئوتیس (سیاه و آزوف) نیز همان شیوه را به کار گیرند.

پایان سخن

با آنچه از نظر خوانندگان گذشت، نام «خزر» به عنوان نام اصلی دریای شمال ایران فاقد دلیل و مدرک است. این نام نیز همانند بسیاری نام‌ها مورد قبول جغرافی‌نویسان و مؤلفان جهان نبوده است. اکنون در جهان تنها در ترکیه، ایران، افغانستان و بعضی جمهوری‌های آسیای مرکزی این دریا را «خزر» می‌نامند. در آسیای مرکزی و شرق اروپا نیز همه اقوام ترکی‌زبان نام خزر را برای دریای شمال ایران به کار نمی‌گیرند. به عنوان نمونه در جمهوری‌های قزاقستان و با شقیرستان این دریا را «کاسپی» *kaspi dinyeze, kaspîi tenizi* می‌نامند.

نام هیرکانیا که زمانی شهرت داشت، رفته رفته از میان رفت و جای خود را به کاسپی داد. اکنون اکثریت بزرگی از مردم جهان دریای شمال ایران را «کاسپی» می‌خوانند. عرب‌ها نیز که واضح نام خزر بر این دریا بودند، رفته رفته به پیروی از اکثریت غالب نام خزر را رها کردند و ضمن بهره‌گیری از شباهت نام قزوین با کاسپین در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و نیز به سبب فقدان حرف (پ) در زبان عربی، از دو سه قرن باز دریای شمال ایران را «دریای قزوین» نامیدند. بعضی گمان دارند که نام دریای قزوین حاصل مشابهت با نام کاسپین نبوده، بلکه این دریا زمانی با نام «دریای قزوین» شناخته بوده است.

نویسنده سطور تاکنون سندی دال^۱ بر صحت این گمان نیافته‌ام و در تألیفات باستانی و نخستین سده‌های اسلامی نامی از دریای قزوین که واجد استناد باشد ندیده‌ام.

خزران مدتی کوتاه بر اراضی غرب و شمال غرب دریای شمال ایران تسلط داشتند. آنان مردم کوچنده‌ای بودند که طی پیکار با اقوام محلی از جمله، آلان‌ها، سرمت‌ها، ارانی‌ها و دیگران تنها طی چند سده، از سده ۶ تا سده ۱۰/۴ق بر بخش‌هایی از اراضی غرب آسیا و شرق اروپا مسلط بودند. گذشته از آن سلطه خزران بر سرزمین‌های اطراف دریای شمال ایران کوتاه‌تر بود. آنها زمانی شهرهای بلنجر و سمندر در داغستان را به عنوان پایگاه خود برگزیدند، ولی به سبب فشار فاتحان عرب در عهد خلافت امویان ناگزیر به اراضی اطراف مسیر سفلی رود اتل (ولگا) عقب نشستند. دنلیپ تاریخ خزر را ۲۰۰ ساله نوشته است.^۱

خزران در قرن ۹/۳ق اراضی اطراف دو رود ولگا و دن، بخشی از شبه جزیره کریمه و شمال دریای سیاه را در تصرف داشتند. در نامه یوسف، شاه خزر به حصدای بن شفروت نماینده سلطان اموی اسپانیا که ظاهراً تاریخ آن سال ۹۶۰م دانسته شده چنین آمده است:

«جایگاه من در دهانه رود اتل است و اجازه نمی‌دهم روس‌ها داخل دریا شوند و به عرب‌ها حمله کنند. نمی‌گذارم دشمن از راه خشکی به

1. Dunlop, D. M., The History..., pp. 171-221.

باب‌الابواب^۱ (در بند قفقاز) نزدیک شود. من با آنها (روس‌ها) جنگیده‌ام. اگر ایشان را ساعتی آزاد بگذارم، همه سرزمین عرب‌ها تا بغداد را ویران خواهند کرد»^۲.

بر پایه متن رویدادنامه روسی، پولیان Poliani های ساکن جنوب مسیر وسطای رود دنیپر، سوریان Severiani ها (مردم نواحی شمالی) و نیز ویاتی چین Viaticini ها خراجگزار خزران بودند. پیش از سال ۸۶۲/۲۴۸ ق شهر کیف Kiev (مرکز جمهوری کنونی اوکراین) در تصرف خزران بود و اهالی شهر خراجگزار خزران بودند. بارتولد می‌نویسد پیش از قرن ۹ م کیف زیر سلطه خزران بود^۳.

در نامه یوسف، شاه خزر به حصدای از فاجعه درگیری خزران با امپراتوری روم شرقی سخن رفته که موجب ظهور نیروی جدیدی با نام روس در برابر

۱. چون در متن این کتاب چند بار از در بند قفقاز (باب‌الابواب) یاد شده است لذا نویسنده لازم می‌داند به نظر خوانندگان برساند که این «باب‌ها» گذرگاه‌هایی دارای استحکامات بوده‌اند که از سوی سپاهیان دولت ساسانی نگهبانی می‌شدند. عمده‌ترین آنها گذرگاه در بند قفقاز بود که عرب‌ها آن را باب‌الابواب می‌نامیدند. ابن فقیه از چند گذرگاه (باب) نام برده و متذکر شده است از آن‌رو ابواب نامیده شده‌اند که بر سر راه‌هایی در کوه‌های قفقاز واقع بوده‌اند. وی گذرگاه‌های مذکور را با نام‌های باب صول (چور)، باب اللان (در آلان که بعدها به صورت کوتاه «داريال» نامیده شد)، باب شابران، باب لازقه، باب بارقه، باب سمسجن، باب صاحب السیر، باب فیلان شاه، باب طارومان، باب طبرسران شاه و باب اران شاه آورده است. نک: ابن فقیه، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، ۱۹۹۶ م، ص ۵۸۶.

2. Kokovtsov, P. K., *Evreysko-Khazarskaya perepiska v X veke*, Leningrad, 1939, s. 83-84.

3. Dunlop, D. M., *The History...*, p. 198; Barthold, V. V., *Schineniya*, T. X. s. 600, Moscow, 1968.

خزران گردیده است.^۱ سال ۸۸۲/م ۲۶۹ق اولگ Oleg فرمانروای نووگورود Novgorod با سپاهی بزرگ از نورمان‌ها، اسلاوها و فین‌ها (فنلاندی‌ها) به سوی کیف پیش رفت و این شهر را مسخر کرد.^۲

حمله روس‌ها به دریای شمال ایران در سال ۹۱۳ و ۹۴۳/م ۳۰۰ و ۳۳۱ق نشان داد که خزران در سده ۱۰/م ۴ق قدرت مقابله با نیروهای روس را از دست داده بودند. در نتیجه سویاتوسلاو Svyatoslav فرمانروای روس‌ها ضربه‌های سهمگینی بر خزران وارد آورد و به موجودیت خزران به عنوان دولتی قدرتمند و مستقل پایان داده شد.^۳

خزران که قومی کوچنده بودند تنها سه قرن و به نوشته دنلپ مؤلف تاریخ خزر، تاریخی ۲۰۰ ساله داشته‌اند.^۴ حال آنکه دریای شمال ایران در عهد هخامنشیان با دو نام هیرکان و کاسپی شناخته بوده است. این دو نام طی سده‌های دراز همچنان باقی بود چنان‌که پیشتر بدان اشاره شده است.

خزر نامی گذرا بود چنان‌که جز از دریای شمال ایران دریا‌های پونتوس و مئوتیس نیز در آثار بعضی مؤلفان خزر نامیده شدند. با گذشت زمان پونتوس، دریای سیاه و مئوتیس، دریای آزوف نام گرفتند. دریای شمال ایران نام کهن

1. Artamonov, M. I., Istoriya..., s. 365.

2. Ibid, s. 369.

3. Ibid, s. 383.

4. Dunlop, D. M., The History..., p. 171.

خویش هیرکانیا و کاسپی را از دست نداد. نام هیرکانیا تا نیمه نخست سده ۱۸/۱۲ق بر نقشه‌ها باقی بود^۱ و از آن پس رفته رفته کاستی پذیرفت، ولی نام کاسپی همچنان باقی ماند، چنان‌که تاکنون بر نقشه‌ها و متون جغرافیایی مندرج است و همگان شاهد آنند.^۲

خزران قومی بیگانه بودند که پیش از کوچ به نواحی غرب آسیا هیچ رابطه‌ای با دریای شمال ایران نداشتند، ولی کاسپی نامی ایرانی است و کاس‌ها از هزاره دوم پیش از میلاد تا روزگار ساسانیان در سرزمین ایران، جنوب و غرب دریای شمال ایران سکنی داشتند.

آیا بهتر نیست به پیروی از اکثریت قاطع مردم جهان نام مشهور و پذیرفته شده کاسپی برگزیده شود؟

همان‌گونه که نام «خلیج فارس» حقانیت تاریخی خود را کسب کرد و با وجود تطاول بیگانگان به عنوان نام رسمی از سوی سازمان فرهنگ جهانی یونسکو به رسمیت شناخته شد، نام ایرانی کاسپی نیز در دانش جغرافیای جهانی به عنوان نام اصلی و اشهر دریای شمال ایران شناخته شده است.

نویسنده سطور از صدور حکم در این باره پرهیز دارد. ولی گمان می‌رود گزیدن نام کاسپی که نامی ایرانی و باستانی است، به مراتب خردپذیرتر از نام

۱. Vander, Atlas of Old and Historical Maps, VII, Tehran, 2005, p. 324-325.

۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به نقشه‌هایی که در پایان کتاب ارائه شده است.

خزر است. خزران نه تنها ایرانی و یا از مردم بومی اطراف دریای شمال ایران نبودند، بلکه کوچندگانی بودند که هیچ اثر فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی زبانی از خود بر جای نگذارند. اگر دولت خوارزم که در حاشیه شرقی دریای شمال ایران وجود داشته از میان رفته است. دست کم آثار باستانی و فرهنگی آنان همچنان باقی مانده است. نمونه‌هایی که ابوریحان بیرونی از زبان و فرهنگ خوارزمیان ارائه کرده است، نشانی از پیوند خوارزم با ایران دارد.

ایلغار مغول که هزاران بار دهشتبارتر از هجوم روس‌ها بود، نتوانست تاریخ و آثار باستانی ویران شده خوارزم را از صحنه گیتی بزداید. پیوند فرهنگی خزران با دیگر اقوام جهان نیز مورد تردید است. گروهی از محققان گمان دارند واژه‌هایی از زبان خزران محتمل است به زبان چوواش‌ها راه یافته باشد، ولی این گمان نیز به اثبات نرسیده است.

معرفی نقشه‌ها

دوره پیش از اسلام

۱- در نقشه جهان که بر پایه نوشته هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق م) در اطلس جغرافیایی قدیم که در لندن تدارک شده و تاریخ آن ۱۸۷۴ م است دریای شمال ایران با نام دریای کاسپی Mare Caspiom مشخص گردیده است.

۲- در نقشه جهان که بر پایه نوشته دیکائرخوس Dicaearchus (۳۴۷-۲۸۵ ق م) در مجله جغرافیایی پاریس به سال ۱۹۵۸ م تدارک شده دریای شمال ایران با نام دریای هیرکانین M. Hyrcanienne مشخص گردیده است.

۳- در نقشه جهان که بر پایه اثر اراتوستنس Eratosthenes (۲۴۷-۱۹۵ ق م) توسط مولر Muller در پاریس تدارک شده، دریای شمال ایران با عنوان دریای کاسپی Mare Caspium مشخص گردیده است.

۴- در نقشه دیگری از همین مؤلف با طرحی دیگر و دو عنوان دریای هیرکان و کاسپی مشخص شده است. این نقشه به سال ۱۷۷۵ م در لیدن به چاپ رسیده است.

۵- در نقشه جهان اثر پومپونیوس ملا Pomponius Melâ (۴۲ م)، سمت چپ و بالای نقشه، دریای شمال ایران به تقریب صورت صلیب دارد که با دو عنوان دریای کاسپی Caspium Mare و خلیج هیرکان Hyrcanicus Sinus مشخص شده است.

۶- در نقشه کلاودیوس بطلمیوس Claudius Ptolemy جغرافی‌نگار مشهور (۸۷-۱۵۰م) دریای شمال ایران با دو نام دریای هیرکانی Maris Hircani و دریای پارس Maris Pars آمده است.

۷- هونوریوس جولیس Honorius Julius که پیش از قرن ۵ م می‌زیسته دریای شمال ایران را دریای کاسپی Mare Caspium نامیده است.

۸- راونا Ravenna جغرافی‌نگار سده ۷م دریای شمال ایران را با دو عنوان دریای کاسپی Mare Caspiū و خلیج هیرکان Sinus Hircanus آورده است.

دوره اسلامی

۹- محمد بن موسی خوارزمی که در سال‌های ۱۶۴-۲۳۳ق/۷۸۰-۸۴۷م می‌زیسته در نقشه جهان دریای شمال ایران را با نام بحر جرجان مشخص کرده، ولی در کتاب صورة الارض متذکر شده است که این دریا با نام‌های بحر خوارزم، بحر جرجان، بحر طبرستان و بحر دیلم نیز مشخص گردیده‌اند و همه نام‌های دریای واحدی است: «بحر خوارزم و بحر جرجان و طبرستان والدیلم واحد» (ص ۸۰).

۱۰- در نقشه ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (۱۸۵-۲۶۰ق/۸۰۱-۸۷۳م) تصویر دریای شمال ایران و دریاچه خوارزم (آرال) در کنار یکدیگر ارائه شده است، ولی نام‌ها در نقشه مشخص نیستند.

۱۱- ابوزید احمد بن سهل بلخی (۲۳۵-۳۲۲ق/۸۵۰-۹۳۴م) در نقشه خود

دریای شمال ایران را با عنوان بحرالخزر مشخص کرده است.

- ۱۲- در نقشه شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی (۳۳۵-۳۹۰ق/۹۴۷-۱۰۰۰م) دریای شمال ایران، با عنوان بحرالخزر آمده است.
- ۱۳- در نقشه ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق/۹۷۳-۱۰۴۸م) دریای شمال ایران با نام بحر جرجان معرفی شده است. آن چه به نام «الخزر» در نقشه آمده، سرزمین خزر است.

- ۱۴- کاشغری، محمود که در قرن ۵ق/۱۱م می‌زیسته دریای شمال ایران را با نام بحر آبسکون معرفی کرده است. وی دربند قفقاز را «دربند خزران» نامیده، ولی به خلاف پیشینیانش نامی از سرزمین خزر نبرده است.
- ۱۵- محی‌الدین محمد (ابن عربی) ۵۶۰-۶۳۸ق/۱۱۶۵-۱۲۴۰م دریای شمال ایران را بحر خزر نامیده است.

- ۱۶- حمدالله مستوفی (۶۸۰-۷۵۰ق/۱۲۸۱-۱۳۴۹م) در نقشه خود با وجود معرفی اقوام اطراف دریای شمال ایران، نامی از خزران و سرزمین آنان نبرده است. وی در نقشه دریای مذکور را که پیش از او بعضی «خزر» نوشته‌اند، به گونه‌ای دیگر با عنوان «بحر خضر» معرفی کرده است.

نقشه‌های اروپاییان از قرن ۹ ق ۱۵م به بعد

- ۱۷- جغرافی‌نویسان اروپا همچنان این دریا را با نام کاسپی مشخص کرده‌اند. رفته رفته نام دریای هیرکان فراموش شد. با این وصف کسانی چون مونستر سباستیان Munster Sebastian (۱۴۸۹-۱۵۵۲م) در نقشه خود

دریای شمال ایران را با عنوان دریای هیرکان Mare Hyrcanum معرفی کرده‌اند.

۱۸- سانسون، نیکلاس Sanson, Nicolas (۱۶۰۰-۱۶۶۷م) این دریا را با دو نام دریای کاسپی - هیرکان Mare Caspiom-Hyrcanum معرفی کرده است.

۱۹. اولثارتوس، آدام Olearius, Adam (۱۵۹۹-۱۶۷۱م) که به گیلان و سواحل اطراف دریای هیرکان سفر کرد دریای مذکور را با سه نام دریای کاسپی Mare Caspium، دریای هیرکان Mare Hyrcanum و کولسوم Kulsum معرفی کرده است. گمان می‌رود نام کولسوم تصحیفی از نام کیسوم Kisum باشد.

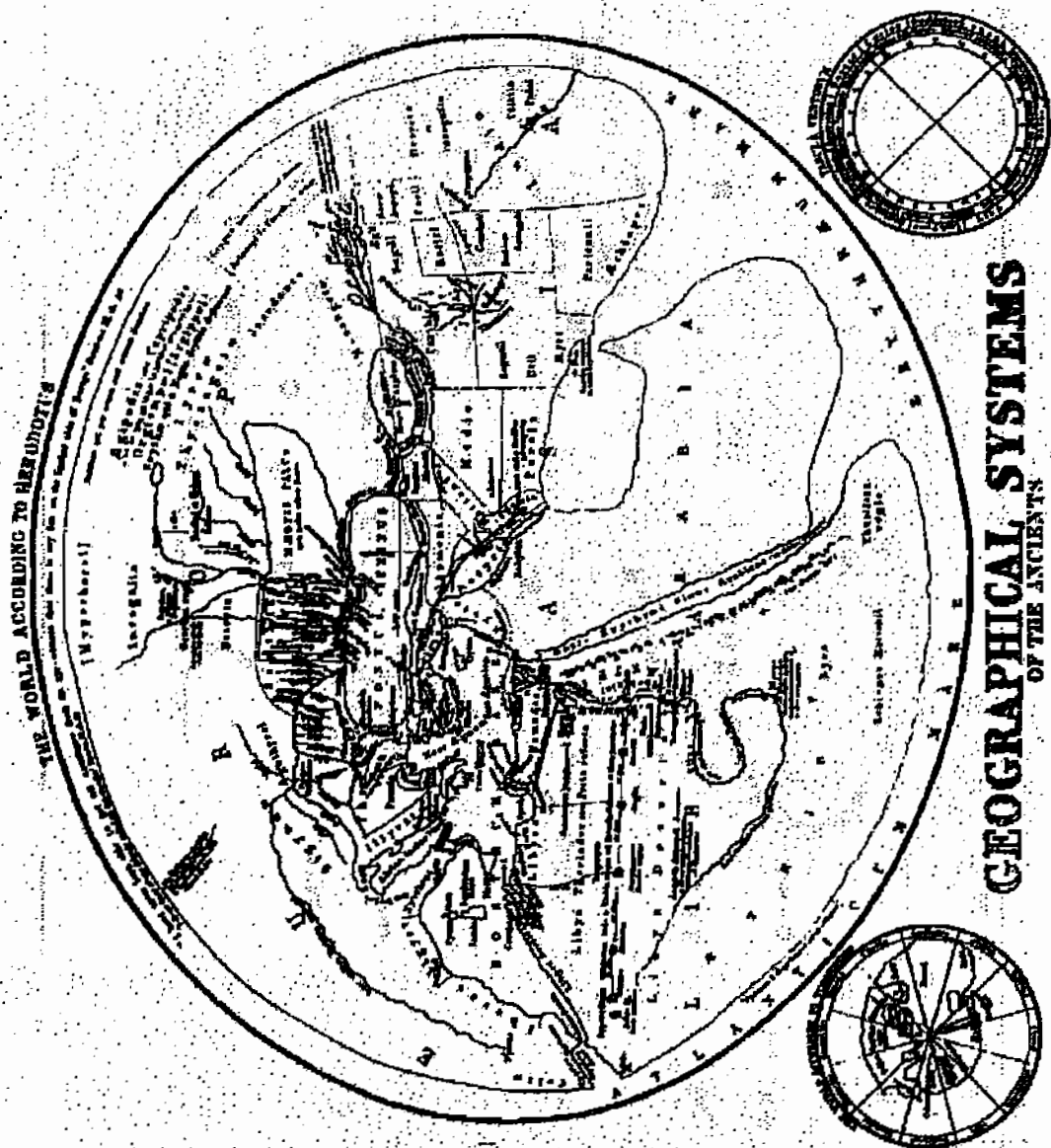
۲۰- آ. پیترواندر Aa Piter Vander (۱۶۵۹-۱۷۳۳م) دریای شمال ایران را مشابه نظر و نقشه آدام اولثارتوس معرفی کرده و در نقشه با همان سه نام آورده است.

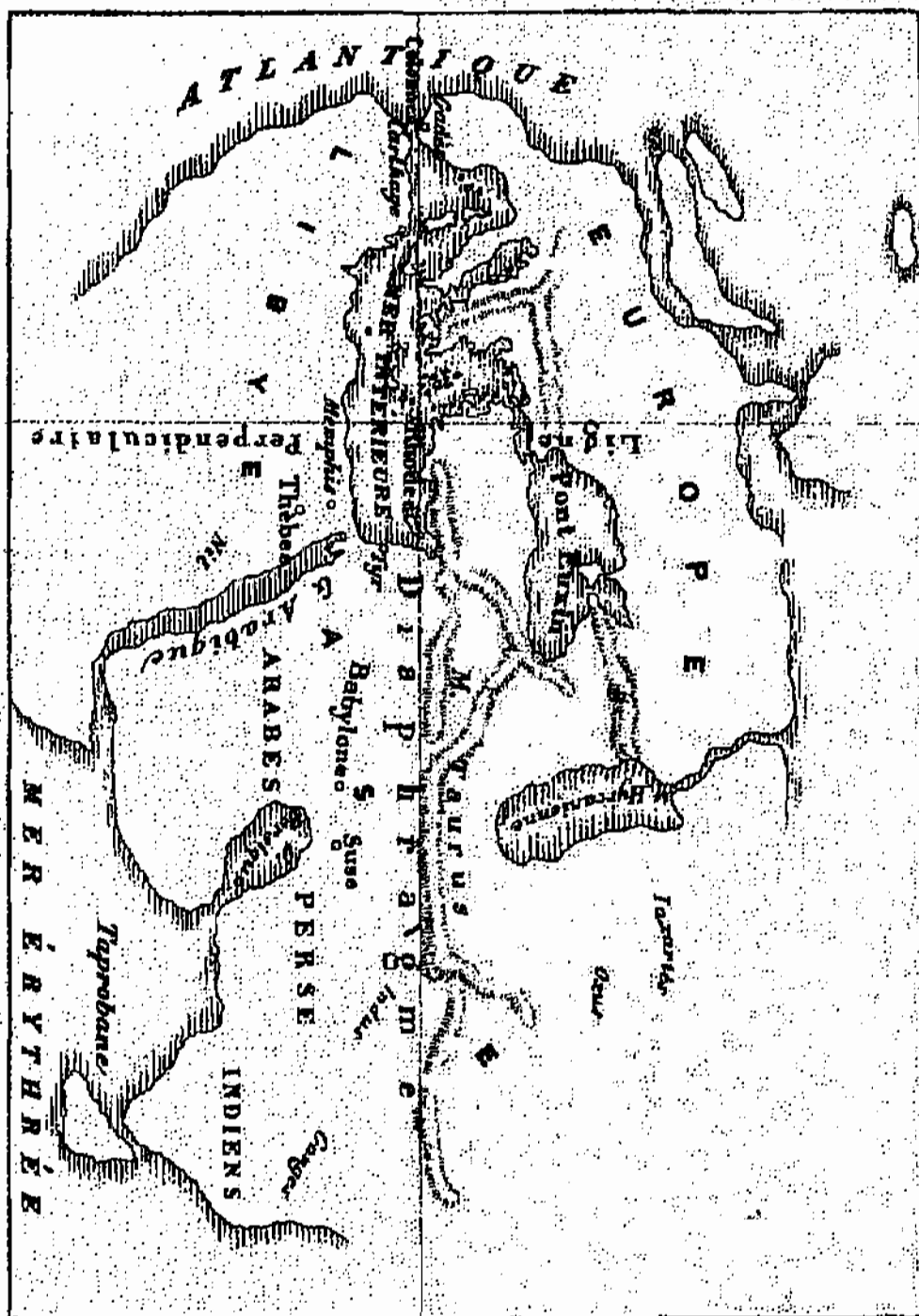
۲۱- تولین تئودوروس Tholing Theodoros (در گذشته به سال ۱۶۳۴م) دریای شمال ایران را در نقشه خود با هر دو نام دریای هیرکان و کاسپی معرفی کرده است Caspium و Mare Hyrcanum.

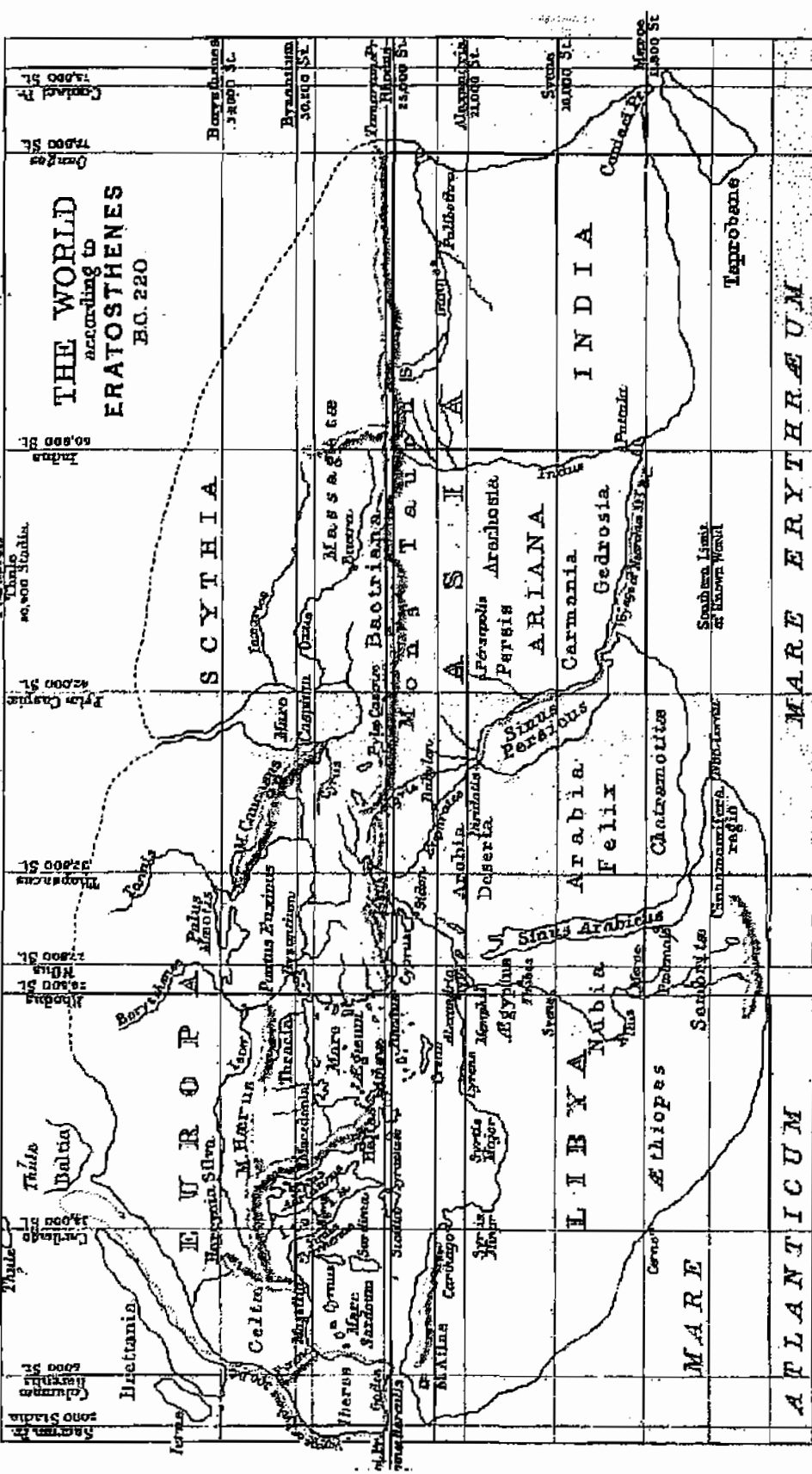
۲۲- کلاریوس کریستوفوروس Cellarius Christophorus (۱۶۳۸-۱۷۰۷م) نیز این دریا را با هر دو نام هیرکان و کاسپی Caspium و Mare Hyrcanum در نقشه آورده است.

۲۳- نیکلاس دوfer Nicolas de Fer (۱۶۴۶-۱۷۲۰م) دریای شمال ایران

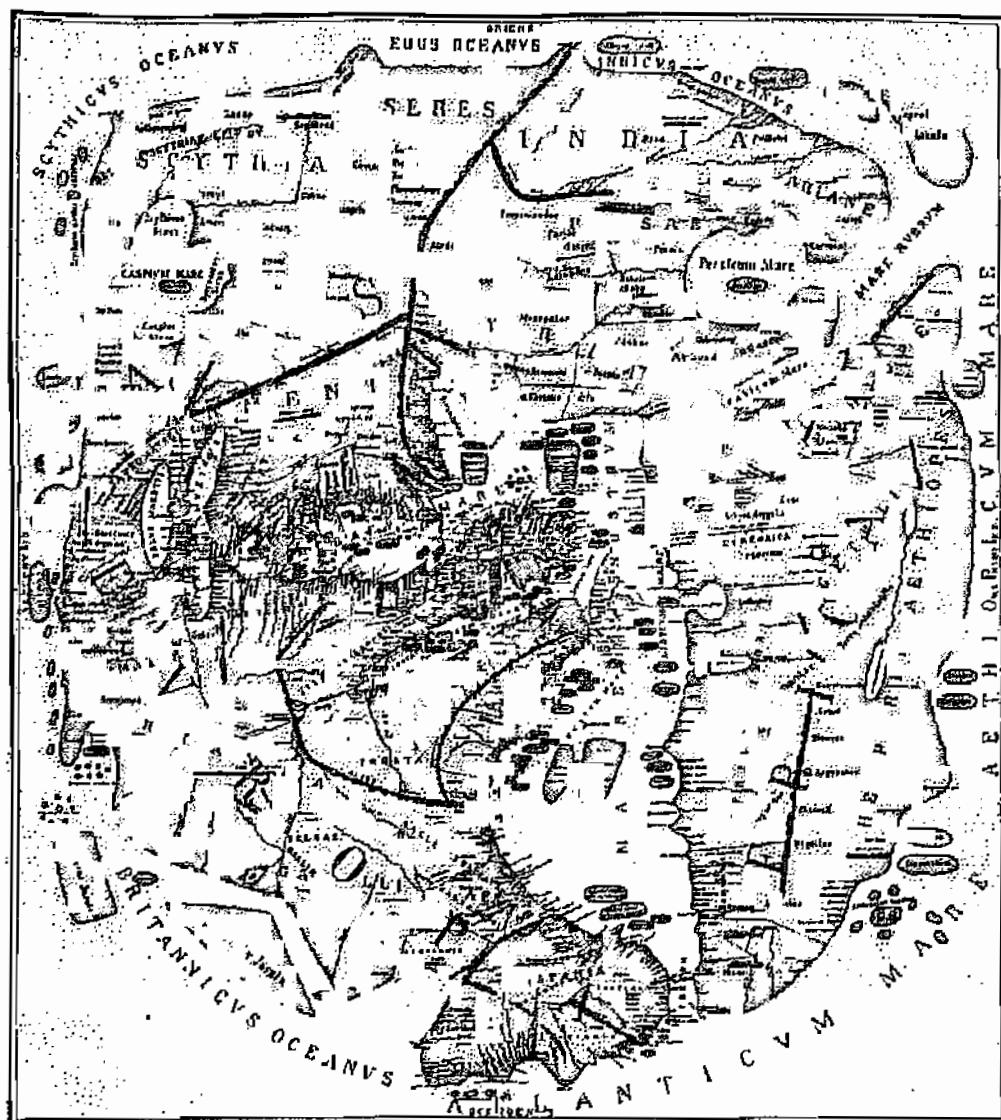
جز از نام کاسپی Mere Caspienne آن را با نام دریای کیلان (گیلان)
Mer de Kilan نیز معرفی کرده است.







ORBIS HABITABILIS AD MENTEM POMPONII MELAE





Sphaera Julii Honorii

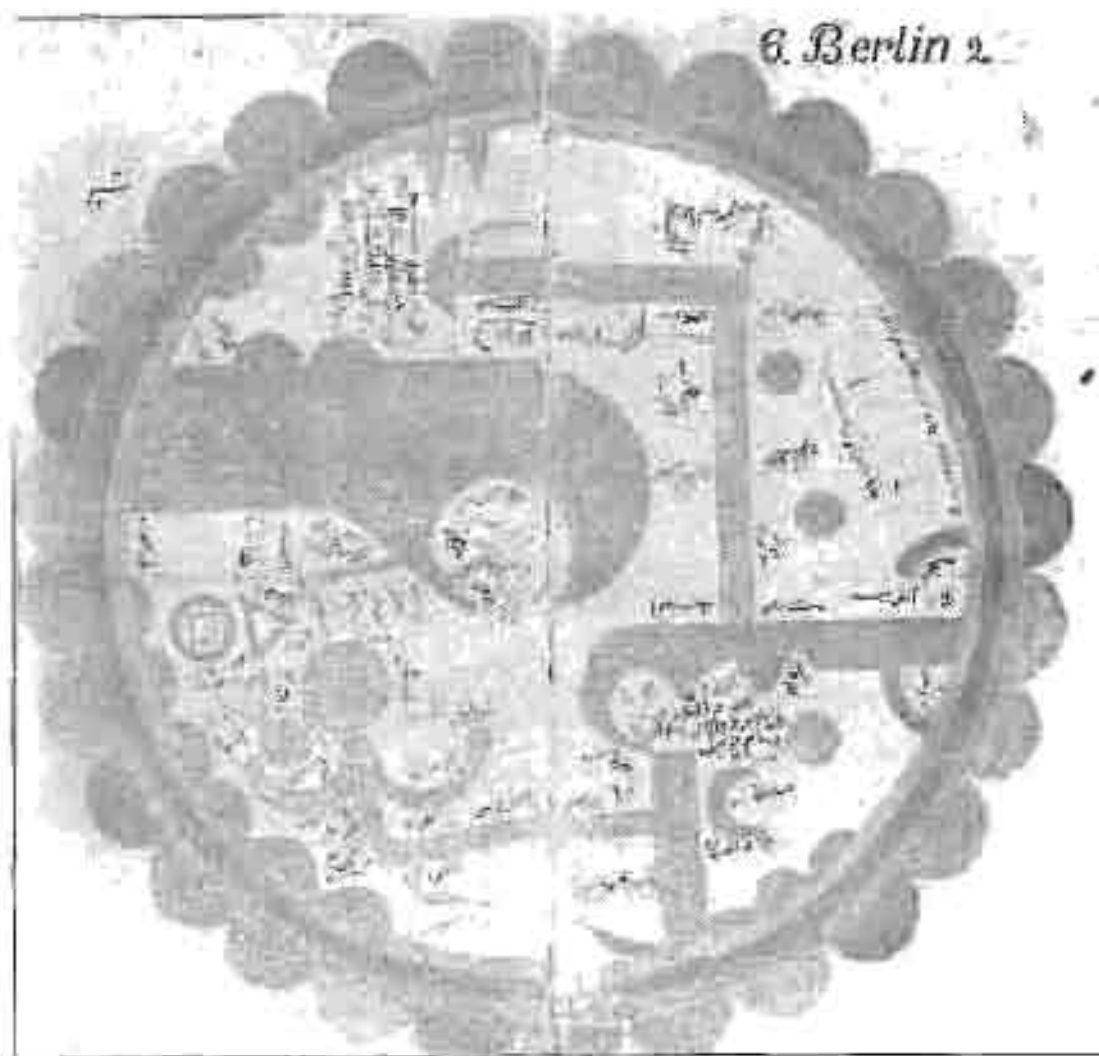


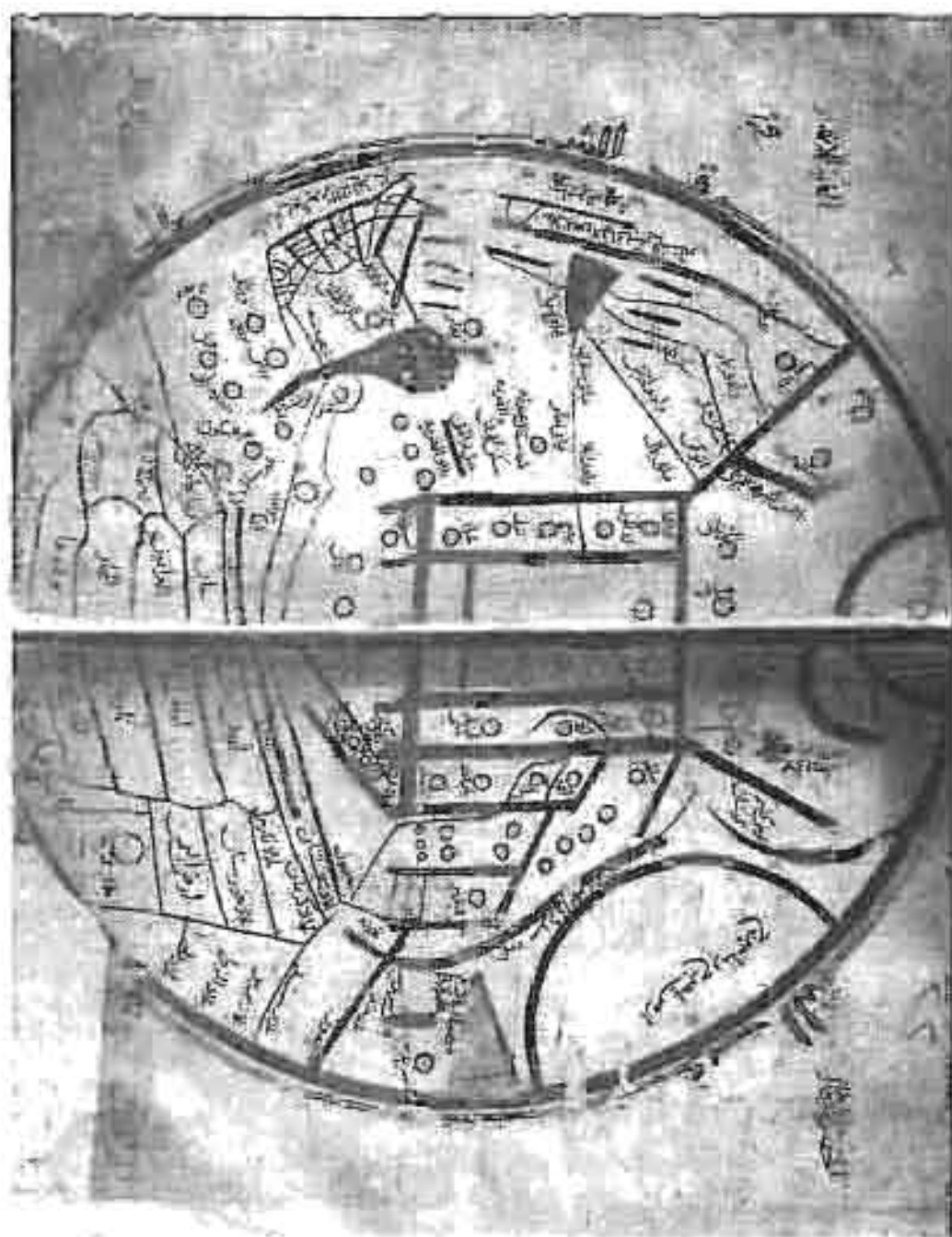




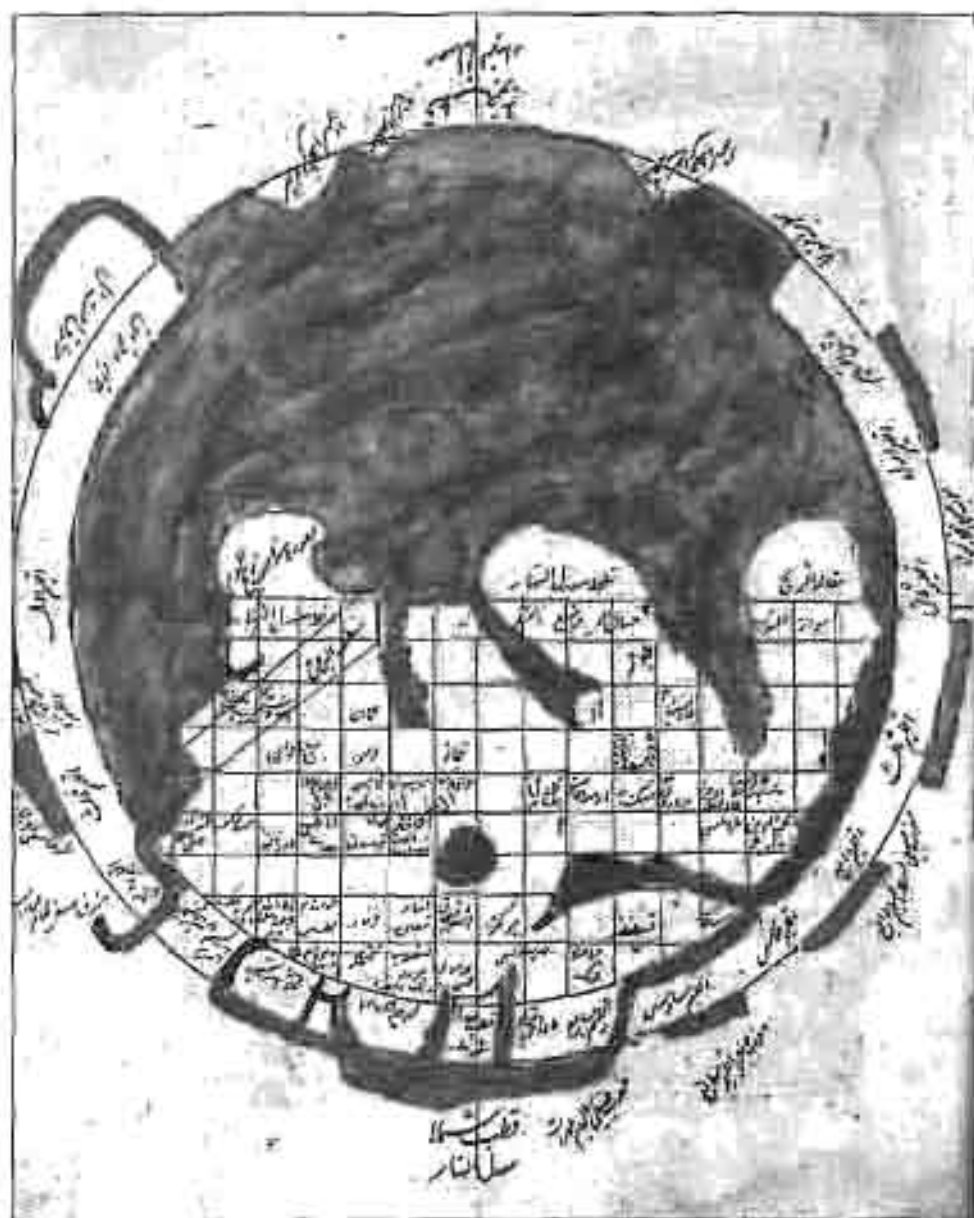


6. Berlin 2

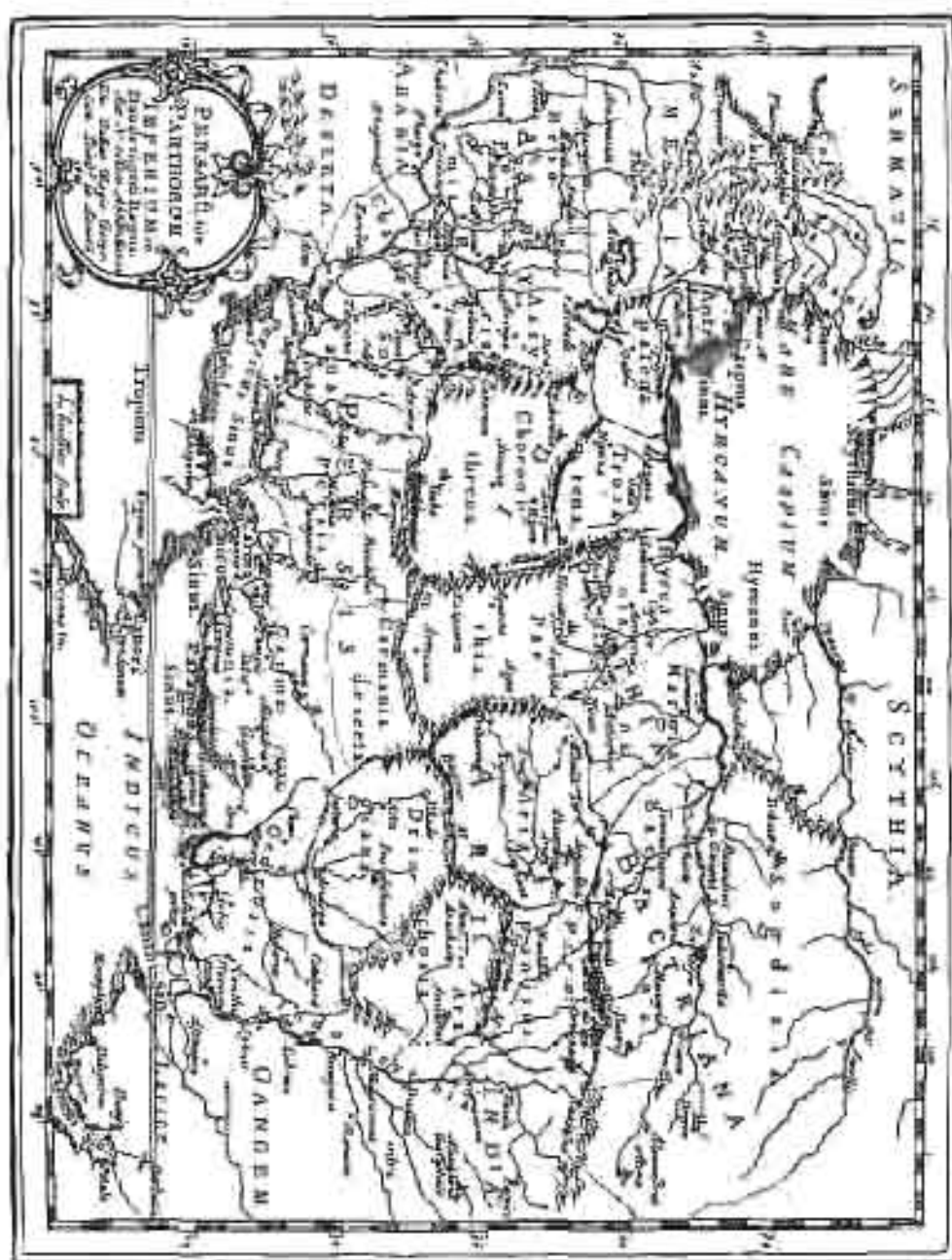


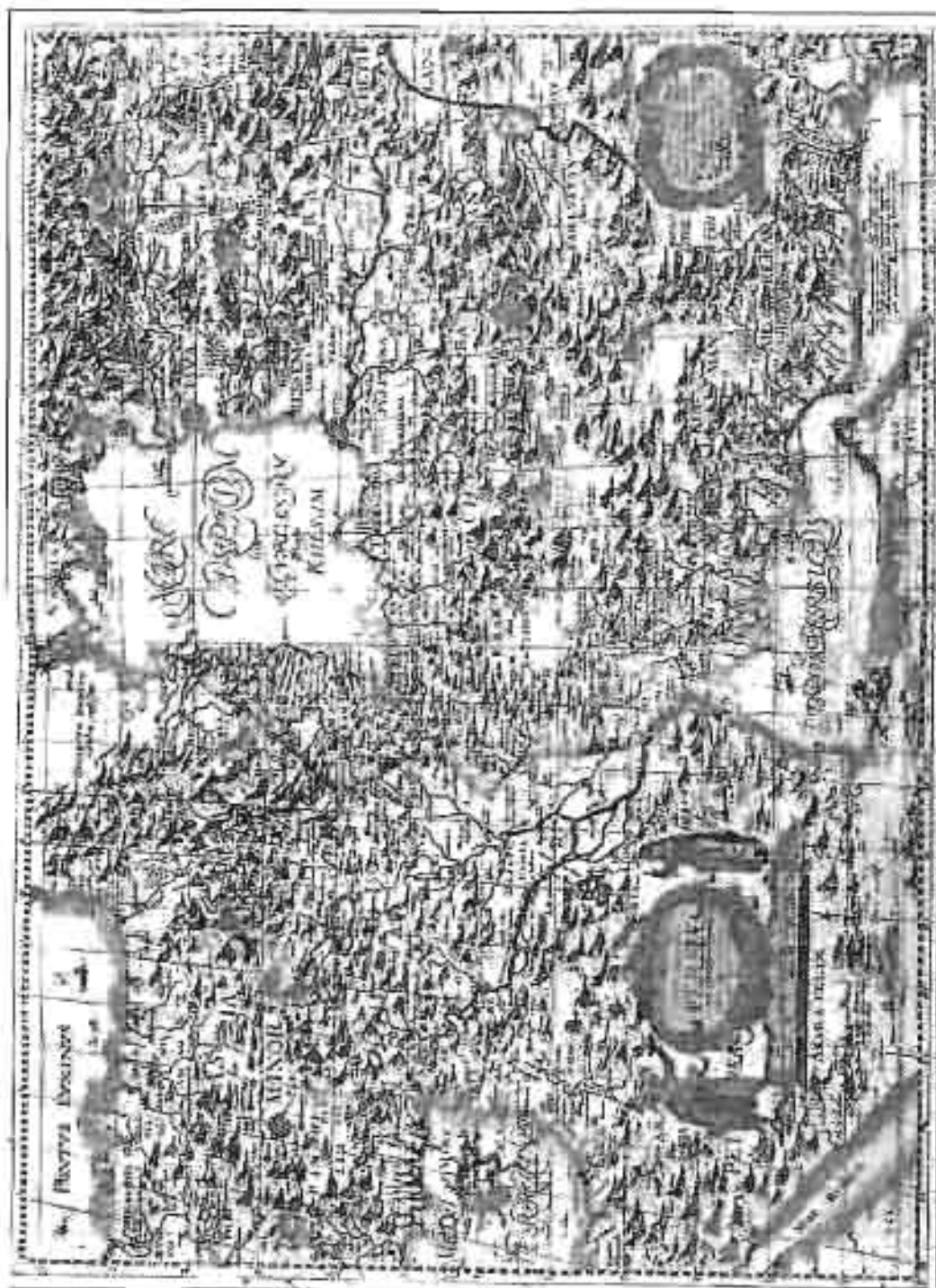




















کتابنامه

الف: منابع فارسی و عربی

آشنائیس، / ایرانیات در کتاب بزم فرزندگان، برگردان جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش؛

ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بیروت، ۱۹۷۹م؛

ابن اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمد، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ش؛

ابن اعثم کوفی، احمد، کتاب الفتوح، به کوشش علی شیری، بیروت، ۱۴۱۱ق؛

ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش گای لسترنج و رینولد نیکلسن، تهران، ۱۳۸۵ش؛

ابن حوقل، ابوالقاسم، صورة الارض، به کوشش ی. ه. کرامرس، لیدن، ۱۹۲۹م؛

ابن خردادبه، عبیدالله، المسالك و الممالك، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م؛

ابن خردادبه، عبیدالله، المسالك و الممالك، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، ۱۳۷۰ش؛

ابن رسته، الاعلاق النفیسه، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۱م؛

ابن فضلان، احمد، *سفرنامه ابن فضلان*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، ۱۳۴۵ش؛

ابن فقیه، احمد بن محمد، *کتاب البلدان*، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، ۱۹۹۶م؛

ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، *تقویم البلدان*، به کوشش رنو و دوسلان، پاریس، ۱۸۴۰م؛

ادریسی، محمد، *نزهة المشتاق فی اختراق الافاق*، بیروت، ۱۹۸۹م؛
اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، *مسالك الممالك*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۰م؛

همو، همان، *مسالك و ممالك*، ترجمه فارسی قرن ۵ و ۶ق، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷ش؛

الانصارى الدمشقى، شمس الدين محمد، *نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر*، بیروت، ۱۹۸۸م؛

بشارى مقدسى، محمد، *احسن التقاسيم فی معرفة الاقاليم*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م؛

بلاذرى، احمد بن يحيى، *فتوح البلدان*، به کوشش عبدالله انيس الطباع، بیروت، ۱۴۰۷ق؛

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، *تكملة و ترجمة تاريخ طبرى*، به کوشش محمد تقی بهار، تهران، ۱۳۴۱ش؛

بندهش فرنبنغ دادگی، گزارنده مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹ش؛

ثعالبی، ابومنصور، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، به کوشش زوتنبرگ،
پاریس، ۱۹۶۳م؛

جعفری، عباس، *گیتاشناسی ایران، دایرةالمعارف جغرافیایی ایران*، تهران،
۱۳۷۹ش؛

حافظ ابرو، شهابالدین عبدالله، *جغرافیای حافظ ابرو*، به کوشش صادق
سجادی، تهران، ۱۳۷۵ش؛

حدودالعالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران،
۱۳۴۰ش؛

الحسینی العلوی، ابوالمعالی محمد، *بیان الادیان*، به کوشش عباس اقبال،
تهران، ۱۳۱۲ش؛

حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۱۰م؛

حمدالله مستوفی، *نزهةالقلوب*، به کوشش گای لسترنج، لیدن، ۱۹۱۳م؛

خوارزمی، محمدبن موسی، *کتاب صورةالارض*، به کوشش هانس فن مژیک،
وین، ۱۹۲۶م؛

رضا، عنایتالله، «آمل»، *مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ۱۳۶۸ش؛

رضا، عنایتالله، *اران ازدوران باستان تا آغاز عهد مغول*، تهران، ۱۳۸۰ش؛

ضیاءپور، جلیل، «مازندران فردوسی کجا است»، *شاهنامه‌شناسی*، ج ۱، تهران،
۱۳۵۷ش؛

طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، به کوشش ابوالفضل ابراهیم،
قاهره، ۱۹۶۰م؛

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش؛
همو، همان، به کوشش ی. ا. برتلس، مسکو، ۱۹۶۳م؛

فرهنگ فارسی محمد معین؛

فومنی گیلانی، ملاعبدالفتاح، تاریخ گیلان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران،
۱۳۴۹ش؛

قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، در کتاب المسالك و الممالك ابن خردادبه، به
کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م؛

قزوینی، زکریا محمدبن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت، ۱۹۸۴م؛

قزوینی، محمد، بیست مقاله قزوینی، تهران، ۱۳۳۲ش، ج ۱ و ۲؛

کستلر، آرتور، خزران، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۱ش؛

کیا، صادق، شاهنامه و مازندران، تهران، ۱۳۵۳ش؛

گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ش؛

گیرشمن، ر.، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، ۱۳۴۹ش؛

مالکوم کالج، پارتیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۵۷ش؛

مجله التواریخ و القصص، به کوشش ملک‌الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸ش؛

مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش

محمدحسین تسبیحی، با مقدمه محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۴۵ش؛

همو، همان، به کوشش عباس شایان، تهران، ۱۳۳۳ش؛

مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، به کوشش عبدالله اسماعیل

الصاوی، بغداد، ۱۳۵۷ق/۱۹۴۸م؛

- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۹۶۵م؛
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، به کوشش محمد محی‌الدین، قاهره، ۱۳۸۴ق؛
- مقدسی، مطهر بن طاهر، *البدء والتاریخ*، پاریس، ۱۹۰۳م؛
- مینورسکی، و.، *تاریخ شروان و دربند*، ترجمه محسن خادم، تهران، ۱۳۷۵ش؛
- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴ش؛
- یاقوت حموی، *معجم البلدان*، به کوشش وستنفلد، لایپزیک، ۱۸۰۸م؛
- یسنا، گزارش پورداود، تهران، ۱۳۵۶ش؛
- یشتها، گزارش پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۶ش؛
- یعقوبی، احمد، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م؛

ب: منابع لاتین

- Abramian, *Nauchnie trudi armianskogo uchenogo VII veka Ananiya shirakatsi*, Erevan, 1944;
- Akopyan, A. A., *Albanya-Aluank v grekolatinskikh i drevnearmyaniskikh i drevnearmyanskikh istochnikakh*, Erevan, 1987;
- Aliev, I., *Istoriya Midii*, Baku, 1989;
- Aliev, I., *Ocherk istorii Atropatenii*, Baku, 1989;
- Arrian, *Anabasis*, London, 1978;
- Artamonov, M. I., *Istoriya khazar*, Leningrad, 1962;
- Barthold, V. V., *Sochineniya*, T. II(1), Moscow, 1963, T. V., Moscow, 1968;
- Barthold, W. V., *vorlesungen oberdie Geschichte der torken Miettelasient*, Berlin, 1935;
- (BSE²), *Bolshaia sovetskaia Entsiklopediya, votroe izdanie*, Moscow, 1949-1958;
- (BSE³), *Bolshaia sovetskaia Entsiklopediya, treti izdanie*, Moscow, 1970-1978;
- Buniatov, Z., *Azerbaijan v VII-IX VV.*, Baku, 1966;
- Cowley, A. E., *Aramaic papiry of the fifth century*, B. C. Oxford,

1923;

Cowley, A. E., Porten B. Kews of Elephantine and Arameans of syene, Jerusalem, 1974;

Dandamaev, M. A., Politicheskaya istoriya Akhemenidskoy derzhavi, Moscow, 1985;

Diakonov, I. M., Istoriya Midii of drevneishikh vremen do kontsa IV veka do n. e, Moscow-Leningrad, 1956;

Diakonov, I. M., «vostochnii Iran do kira», Istoriya Iranskogo gosudarstva; kulturi, Moscow, 1971;

Dorn, Izvestiya o khazarakh, ZHMNP, 1844, ch. XLIII N: 7, 8;

Dunlop, D. M., The History of the Jewish Khazars, New York, 1967;

Eilers, W., Geographische Namengebund in und am Iran, Munchen, 1962;

Encyclopaedia Britannica Library, «Hyrcania»;

Favstos Buzand, Istoriya Armenii, Erevan, 1953;

Gevond, (Levond), Istoriya khalifov vardapeta, perevod k. patkanian, sb 1862;

Grantovskii, E. A., Rannyaya istoriya Iranskikh plemen predney Azii, Moscow, 1970;

- Gumilev, L. N., *Hunnu*, Moscow, 1960;
- Gumilev, L. N., *Nekotorie voprosi Hunov*, VDI, 1960, N. 4;
- Gumilev, L. N., *Otkritie Kazari* (Istoriko-geograficheskii etud), Moscow, 1966;
- Gumilev, L. N., *Voina 589 g. i Geratskaia bitva*, Izvestiya otdel obshestv. Nank, 1960, N. 2;
- Hannestad, K., *Les relations de Byzance avec la Transcaucasie et l'Asie centrale au V et VI siecle*, Byzantion, Bruxelles, 1957;
- Hekataios (Hecataei), *fragmenta FHG*, edit. K. Muller;
- Herodotus, with an english translation by A. D. Godley, London, 1946;
- Herzfeld, E., *The Persian Empire studies in geography and ethnography of the ancient Near East*, Wiesbaden, 1968;
- Honigman, E. D., *siben klimata*, Heidelberg, 1924;
- Inostrantsev, K. A., *Hunnu i Gunni*, Leningrad, 1926;
- Karaulov, N. A., *Svedeniya arabskikh geografov IX-XVV. Pkh o kavkaze*, SMOMPK, XXXVIII 1908;
- Kent, R. O., *Old Persian*, New Haven, 1953;
- Kokovtsov, P. K., *Evreysko-Khazarskaya Perepiska vX veke*, Leningrad, 1939;

- Krachkovskii, I. Iu., *Arabskaia geograficheskaia literatura, Izbrannie sochineniya*, Moscow-Leningrad, 1957;
- Kraeling, E. C., *The Brooklyn Museum Aramaic papyri New documents of the fifth century B. C. from Jewish Colony of Elephantine*, New haven, 1953;
- Kulakovskii, *Istoriya vizantii I-III, kiev*, 1910-1915;
- Marquart, J., *Eranšahr der Geographie des Moses Xorenasi*, Berlin, 1901;
- Marquart, *Osteuropäisch und Ostasiatische strefzünge*, Leipzig, 1903, Darmstadt, 1961;
- Mavrodin, V. V., *Nachale more khodstva na Rusi*, Leningrad, 1942;
- Moravcsik, Turcica, II, 1943;
- Moravesik, *Zur Geschichte der ongaren*, ungarische, Jahrbücher, X., 8;
- Movses Kalankatuatsi, *Istoriya strani Aluank*, Perevod sh. V. smbatyan, Erevan, 1984;
- Movses Khorenatsi, *Istoriya Armenii, per. Gagika sarkisyana*, Erevan, 1990;
- Oranskii, I. M., *Vvedenie v Iranskuyu filologiyu*, Moscow, 1950;

- Pauly, Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumsuissenschaft, Munchen, 1972;
- Persian Gulf, *Atlas of old and historical maps by the Editorial board*, V. I. Tehran, 2006;
- Plini, *Nat. History*, London, 1967;
- Potren, B., *Jews of Elephantine and Aramieans of syene*, Jerusalem, 1974;
- Procopius, *History of the wars*, tr. H. B. Dekwing, London, 1954;
- Ptolemaios, *Geography*,
- Rudenko, G. I., *Kultura naseleniya Tsentrlnogo Azia v skifskoe vremena*, Moscow-Leningrad, 1960;
- Sarkisian, G., «vvedenie», *Movses khorenatsi, Istoriya Armenii*, Erevan, 1990;
- Sebeos, *Istoriya imperatora Irakliya, sochinenie sebeosa pisatelya VII v.*, per. K. Patkaniana, SPB 1862;
- Shan Lue, *Ocherk istorii kitaya*, Moscow, 1959;
- Strabo, *The Geography*, London, 1969;
- Theofanes, (Feafan), *vizantiets, Letopis vizantiata ot Dikletina do tsarei Mikaila i sin ego feofilakta*, per. V. I Obolenskogo, Moscow, 1890;

Vander, *Atlas of old and Historical maps*, V. II, Tehran, 2005;

Vasiliev, A. A., IGAIMK, Vs 222;

نمایه

- آبلیانوس ۹۳
آبان کسوان ۲۹
آبسکون ۹۶
آتیلا ۴۸، ۴۱
آثار البلاد و اخبار العباد ۳۳
آشنائیس ۷۹
آخسانتا ۱۰۷
آذربایجان (جمهوری) ۱۱
آذربایجان ۳۸، ۵۳، ۵۸، ۸۲، ۹۶، ۱۱۲
آرثیان ۸۱
آرتاشس ۴۲
آرتامونوف ۴۲، ۴۹، ۶۹
آرستی ۱۰۷
آریستا بولوسی ۸۹
آریان ۸۵، ۸۷
آریایی ۸۵، ۸۶
آریسو ۱۰۵
آریومرد ۸۰
آزف ۱۰۹
آزق (آزق) ۱۰۹
آستیاک ۸۱
آسیا ۱۱، ۴۹، ۵۵، ۷۸، ۷۹، ۹۵، ۱۰۶
آسیای صغیر ۷۹، ۸۲
آسیای مرکزی ۳۹، ۵۰، ۱۱۵
آسیای مقدم ۵۰
آشور ۸۴، ۹۲
- آغاچری (آغاچری) ۴۸، ۴۹
آکاتزیر (آق خزر) ۴۸
آکسفورد ۴۷، ۸۶
آلاشان ۴۰
آلان - آلان ها ۴۰، ۴۲، ۵۶، ۶۶، ۷۱، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶
آلبانی ۸۵
آلبانیای قفقاز (اران) ۶۷، ۸۸
آلتایی ۴۰، ۴۹
آلما ۱۰۵
آلمانی ۱۳، ۹۱
آلیس (هالیس - قزل ایرماق) ۱۱۴
آمل ۱۵، ۱۶، ۳۴، ۶۹
آمینوس مارسالینوس ۱۰۷
آنانیا شیراکاستی ۱۳، ۳۰، ۴۴، ۴۶
آنقره ۱۱۴
آوار ۴۶
آوتو فرادات ۸۷، ۸۸
- «الف»
ایخاز ۴۵، ۵۰
ابن اثیر ۲۸، ۶۶
ابن اسحاق کندی، ابویوسف یعقوب ۱۲۲
ابن اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمد ۳۴، ۳۵
ابن اعثم کوفی ۶۰
ابن بلخی ۲۸
ابن حوقل ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۴۸، ۶۹، ۷۵، ۹۸

۱۰۳	۱۱۵، ۱۰۶، ۱۰۰، ۹۵، ۹۱، ۷۸
ابن خردادبه ۱۳، ۲۹، ۳۰، ۶۹، ۷۰، ۷۷	اروند رود (دجله) ۳۳
۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	ارین (قبه ارین) ۲۵
ابن رسته ۷۷، ۱۰۹	اژه ۷۳
ابن عربی، محی‌الدین محمد ۱۲۳	اسپانیا ۴۶، ۱۱۶
ابن فضلان ۴۸، ۶۹، ۹۷، ۱۰۳	اسپانیایی ۹۱
ابن فقیه ۱۴، ۳۱، ۱۱۷	استانبول ۱۱۰
ابن کلبی ۳۱	استرآباد ۳۴
أبو الفداء ۱۰۸، ۱۰۹	استرابو ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۱۰۸
أبودلف، مسعر بن مهلهل خزر جی ۳۳	اسفندیار ۱۱۲
أبورسین (أبرسین) ۲۲	اسکندر ۸۷، ۸۸
أبوریحان بیرونی ۲۵، ۱۲۰، ۱۲۳	اسکندریه ۵۰، ۵۳، ۹۵
أبوزید احمد بن سهل بلخی ۱۳، ۱۲۲	اسکیت (سکاهای کرانه دریای سیاه) ۴۱، ۸۸
أبومعشر بلخی ۲۵	۸۹، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۷
أبومنصور ثعالبی ۱۴	اسلاو (سقلاب، صقلاب) ۵۵، ۶۷، ۷۰، ۷۴
أپشیل ۴۵	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۸
اترک، رود ۸۰	أصطخری، أبواسحاق أبراهیم ۱۴، ۲۹، ۴۸
اتل (اتیل) ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۱۰۳، ۱۰۴	۶۹، ۹۷
أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم ۳۱	الأعلاق النفیسه ۷۷
أخبار الطوال ۱۴	أفریقا ۱۱
أدریسی ۱۰۳	أفشار، ایرج ۲۹، ۶۹، ۹۷
أراتوستنس ۸۵، ۱۲۱	أفغانستان ۱۷، ۱۱۵
أران ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۹، ۸۵، ۹۹	أقال، عباس ۳۳، ۳۵
۱۱۲، ۱۱۶	أقیانوس هند ۲۳
أران‌شاه ۶۹	أكسوس ۸۹
أردبیل ۵۸	اگر - سوان ۴۵
أرس، رود (آراکسس) ۶۵، ۶۷، ۷۹، ۸۴، ۹۹	البرز (کوه) ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵
أرمن ۵۶	البرز ۲۴
أرمستان ۴۳، ۵۸، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱	البروس ۲۱
أرمنی ۲۰، ۳۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶	الفانتین ۸۶
أرمینیا (ارمنستان) ۸۱، ۹۲	الوبیخا (ألوپکا) ۱۰۵
أروپا ۱۱، ۱۲، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۷۱، ۷۳	الامامیه الاثنی عشریه ۳۳

ایرانویج ۳۶	آمرّد ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
ایرانی ۱۲، ۲۵، ۳۷، ۴۲، ۵۳، ۵۷، ۶۹، ۸۳	آمرّد، رود ۹۳
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۹	امریکا ۱۱، ۸۶
ایستر ۱۰۷	اموی ۴۶، ۱۱۶
ایلرز ۹۱	اناریاک (ان آریان - نه آریان) ۸۵، ۸۶، ۸۹
این - شان ۴۰	انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد ۳۴
ایونیا (یونان) ۱۰۷	انطاکیه ۵۰، ۵۳
	انگلیسی ۹۱
«ب»	انوشیروان ۴۹
باب آلان (داریال) ۶۰	اوتیگور ۵۳
باب اران شاه ۱۱۷	اوخوس ۸۹
باب الابواب (دریوند قفقاز) ۵۶، ۵۷، ۶۶، ۷۵	اورال ۴۰
۹۰، ۹۶، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۷	اورانسکی ۱۰۷
باب اللان ۱۱۷	اورخون ۷۶
باب بارقه ۱۱۷	اورشلیم ۵۳، ۸۶
باب سمسجن ۱۱۷	اوستا ۳۲، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۴
باب شابران ۱۱۷	اوسیندام ۲۲
باب صاحب السریر ۱۱۷	اوکراین ۷۲، ۷۸، ۱۱۷
باب صول (چور) ۱۱۷	اوگر ۴۰، ۴۶
باب طارومان ۱۱۷	اوگری ۱۰۲
باب طبرسران شاه ۱۱۷	اولثارتوس، آدام ۱۲۴
باب فیلان شاه ۱۱۷	اولگ ۱۱۸
باب لازقه ۱۱۷	اوم ۱۰۴
بابل ۲۶، ۸۴	اونوگور ۴۶
باختر ۲۶	اویغور ۴۷
بارتولد، و. و ۴۳، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۱۱۷	ایتالیایی ۹۱
بارسیل (باسیل) ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶	ایران ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶
بارکانیا (وارکانا - هرکانا) ۸۱، ۸۲	۲۹، ۳۲، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۴، ۶۹، ۹۵، ۹۹
باشقیرستان ۱۱۵	۱۱۹
بیحتری ۷۰	ایران از آغاز تا اسلام ۸۴
بحر القزوين ۱۱، ۷۸، ۹۲	ایران‌شاه ۶۹
بحر جرجان ۸۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۳	ایران‌شهر ۱۳، ۱۹

بحر خضر ۱۲۳	بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد ۲۸
بحر خوارزم ۸۳، ۱۲۲	بلغار (بالکار) ۲۱، ۴۱، ۵۵، ۶۷، ۷۱، ۷۵
بحر طبرستان ۱۰۱، ۱۲۲	۱۰۵
بحرالاعاجم ۹۶	بلکار ۴۳
بحرالخر ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳	بلنجر ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶
بحیره جرجانیه (دریاچه گرگان) ۹۶	۶۹، ۷۰، ۱۰۰، ۱۱۶
بخارا ۹۷، ۱۰۱	بنجر ۵۰
البدء و التاريخ ۲۸	بندهش ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۸۳
بربر (سرزمین) ۲۱، ۲۶، ۲۸	بنطس (بنطیقس، بنطوس) ۱۰۸، ۱۱۰
بربر ۳۱	بوزان (رود) ۱۰۲
بربرستان ۳۱	بهار، مهرداد ۲۲، ۸۳
برتلس ۱۵، ۱۶، ۱۹	بهرام پنجم (بهرام گور) ۳۳
برجان ۱۱۳	بهرام چوبینه ۵۱، ۵۳
برزیلا ۴۳	بهیستون ۸۲
برسولا ۴۳	بیان الادیان ۳۳
برشلیه ۴۴	بیروت ۶۹
برشولیا ۴۳	بیزانسی ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۴، ۶۰، ۶۳
برطاس ۷۵، ۱۰۵	بیضا (البيضاء - شهر سفید) ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰
برغر ۶۸	۱۰۰، ۱۱۲
برغز ۶۸	بیکنند ۹۷
برنجی ۲۹	«پ»
بروکلین ۸۶	پارت ۲۲، ۸۰، ۸۱، ۸۲
برهمن ۱۹	پارتیان ۴۴، ۵۳، ۷۹، ۸۱
بزم فرزندگان ۷۹	پارس ۱۹، ۸۱، ۸۶
بست ۱۵	پارسیان ۵۱، ۸۶
بشاری مقدسی ۳۱، ۱۲۳	پاریس ۱۲۱
بطلمیوس ۹۲	پالوس متوتیس ۱۰۹
بغداد ۹۷، ۱۱۷	پامیر ۵۰
بقلار ۱۱۴	پامیر، کوهها ۲۲
بلاذری ۱۴، ۴۳، ۶۰، ۶۳	پانتی آت ۸۶
بلخ ۲۶، ۲۷، ۲۹	پایتاکاران ۸۴، ۸۶، ۸۷
بلدان (البلدان) ۱۴، ۱۱۲	

تاریخ گزیده ۹۱	پچناگ (پچناک، پچنگ) ۵۷، ۶۷، ۷۲، ۷۴
تاریخ گیلان ۹۸	۱۰۵
تاریخ یعقوبی ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵	پروکوپوس ۴۵، ۴۹، ۵۴
تازیان ۲۶، ۵۷	پرهیس ۸۶
تالش ۲۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶	پریسکوس ۴۸
تامانیان ۸۱	پلینیوس ۸۸
تانائیس (ذُن) ۷۰، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۳	پلیو ۴۷
تاپیر (تپور) ۸۷، ۸۸، ۸۹	پنتی - کپه ۱۰۷
تبریز ۵۸	پورداود ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۲
تبسران ۶۹	پوزور اینشوشیناک ۸۳
تپوران ۳۲، ۳۶	پوس (پوسیک) ۸۶
تجن، رود ۸۱	پولیان ۷۳، ۱۱۷
تراکیه ۱۰۷، ۱۱۳	پولیبیوس ۸۲
ترکان - نرک ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴	پومپونیس ملا ۱۲۱
۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸	پونتس pontes ۱۰۸
ترکیه ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵	پونتوس pontos ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴
ترمذ ۲۹، ۳۰	پونتوس آکسینوس ۱۰۶
تسبیخی، محمدحسین ۳۵	پونتوس یوکسینوس ۱۰۶
تشر ۲۳	پونتوم (بخشی از آسیای صغیر) ۸۲
تشر یشت ۲۳	پیتر واندرا، آ. ۱۲۴
تغز غز (توغوز اوغوز) ۹۷	
تفضلی، احمد ۲۴، ۳۶	«ت»
تفلیس ۵۶، ۵۹	تنوفانس ۴۳
تقویم البلدان ۱۰۸	تاریخ آلبانیا ۴۶
تکلمه و ترجمه تاریخ طبری ۲۸	تاریخ ارمنستان ۳۰
تمیشه ۱۵، ۱۶، ۳۵	تاریخ الرسل و الملوك ۵۰، ۱۰۰
التنبیه و الاشراف ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۷۷، ۹۶، ۹۷	تاریخ سنی ملوک الارض و انبیاء ۱۴
۱۱۳، ۱۰۴	تاریخ سیاسی دولت هخامنشی ۸۰
تواسپار ۴۵	تاریخ شروان و دربند ۶۵، ۶۶، ۶۹
توجرمه ۴۷	تاریخ طبرستان ۳۵، ۳۶
توران ۲۶	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ۳۵
تورانیان ۸۵	تاریخ طبری ۱۴

چولب ۴۵	تورگش ۵۷
چوواش ۱۲۰، ۷۶، ۴۱	توکیو (تورکیو) ۵۴، ۵۱، ۴۹
چین (چینی) ۱۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۵۳	تولین، تنودوروس ۱۲۴
۱۰۷، ۵۴	تیریش ۲۳
چینستان ۲۲	تیسفون ۵۳
	نیگران ۴۸
«ح»	«ث»
حافظ ابرو ۱۰۸	ثعالبی، ابومنصور ۵۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۱۸، ۱۴
حبیبی، عبدالحی ۴۳، ۲۸	
حدودالعالم ۱۴، ۳۰، ۹۸، ۱۰۹	«ج»
حسینی علوی، ابوالمعالی محمد ۳۳	جارجم ۳۵، ۳۶
حصدای براسحاق بر عذرا برشپروت مناحم	جراح بن عبدالله حکمی ۵۸، ۶۶
۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۲، ۷۳، ۴۶	جرجانیه (هیرکان) ۱۰۶
حلوان ۳۳	جرزان ۶۵
حمدالله مستوفی ۳۴، ۹۱، ۱۲۳	جعفری، عباس ۲۱
حمزه اصفهانی ۱۴	جغرافیای حافظ ابرو ۱۰۸
حمیر ۲۷، ۳۱، ۳۲	جمشید جم ۲۴
حومیر ۳۱	جمکرت (جمکرد) ۲۴، ۲۵
حیدر علی یف ۱۱	جمکوت ۲۴
«خ»	جوانشیر ۵۷
خاسیتروس ۹۰	جونگار ۴۰
خاقانات ۵۵، ۷۳	جهرم ۲۱
خاقانات ترک ۴۴، ۵۱، ۵۵	جیدان (خیداق - قیخلاق) ۶۶
خاقانات خزر ۴۴، ۴۶، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۱۰۵	جیلان نک: گیلان
۱۰۹	
خاقانات شرقی ۵۱	«چ»
خاقانات غربی ۵۱، ۵۳، ۵۵	چالوس ۳۴
خالدات (جزایر) ۲۵	چرمنگان (صرمنجان) ۲۹
خالقی مطلق، جلال ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۳۱	چرمیس ۱۰۵
۷۹	چغانیان ۲۹
خراسان ۲۲، ۳۳، ۹۶	چور (دربند) ۴۴، ۵۷، ۱۰۵

دارمستر ۳۱	خرسون ۵۴
داری (داریتی) ۸۶	خرلیخ (قارلوق) ۹۷
داربال ۶۰، ۷۱، ۱۰۰، ۱۱۷	خزر ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۶۵، ۷۰
داریوش اول ۸۲، ۱۰۷	۷۲، ۷۵، ۷۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵
داریوش سوم ۸۲	۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰
داغستان ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۱۰۰، ۱۱۶	خزر دنیزی ۷۸، ۱۱
دامغان ۳۳، ۹۷	خزر فرزند توجرمه ۴۷
داندامایف ۸۰، ۸۱	خزران (قوم) ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸
دانمارکی ۹۱	۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳
دانوب، رود ۷۳، ۱۰۷	۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲
دخویه ۲۹، ۳۱، ۴۸، ۷۰، ۱۰۴	۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰
دریبد (باب) ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۷۰	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
دریبد خزر ۴۵، ۵۷	۱۲۰
دریبد خزران ۱۲۳	خزیران ۴۳
دریبد قفقاز ۵۷، ۶۶، ۷۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۷	خسرو انوشیروان ۳۰، ۴۴، ۴۶، ۴۹
۱۲۳	خسرو دوم (پرویز) ۵۳، ۹۹
دریبد کاسپی ۴۵	خشایارشا ۸۰، ۱۰۷
دریاچه خوارزم (آرال) ۱۲۲	خشترینه (کاشتاریتی) ۸۱
دریای آبسکون ۹۶	خلیج فارس ۱۱۹
دریای آذربایجان ۹۶	خلیج قسطنطنیه ۱۱۱، ۱۱۲
دریاسای آزوف ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۷، ۷۰، ۷۵	خلیج هیرکان ۱۲۱، ۱۲۲
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۸	خملیج ۶۹، ۷۰، ۱۰۴
دریای آلبانیا ۱۲، ۸۹، ۹۰، ۹۵	خنریرث ۳۶
دریای ارمنیه (ارمنستان) ۹۶	خوارن ۸۰
دریای اسکیت ۹۰، ۹۵	خوارزم ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۲۰
دریای افریقیه ۷۷	خوارزمی، محمدبن موسی ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۹۶
دریای باب و ابواب (دریبد قفقاز) ۹۶	۹۷، ۱۲۲
دریای بنطس ۱۱۳	خیداق ۶۶، ۶۹
دریای پارس ۱۲۲	خیون ۳۹، ۴۰، ۴۱
دریای یودیک ۲۵	
دریای پونتوس ۱۰۳، ۱۱۸	«۵»
دریای چین ۱۵	دارزنجی ۲۹

دریای خراسان ۹۶	دریای کپورچال ۹۸، ۱۲
دریای خزر ۱۱، ۲۳، ۳۹، ۷۱، ۷۸، ۹۵، ۹۶	دریای کیسوم (کولسوم) ۱۲، ۱۲۴
۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲	دریای کیلان ۱۲۵
دریای خزری ۹۵-۹۶	دریای گرگان (جرجان) ۱۲، ۷۰، ۷۷، ۹۷
دریای خوارزم ۹۷	۱۰۱، ۱۰۲
دریای دیلم و گیل ۳۴، ۷۷، ۸۳، ۹۶	دریای گسکر ۱۲، ۹۸
۹۷	دریای گیلان ۱۶، ۷۷، ۱۲۵
دریای رودسر ۱۲، ۹۸	دریای مئوتیس ۱۱۸
دریای روس ۱۰۸	دریای مازندران ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۷
دریای روم ۷۷	دریای مایطس (آزف) ۶۸، ۱۱۴
دریای سیاه ۴۲، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۳، ۶۷، ۶۸	دریای مدیترانه ۷۷، ۱۱۳
۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶	دریای مغرب ۷۷
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳	دریای موقان ۹۶
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸	دریای هیرکان (هیرکانیا) ۱۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹
دریای شام ۱۱۱، ۱۱۲	۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۸
دریای شمال ایران ۱۱، ۱۳، ۲۳، ۳۲، ۳۶	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰	دریای هیرکانین ۱۲۱
۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۹۷	دماوند (دنبآوند) ۲۱
۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳	دُن (رود) ۴۱، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	۷۵، ۷۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۳
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴	دنلب ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۷۵، ۱۱۶، ۱۱۸
دریای طالش (تالش) ۱۲	دنیپر ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۱۰۵، ۱۰۷
دریای طبرستان ۱۲، ۷۷، ۸۳، ۹۷، ۱۰۱	دنیستر ۱۰۷
۱۰۲	دونتس ۶۷
دریای طنجه ۷۷	دیار بکر ۵۸
دریای غربی ۷۷	دیاکونف ۸۴، ۸۸
دریای فراخکرد (فراخکرت) ۲۲، ۲۳، ۲۵	دیصان ۴۴
دریای قزوین ۱۱۵، ۱۱۶	دیکائرخوس ۱۲۱
دریای قلزم ۹۸	دیلم ۳۴، ۷۴
دریای کاسپی ۱۱، ۱۲، ۵۰، ۵۵، ۶۳، ۷۷	دینکرد ۳۶
۷۸، ۷۹-۸۰، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲	دینوری ۱۴
۹۳، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵	دیوان مازندر (دیوان مازنی) ۳۶

زال ۱۷، ۱۵، ۱۴	«ذ»
زامیاد یشت ۲۲	ذوالاذ عارین ذوالمنارین الرانش ۲۹
زردمان ۴۳	
زکریای سخنور ۴۹	«ر»
زکی ولیدی طوغان ۴۸	را (رائو - روس - او آروس - وئورو) ۱۰۳
زوتنبرگ ۱۸	راسا (رائها) ۱۰۴
زین‌الخبار ۲۸	راوننا ۱۲۲
	راها ۱۰۴
«ژ»	رستم ۱۸، ۲۸، ۳۵
ژرمن (قوم) ۴۲، ۴۱	رستم فرخزاد ۲۰
ژوان ژوان (ژوزان) ۴۹	رشن یشت ۲۲
	رضا، عنایت‌الله ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۹
«س»	رگا (ری) ۸۲، ۳۴
سابیر ۹۷، ۶۷، ۵۷، ۴۹، ۴۶	رودما ۱۰۲، ۱۰۳
سارگل (سارکیل) ۹۷، ۷۵، ۶۸	رودنکو ۳۹
ساری ۳۴، ۱۶، ۱۵	روس ۵۵، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۴
ساسانی، ساسانیان ۲۰، ۳۳، ۴۶، ۴۹، ۶۴	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
۱۱۹، ۱۱۷، ۸۷، ۸۶	روسی ۲۱، ۴۳، ۷۲، ۷۳
سام ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴	روسیه ۷۰، ۱۰۳
سام کرتس ۱۰۵	روضه‌الصف ۳۱
سانسون، نیکلاس ۱۲۴	روکسولان ۱۰۷
ساوه ۹۷	روم ۵۱، ۹۵، ۱۱۲
ستوده، منوچهر ۳۰، ۹۸	روم شرقی ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۹
ستویس ۲۳	۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۹، ۱۰۰
سدویس (دریاچه) ۲۵	۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۷
سرمت ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۶، ۱۰۷، ۱۱۶	روم غربی ۴۱، ۴۲
سریدی ۱۰۵	رومیان ۵۰، ۷۵، ۸۳
سریر ۵۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵	
سُعدا (سوداوه) ۲۷، ۲۸	«ز»
سغد (سغدیانا) ۸۹، ۱۰۱	زابل ۱۵
سفیدرود ۹۲، ۹۳	زابلستان ۱۵، ۱۶، ۲۶
سکا (قوم) نک: اسکیت	زابلی ۱۶

سکاتیایی پارادرایا ۱۰۷	«ش»
سکودارا (اسکودار) ۱۰۷	شاپور اول (فرزند اردشیر بابکان) ۹۱
سگسار ۱۷، ۱۶	شاپور دوم ۴۶
سلمان (سلیمان) بن ربیعہ باہلی ۶۳	شاد شاپور ۹۱
سلنگا ۴۰	شام ۲۸، ۲۵، ۱۴
سمیات ۴۳	شاهنامه (فردوسی) ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹
سمدار شاه (سمران شاه) ۳۰	۳۱، ۲۷، ۲۰
سمرین عنتر ۲۸، ۲۷	شاهنامه ابومنصوری ۲۵، ۱۸
سمرقند ۱۰۱	شاهنامه شناسی ۲۲
سمنان ۹۷، ۳۳	شایان، عباس ۳۶
سمندر (زبندر) ۵۳، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷	شرکیل (سارکل) ۱۰۵
۶۹، ۷۰، ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۶	شروان ۵۷، ۶۵، ۶۹، ۱۰۱
سن پترزبورگ ۴۷، ۱۰۲	شط الحی ۳۳
سند ۲۲	شکا ۱۰۷
سوپروژسکویه ۱۰۹	شمبران (سمبران، سمران، سامران) ۳۰، ۳۱
سوتاپیه ۲۸	۳۲
سوخراییان ۳۶	شمربین فریقش (فریقش) ۲۸، ۲۷
سودابه ۲۸، ۲۷	شمربین یرعش ۲۸
سوداوه ۲۷	شمیشاط ۶۰
سور ۷۰	شوچب ۴۵
سوریان‌ها ۱۱۷	شومان ۲۹
سوغدک (سوگدا - سوگودا) ۱۰۷	شهربراز ۵۷
سولاک ۶۳، ۶۵، ۱۰۲	شیرویه ۹۹
سووار ۱۰۵	
سویاتوسلاو ۱۱۸	«ص»
سویاتوسلاو ایگورویچ ۷۴، ۷۵	صاحب بریر ۷۰
سیان - بی ۴۰	صفانیان (چغانیان) ۲۹، ۳۰
سیاه کویه (سیاه کوه) ۷۵	صور ۱۱۳
سیروس ۹۰	صورالاقالیم ۱۳
سیستان ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۸	صورالارض ۱۴، ۳۰، ۴۸، ۷۷، ۸۳، ۹۷
۳۲	۱۲۲
سیمرغ ۱۴	صول ۵۷

- فارسنامه ۲۸
- ضحاك ۲۰
- ضياء پور، جليل ۲۲
- فراخكرد (فراخكرد) ۲۴، ۲۳
- فراادات (فراادات فرن) ۸۷
- فرانسوى ۹۱، ۴۳
- فرانك (سرزمين) ۴۱
- فرانك (قوم) ۴۲
- قراَنك ۲۰
- فردوسى ۲۸، ۲۶، ۲۵، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۵، ۱۴
- ۳۱
- فرشوادگر (بدشخوارگر) ۳۵
- فرمند ۲۳
- فرهنگ سكاها ۳۹
- فرهوشى، بهرام ۲۳، ۲۱
- فريدون ۳۶، ۲۰، ۱۶، ۱۵
- فزارى ۲۵
- فنلاند ۱۰۳
- فوكاس ۵۳
- فومنى گيلانى، ملاعبدالفتاح ۹۸
- فيلان ۷۰
- فينها (فنلاندىها) ۱۱۸
- «ق»
- قازماق ۴۸
- قباد اول (كواد) ۹۹، ۴۹
- قبادق (كوادك) ۱۱۴
- قبارطه (كاباردا) ۲۱
- قبة الارض ۲۴
- قبقى ۵۶
- قپچاق ۵۸
- قحطان ۲۷
- قدامة بن جعفر ۱۴، ۲۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۸
- «ط»
- طبرستان ۲۰، ۳۴، ۳۵، ۶۹، ۹۶، ۹۸
- طبرسران ۶۹، ۶۵
- طبرى، محمدبن جرير ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۵۰، ۵۱
- ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۱۰۰
- طوس ۲۰
- «ع»
- عباسيان ۵۹
- عبدالرحمان سوم (الناصر) ۴۶
- عبدالرحمن ربيعه باهلى ۵۶-۵۷
- عدن ۳۱
- عراق ۲۷، ۲۸، ۳۳
- عسرب ۳۲، ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۶۹
- ۷۱، ۷۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۷
- عربستان ۳۲
- على يف. ا. ۸۵، ۸۶
- عمر بن عبدالعزيز ۵۸
- «غ»
- غرر اخبار ملوك الفرس و سيرهم ۱۴، ۱۸، ۵۰
- غزان ۴۶، ۷۴، ۱۰۶
- «ف»
- فائوستوس بيزانسى (فاوستوس بوزند) ۴۵
- ۴۶، ۸۷
- فارس ۲۱

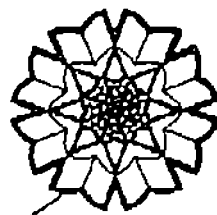
کامبیز ۸۸	۱۱۴، ۱۱۳
الکامل فی التاريخ ۶۶، ۲۸	قراخزر ۴۸
کاوس ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۲	قرادنیز ۱۰۸
کبلک (قبله) ۶۴	قزاقستان ۱۰۶، ۱۱۵
کپکوه (کاپ کوه - کوه قاف) ۲۲	قزوین ۱۱، ۹۱
کتاب الخراج ۱۳، ۲۹، ۹۱، ۱۱۳	قزوینی، زکریا، محمد بن محمود ۳۳
کتزیاس ۸۱، ۸۶	قزوینی، محمد ۲۵
کر (کورا) ۴۴، ۴۶، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰	قسطنطنیه ۷۳، ۱۱۰، ۱۱۱
کراچکوفسکی ۲۴	قصران ۳۵، ۳۶
کرامرس ۳۰، ۴۸، ۷۵	قفقاز ۲۱، ۲۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲
کرچ (کرتس) ۱۰۷، ۱۱۱	۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۸، ۸۰
کرد (کردان) ۳۶، ۹۲	۸۸، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۷
کردوخ ۹۲	قوس (کومیسین) ۳۴، ۸۰
کرمانشاه ۹۷	فیطاق ۶۶، ۶۹
کریمه (قوم) ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۷۱	
۷۳، ۷۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۶	
کزنفون ۸۱	«ک»
کستلر، آرتور ۴۹، ۵۲، ۵۴	کابل ۱۵، ۱۷
کسوان ۳۰	کادوس ۸۵، ۸۹، ۹۲
کسه ۴۷	کاس (کاسب - کاسپ، کاسپک) ۴۲، ۴۳
کشمیهن ۹۷	۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۹
کشوین ۹۱، ۹۲	کاساس ۱۰۵
کلائودیوس بطلمیوس ۱۲۲	کاسپی ۴۲، ۴۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱
کلاریوس کریستوفوروس ۱۲۴	۹۲، ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۹
کوت العمارة ۳۳	کاسپیا تالاسا ۹۱
کوچ ۴۷	کاسپیان ۸۵، ۹۲
کورستی روف ۸۸	کاسپیانا ۸۴
کوروش ۸۱	کاسپیسکی ۴۳
کوس (کیس)، قوم ۸۶	کاسپین ۴۳، ۹۱، ۱۱۵
کوشان ۵۳	کاسپیوس ۹۰
کوشانیان ۵۳	کاسوک (کازاک) ۷۵
کوه قاف (کپکوه) ۲۶	کاسی ۴۲، ۸۴
	کاسیتروس (خاسیتروس) ۹۰

کوه مند ۱۴	لسترنج، گای ۲۸
کیا، صادق ۱۸، ۳۲	لکز ۶۵، ۷۰
کیف ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۸	لندن ۱۲۱
کیکائوس ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۱	لولو ۸۵
	لولوبیان ۸۵
«گ»	لیدن ۱۲۱
گت (قوم) ۴۱، ۴۵	
گرجستان ۶۵، ۷۲، ۱۰۱	«م»
گرجیان ۷۵	منوتیس ۱۰۷
گردیزی ۱۴، ۲۷، ۲۸، ۴۳	ماد ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۹۲
گرگان ۱۴، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸	مادآتروپاتن ۸۴
گرگان، رود ۸۰	ماذران ۳۳
گرگساران (گرگسار) ۱۵، ۱۶، ۱۷	ماذرایا ۳۳
گرنفیلد ۸۶	مافورستان ۳۳
گزمک ۴۸	مارکوارت، یوزف ۱۳، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۴۶
گل (گیل) ۸۶، ۹۲	۶۴
گلوار ۴۵	ماز، کوه ۳۵
گنگ دژ ۲۵	مازندر ۳۶
گودرز ۱۹	مازندران ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹
گورزوف (گرجستان) ۱۰۵	۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴
گوگر ۴۵	۳۵، ۳۶، ۳۷، ۷۴
گوگمل ۸۸	ماساژت ۸۰، ۱۰۷
گووند ۶۰	مالکالاوا ۱۰۵
گیرشمن ۸۴	مالکوم کالج ۴۴
گیل (گیلان) ۳۶	مانقشلاق ۱۰۶
گیلان ۱۴، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۷۴، ۹۸	مانک - ت (منقوط - منگوت) ۱۰۵
۱۲۴	ماوراءالنهر (فرارود) ۲۹، ۶۹
گیلوی طبری ۲۰	مای ۱۵
گیله مرد ۱۶	مایطیس (مای طیس، مئوتیس، دریای آرف)
	۶۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴
«ل»	مجار (مجفیر) ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴
لار ۳۵، ۳۶	۱۰۵

موسى خبـورنى ۱۳، ۳۰، ۳۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶	مجله التواريخ و القصص ۱۸، ۴۳
موسى كالان كاتوانسى ۴۶	مدیرانه ۷۰، ۱۱۱
موصل ۵۸	مرعشى، سيدظهرالدين ۳۵
موقان ۵۶، ۶۹، ۹۶	مرو ۹۷
موللر ۱۲۱	مروان بن محمد ۱۰۰
مونستر سباستيان ۱۲۳	مروج الذهب ۲۷، ۵۸، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۹۶
مهران، شاه پارتى ۵۳	۱۰۸، ۱۰۱
میلته ۷۹	مسالك الممالك ۴۸
مینورسكى ۶۴، ۶۵، ۶۶	المسالك و الممالك ۲۹، ۷۰، ۷۷، ۱۰۴
مینوى خرد ۲۴، ۲۵، ۳۶	۱۱۳، ۱۱۰
«ن»	مسالك و ممالك ۱۴، ۲۹، ۶۹، ۹۷
نخبة الدهر فى عجائب البر و البحر	مسعودى، على بن حسين ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۵۲
۳۴	۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۹۵
	۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳
	۱۱۴
نزهةالقلوب ۳۴	مسقط (مسكوت) ۷۰
نزهةالمشتاق ۱-۳	مسلمة بن عبدالملك ۵۷، ۶۵
نوخ ۴۵	مشكور، محمدجواد ۳۵
نوذر ۱۵، ۱۷	مصر ۲۶، ۲۷، ۳۱
نورمان ها ۱۱۸	معجم البلدان ۳۳، ۳۴
نوگورود ۱۱۸	مقدسى، مطهر بن طاهر ۲۸
نهر صقالبه (رود ولگا) ۱۰۴	مقدونيه ۱۰۷، ۱۱۳
نهرالنخر ۱۰۴	مكران ۲۵، ۲۶
نيزماخ ۴۵	ملك شاه حسين سيستانى ۱۴
نیشابور ۲۱، ۹۷	ملك الشعراء بهار ۱۸، ۲۸، ۴۳
نیطش ۱۰۸	منصور دوانقى (خليفة عباسى) ۵۹
نيكلاس دوفر ۱۲۴	۶۰
نيكلن، رينولد ۲۸	منوچهر ۱۵، ۱۶
نیمروز ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷	موردوا ۱۰۳
«و»	موريكيوس (موريق) ۵۳
واشجرد (واشگرد - ويشگرد) ۲۹	موزاندرون ۳۵
	موزكوه ۳۵

الویخا (آلویکا) ۱۰۵	هرمز ۵۱
وراجان (وراجان) ۶۶، ۶۴	هرمز چهارم ۵۰، ۵۱، ۵۳
ورازتیرداد ۹۹	هرودت ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۲۱
ورثان ۶۵	هفتن یشت ۲۳
ورچان (ورشان) ۶۵	هکاتوس میلیتی ۷۹، ۸۰
ورکان ۹۵	هکمتانه ۹۳
ورکش (وروکش) ۲۴	همدان ۹۷
وستنفلد ۳۲	همواران (هاماوران) ۲۹، ۳۰، ۳۱
ولارش (بلاش شاه ارمنستان) ۴۴	هند ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۵
ولارش (بلاش) شاه ایران، بلاش چهارم	هندوستان ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۴
۴۴	هوانگهو ۴۰، ۴۱
ولگسا، رود ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱	هوشنگ پیشدادی ۱۸
۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴	هونون ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۲، ۵۷، ۷۸
۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۱۲	۱۰۷
۱۱۶، ۱۱۳	هونوریوس جولوس ۱۲۲
ویاتی چی ۱۰۵	هیرکان ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۱۰۵
ویاتی چین‌ها ۱۱۷	۱۰۶، ۱۱۵
وینی ۸۵، ۸۶	هیرکانیا ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۱۱۹
ویشتاسب ۸۲	هیونگ - نو ۳۹
ویکتوریچ ۴۷	
«ه»	«ی»
هاکوپیان ۸۸، ۹۲	یافت بن نوح ۴۶، ۴۷
هاماوران ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲	یاقوت حموی ۳۲، ۳۴
هیتال - هیتال ۴۵	یزیدبن أسید سلمی ۶۰
هیچمتاک ۴۵	یسنا ۲۳، ۲۴
هخامنشیان ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۰، ۱۰۷	یشت‌ها ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱
هراء، هرائیتی (کوه) ۲۱، ۲۲	یعقوبی ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵
هرات ۵۱	یمــــن ۱۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱
هراکلیوس ۵۳، ۵۴، ۶۴، ۹۹	۳۲
هربرز ۲۱، ۲۲	ینی سنی ۷۶
هرتسفلد ۸۵	یوسف (شاه خزران) ۴۶، ۵۵، ۶۵، ۷۳، ۱۰۲
	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷

یوسف اسعد داغر ۲۸، ۵۸، ۶۶، ۶۹،	یونانی ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷،
۱۰۱	۱۰۹
یوسف الهادی ۳۱، ۱۱۲، ۱۱۷،	یونسکو ۱۱۹
یونان ۹۵، ۱۱۳	یهودی ۷۲



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

Uspg 0000

